

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Ketabton.com

پژوهش‌های قرآنی

□

نعمت الله صالحی نجف آبادی

پدیدآورنده: صالحی نجف آبادی، نعمت الله ۱۳۰۲
عنوان: پژوهش‌های قرآنی
تکرار نام پدیدآور: نعمت الله صالحی نجف آبادی
مشخصات ظاهری: ۲۸۷ ص.
شابک: ۹۷۸_۶۰۰_۵۷۲۴_۴۰_۰: وضعیت فهرستنویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع: قرآن - تحقیق
موضوع: قرآن - بررسی و شناخت
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰: BP ۶۵/۳ پ ۲ ص ۴
رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷/۱۵:
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۵۴۸۹۱:

پژوهش‌های قرآنی

- ناشر: صحیفه خرد ■ نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰
- صفحه‌آرا: بهزاد معیری پور ■ لیتوگرافی: ترام اسکنر
- چاپ: زیتون ■ شمارگان: ۱۳۰۰
- قیمت: ۵۰۰۰ تومان ■ شابک: ۹۷۸_۶۰۰_۵۷۲۴_۴۰_۰: تلفن ناشر: ۰۲۵۱_۷۸۳۲۱۹۸

سخن مصحح

آشنایی این جانب با استاد فرزانه و محقق ژرفاندیش، مرحوم آیت الله حاج شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نخستین بار از طریق مطالعه یکی از آثار ایشان آغاز شد. پس از تحصیلات دوران دبیرستان و بعد از آگاهی تام و تمام از جوانب و زوایای طلبگی، از زادگاهم بیجارگروس از استان کردستان راهی شهر مذهبی قم شدم. پس از اسکان در حجره یکی از مدارس، دروس حوزوی را آغاز کردم. از قضا در ضمن مطالعات جنبی با کتاب «شهید جاوید» آشنا شدم. بعد از مطالعه آن اثر پر ماجرا، حسن کنجکاوی ام برای آگاهی هرچه بیشتر از چند و چون قضاها مرابه سوی منزل نویسنده آن کشانید. نخستین بار پس از احوال پرسی نام را پرسید و هدفم را از ورود به حوزه علمیه جویا شد، آنگاه گفت: کلمه «کوشما» در زبان فارسی چه صیغه‌ای است؟ گفتم: صفت فاعلی. به چند سؤال دیگر او نیز پاسخ دادم. از حاضر جوابی و صراحةً گفتار و جدّیتم

۶ ■ پژوهش‌های قرآنی

بسی خشنود شد و به گرمی و گشاده رویی مرا تحويل گرفت و تشویق کرد.
 از آن پس در جنبِ دروسِ حوزوی هفته‌ای چندین ساعت به حضورش
 می‌رسیدم و او با تائی و دقّت فراوان به پرسش‌های گوناگون من در مسائل
 اعتقادی، تفسیری، تاریخی و اجتماعی پاسخ می‌داد.
 نشاط و سُروری که از جواب پرسش‌ها در روح‌نمایی ایجاد می‌شد وصف
 ناشدنی است. شور و احساس چنان بود که فاصله نسبتاً طولانی منزل استاد تا
 محل سکونتم را بی هیچ احساس خستگی، پیاده طی می‌کردم و در طول مسیر،
 پاسخ‌های او را تجزیه و تحلیل می‌نمودم، و از اینکه توفیق حضور چنین روحانی
 دانشمندِ سنجیده گفتار و خوش‌رفتاری که بیانش گویای استواری در دانش و
 ژرف‌اندیشی در بینش بود – نصیبم شده، خدای را سپاس و ستایش می‌نمودم.
 پس از تحصیلات مقدماتی و تکمیل دروس متوسطه حوزوی که منجر به
 پیروزی انقلاب اسلامی شد رسماً به جرگه شاگردان استاد صالحی در دروس
 فقه، تفسیر، علم الزجال و نهج البلاعه پیوستم، مباحث استدلالی «ولايت فقيه»،
 «خمس و انفال»، «جهاد اسلامی» و «فوائد رجالیه» از جمله بحث‌های گرم و
 پرجاذبه آن روز استاد بود. استفاده علمی من منحصر به شرکت در دروس او نبود
 بلکه بهره‌مندی ام از جلسات خصوصی دو نفری که ناشی از آمد و شد خانوادگی
 در منزل بنده و یا خانه استاد بود به مراتب بیشتر و پربارتر بود. استفاده و لذتی که

■ پژوهش‌های قرآنی ■ ۷

از درس‌های عمیق آن راسخ در علم می‌بردم مشابه آن را تنها در دروس خارج فقه حضرت آیت‌الله العظمی منتظری احساس می‌نمودم و بس. گاه و بی‌گاه در جلسات خصوصی، از گذشته‌های زندگی، فراز و نشیب‌های دوران تحصیل، شیوه‌های استفاده از اسناید تأثیرگذار مفید، و راه و رسم تحقیق از او پرسش می‌کردم. او از خاطرات خویش، نکات بس آموزنده‌ای بیان می‌داشت که امیدوارم شمّه‌ای از آنها را در این مقدمه منعکس نمایم.

روان‌کاوان، شخصیت هر انسانی را از سه مؤلفه متأثر می‌دانند: وراثت، محیط و تربیت. استاد صالحی للہ در خانواده‌ای پاک و مقبول همگان، از پدر و مادری پرهیزگار در شهرستان نجف‌آباد اصفهان دیده به جهان‌گشوده بود. از خانواده‌ای صالح و زحمت‌کش که با اندیشه‌های ناب اسلامی برگرفته از تعلیماتِ عالمان آگاه و پرهیزگار پا به عرصه زندگی نهاده بود. محیطی که از زمان علامه ذوفونون مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی که طرح و نقشه شهر نجف‌آباد به دست او انجام یافته و تاکنون به «دارالعلم» و «دارالمؤمنین» معروف و مشهور بوده است.

طبعی است در چنان فضایی که ارزش‌های اسلامی و انسانی و امور معنوی، حاکم بر همه چیز است، زمینه‌های رشد دانشوری مستعد چون صالحی نجف‌آبادی بیشتر و بهتر خواهد بود و او را به سوی تعالی و تکامل وجودی به

■ ۸ پژوهش‌های قرآنی

عنوان شخصیّی برازنده و تأثیرگذار پیش خواهد برد. او دوران کودکی و نوجوانی اش را در آن شهر گذرانده و در پانزده سالگی با اندوخته‌ای از ارزش‌های معنوی برگرفته از محیط خانواده و اجتماعش، از نجف‌آباد، راهی حوزه علمیه اصفهان می‌شود. اینجاست که پایه سوم شخصیّت او که متأثر از تربیت مریّانی آگاه و دلسوز است بنیاد می‌گیرد. او وارد حلقه دروس استوانه‌های علمی آن روز حوزه اصفهان می‌شود و از محضر آیت‌الله حاج آقارحیم ارباب که نوآوری‌های فقهی و شرح صدر و بیشن باز و تقوای او بر ارباب دانش‌های حوزوی پوشیده نیست، استفاده‌های فراوان می‌برد.

استاد صالحی بارها از آن فقیه فرزانه با تجلیل و تسبیح یاد می‌کرد و او را می‌ستود و به اندیشه‌های فقهی و اجتماعی او ارج می‌نهاد. شخصیّت که نماز جمعه را واجب تعیینی می‌دانست و بر اقامه آن اصرار می‌ورزید و در خطبه‌های جمعه، مردمان را ارشاد و راهنمایی می‌کرد و حقایق نابِ قرآن و سنت را با تائی بر آنان عرضه می‌داشت. فقیهی که اهل حکمت بود و به حکمت نظری جامعه عمل می‌پوشاند و مسائل نابِ اعتقادی را در گفتار برای عموم نمازگزاران جمعه با نصایح برگرفته از سنت پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت پاک او به روشنی و روانی بیان می‌نمود. اندیشه‌های بکرِ حاج آقارحیم ارباب در تکوین شخصیّت علمی استاد صالحی تأثیرگذار بوده و زمینه‌های فقاوت و قرآن پژوهی را در نهاد او

پژوهش‌های قرآنی ■ ۹

تسریع بخشیده بود.

عالم ارجمند دیگری که در تربیت او نقش فراوان داشته، دایی‌اش مرحوم آیت‌الله شیخ محمد حسن عالم نجف‌آبادی از اساتید برجسته آن روز حوزه اصفهان بوده است. او الگویی بس ارزشمند در دانش و بینش برای مرحوم صالحی به حساب می‌آمد که بارها از مقام علمی و تقوا و اظهار ادب و ارادتش به سalar شهیدان، حضرت ابی عبدالله عائیل[ؑ] و داستان استشفای او به تربیت امام حسین عائیل[ؑ] در هنگام بیماری سخت و بهبود او بر اثر خوردن آن تربیت پاک، یاد می‌کرد. علاوه بر او از استاد دیگر شرک مرحوم میرزا علی آقا شیرازی به نیکی و بزرگی یاد می‌نمود. تقوا و پارسایی، قناعت و ساده‌زیستی، صفا و صداقت مرحوم میرزا علی آقا شیرازی در تربیت و ترکیه نفس استاد صالحی تأثیر بسزایی داشته است. از دیگر اساتید او در اصفهان مرحوم آیت‌الله فیاض اصفهانی بوده که از چهره‌های علمی حوزه به شمار می‌رفته است.

استاد صالحی پس از فراغت از دروس سطوح حوزوی در اصفهان، در سال ۱۳۲۵ شمسی برای ادامه تحصیل دروس خارج فقه و اصول وارد حوزه علمیه قم می‌شود و به جرگه شاگردان مرحوم آیت‌الله سید محمد داماد که از مدرسان دقیق فقه و اصول بوده می‌پیوندد و از دروس فقه و اصول امام خمینی (ره) نیز بهره‌ور می‌گردد و همزمان با آن در درس‌های عمیق و پربار مرحوم آیت‌الله العظمی

۱۰ ■ پژوهش‌های قرآنی

برو جردی شرکت می‌کند و در زمرة شاگردان علاقه‌مند و پایبند به او در می‌آید.

مرحوم آیت‌الله صالحی به مناسبات‌های گوناگون در جلسات بحث، با عظمت و احترام فراوان و ستایش در خور، از فقاوت و شیوه تدریس و کیفیت ورود به بحث و خروج از آن، از آیت‌الله برو جردی یاد می‌کردد و سبک و شیوه او را بینظیر می‌دانستند و بارها تعمق و ژرفنگری آن مرحوم را در مسائل رجالی و کیفیت استنباط مسائل فقهی می‌ستودند. او «فقه مقارن» یا به تعبیر دیگر «بررسی آرای فقهاء اهل سنت پا به پای بیان آرای فقههان شیعه» را از سوی آیت‌الله برو جردی، یادآور تفکه شیخ طوسی و علامه حلی می‌دانستند.

تأثیرگذاری شیوه تدریس آیت‌الله العظمی برو جردی بر ذهن و زبان شاگردانش کم و بیش از جمله تحولات بدیع و پربرکت علمی در حوزه علمیه قم در نیم قرن اخیر به حساب می‌آید که امروزه هیچ دانشور فقه پژوه محققی آن را انکار نمی‌کند، و شاید در میان شاگردان آن فقیه بزرگ، هیچ‌کدام مانند فقیه عالیقدر آیت‌الله العظمی منتظری و آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی در گفتار و نوشتار، آن سبک و شیوه را ادامه نداده باشند. این دو بزرگوار در مسائل و مباحث مربوط به فقه و اصول و حدیث، شیوه پرارج و ماندگار آیت‌الله العظمی برو جردی را به خوبی منعکس نمودند و به نحوی آن «منهج استوار» را زنده نگه داشتند و به شاگردان خویش نیز منتقل ساختند. استاد صالحی پا به پای مباحث

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۱

فقه و اصول، در دروس فلسفه مرحوم علامه طباطبائی نیز شرکت کردند و «منظمه سبزواری» و «اسفار ملا صدر» را از محضر آن حکیم نامی آموختند و بعداً خود نیز دو دوره به تدریس «منظمه» پرداختند.

او به موازات تحصیل علوم عالیه حوزه‌ی در قم، به تدریس ادبیات عرب، شرح لمعه، رسائل و مکاسب و کفاية الاصول پرداختند و تا سال ۱۳۵۲ شمسی (یعنی سال تبعید شدنش) از مدرّسین بر جسته دروس مذکور محسوب می‌شدند و پس از آن نیز به تدریس «خارج فقه»، «علم الرّجال»، «تفسیر» و «حدیث» پرداختند. بیان رسا و تفہیم گویای او، حلقه درشش را گرم‌تر، باشکوه‌تر و پرچاذبه‌تر نموده بود به گونه‌ای که بیشتر فضلای نامدار حوزه‌ی از شاگردان حوزه درس او بودند. آقایان: مهدوی کنی، طاهری اصفهانی، محمدی گیلانی، احمد جنتی، هاشمی رفسنجانی، ربّانی املشی، حسن صانعی، محمد یزدی، رضا استادی، مصطفی خمینی، اسدالله ایمانی کازرونی، بنیادی کازرونی، حسین انصاریان، سید محمد روضاتی، سید احمد روضاتی، سید علی غیوری نجف آبادی، باریک بین قزوینی، مصطفی زمانیان نجف آبادی، سید محمود دعائی، سید حسین مدرّسی طباطبائی، حسین ایرانی، موسوی یزدی، ناطق‌نوری، لاهوتی اشکوری و محفوظی از آن جمله‌اند.^۱

۱. مرحوم صالحی به نام‌های افراد مذکور در خاطرات خود که به وسیله مرکز اسناد انقلاب

مبارزات سیاسی

استاد صالحی نجف‌آبادی در تحکیم مرجعیت امام خمینی^{ره} نقش بسزایی

داشت. او در تاریخ ۱۳۴۹/۳/۱۶ زیباترین و در عین حال جامع‌ترین و کوتاه‌ترین

عبارت را در معرفی مرجعیت امام نوشت. عین عبارت او چنین است:

«صلاحیت مرجعیت عامه حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی مدد ظله

العالی از قضایایی است که قیاساتها معها و کالتار علی المنار و الشمس فی رائعة

النهار. تأیید و ترویج و تقویت معظم له وظيفة شرعی هر فرد مسلمان علاقه‌مند به

اسلام و مصالح مسلمین است».^۱

علاوه بر آن، ایشان از همان آغاز مبارزة امام خمینی^{ره} از شخصیت‌های

علمی و مورد توجه حضرت امام بوده که از طرف معظم له اجازه تصدی در امور

حسبیه و تصریف در وجوده شرعیه و اخذ سهمین به صورت کتبی به او داده شده

بود و نیز او جزء کسانی بود که صلاحیت مرجعیت امام را امضاء کرده بود. بدین

جهت پس از تحمل دوران کوتاهی در زندان، در سال ۱۳۵۲ به همراه آیت الله

منتظری دستگیر و به سه سال تبعید محکوم شد. سال اول را در ابهر زنجان، سال

اسلامی ویژه قم در سال ۱۳۷۴ به صورت مصاحبه از ایشان انجام پذیرفت، به عنوان افرادی که در درس‌های او شرکت می‌کرده‌اند تصویر نموده است (شماره نوار ۳۷۲۱، تاریخ مصاحبه ۱۳۷۴/۰۵/۲۳، جلسه هفتم).

۱. توطئه شاه بر ضد امام خمینی، ص ۷۴.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۳

دوم را در تویسرکان و سال سوم را در مهاباد گذراند.

او بر خلاف دیگر تبعیدی‌ها در دورانِ تبعید، از عوامل ساواک - در لباس روحانی و غیرروحانی - رنج فراوانی برد و مشقت‌های روحی جان‌گذازی را تحمل نمود. می‌گفت:

«عوامل ساواک از طرفی مردم ساده‌دل را به بهانه اینکه من دشمن امام حسین! بر ضد من بر می‌انگیختند که در کوچه و بازار به من توهین کنند و از طرفی هم با تبلیغات غلط، اذهان روحانیون محلی را چنان علیه من آشفته کرده بودند که حکم تکفیر مرا صادر می‌کردند و هیچ کدام هم حاضر به بحث و گفت‌وگو با من نمی‌شدند! در طول یک سالی که در تویسرکان بودم بر من خیلی سخت گذشت. افرادی، شب‌ها منزل مسکونی ام را سنگباران می‌کردند. بچه‌ها که کوچک‌سال بودند می‌ترسیدند و علت آن را می‌پرسیدند، می‌گفتم: نترسید، چیزی نیست، این سنگپرانی از سوی چند تا جن سرکش است که به زودی آنها را رام خواهم کرد! وقتی که برای خریدن نان سنگک به نانوایی می‌رفتم بعضی قربة‌الله! با سنگ‌های داغی که از سنگک جدا می‌کردند مرا هدف خود قرار می‌دادند! یک روز به چند نفر از علمای شهر به وسیله شخصی از بازاریان متدين پیغام دادم: هرجا که شما انتخاب کنید برای بحث و گفت‌وگو آماده‌ام، ولی آنها نمی‌پذیرفتند و حتی اگر با آنان به طور اتفاقی در خیابان و کوچه و بازار رو به رو

۱۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

می‌شدم روی را برو می‌گرداندند و مسیر را تغییر می‌دادند که حتی سلام کردن مرا نشنوند! ای کاش کار به همین جا ختم می‌شد! آنها روی منبر هر تهمت و افترایی که دلشان می‌خواست نثار من می‌کردند که کمترین آنها اتهام و هایگری بود! و سرانجام پس از تکفیر و تفسیق، حکم به نجس بودن من می‌دادند تاکسی جرئت ارتباط با من را نداشته باشد! البته در آن روزگار سخت، پس از مدتی چند نفر از طلاب فاضل و چند نفر از بازاریان، پس از کشف حقایق و آگاهی از توطئه‌های سوا اک، به سوی من گرایش پیدا کردن و مدافع من شدند.

آری، استاد صالحی نجف آبادی نمونه بارز صبر و استقامت در هدف راستین خود بود. او بیدی نبود که با این بادها بلوزد، او مصداق «کَالْجَلِ الزَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» بود. شکیبایی و بردباری اش منبعث از ایمان استوارش بود. ایمانی که با تحقیق و اجتهاد به دست آورده بود نه با تقلید و تلقین. او در چیزی که به یقین می‌رسید سخت پایدار و استوار بود و تصمیمش بر اساس باور قطعی اش بود. در راه حق و پی جویی حقیقت، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد، و هیچ تهدید و تطمیعی او را از هدفش باز نمی‌داشت. آخرین حربه مخالفانش در حوزه قم این بود که شهریه طلبگی او را قطع نمایند و روضه‌خوان‌ها را برضد او برآشوبند و یا در صدد تطمیع او برآیند! ولی هیچ کدام از این امور بر اراده نیرومند او کارگر نشد. داستان زیر را از زبان او بشنوید که شنیدنی است:

«در زمانی که عوامل مرئی و نامرئی ساواک و افراد فریب‌خورده، جنجال شدیدی بر ضد «شهید جاوید» آفریده بودند، یک روز آقای عبایی خراسانی و آقای غروی که مددی با آقای مهدوی کنی در کمیته انقلاب اسلامی همکاری می‌کرد، در قم به منزل ما آمدند. آقای غروی نوشتۀ‌ای را به این جانب داد و گفت: ما از طرف فلان بیت آمده‌ایم و آقا فرموده‌اند: نویسنده «شهید جاوید» این نوشتۀ را امضا کند تا منتشر کنیم و کتاب نامبرده مردود اعلام شود و دیگر چاپ نشود و غائله خاتمه یابد و نیز فرموده‌اند: من همه خسارت‌هایی را که از این راه به ایشان وارد می‌شود جبران می‌کنم. من آن نوشتۀ را که از زبان این جانب نوشتۀ بودند تا آن را امضا کنم خواندم خلاصه آن چنین بود: «من اقرار می‌کنم که آنچه در کتاب شهید جاوید نوشتۀ‌ام باطل است و بدین وسیله اعلام می‌نمایم نظری که درباره قیام امام حسین علیه السلام در کتاب نامبرده داده‌ام اشتباه بوده است.» همین که این نوشتۀ را خواندم آتش‌گرفتم و بی اختیار به یادگالیله افتادم که ارباب کلیسا زیر برق سرنیزه او را از تحقیقی که درباره حرکت زمین کرده بود توبه دادند! با خود فکر کردم: خدا! مگر ما در قرون وسطی زندگی می‌کنیم که می‌خواهند یک نویسنده را از تحقیقی که کرده است توبه دهند؟! بارالها! این چه منطقی است که می‌گویند: خسارت‌های مالی را جبران می‌کنیم؟ مگر علم و اجتهاد را می‌توان با پول معامله کرد؟ مگر ممکن است حقیقتی را که با مطالعات

۱۶ ■ پژوهش‌های فرآنی

طاقت فرسا به دست آورده‌ام و اجتهاد کرده و نوشه‌ام اینان به دست خودم
 ذبحش کنند و دیه آن را بپردازند؟! در آن هنگام، سخت ناراحت بودم، توبه نامه
 را به عنوان یک ورق پاره بی ارزش با خشم و ناراحتی پاره‌پاره کردم و دور ریختم
 و گفتم: آنچه اکنون از من دیدید بروید و به آقا برسانید و بگویید: من هرگز تسليم
 ظلم و زور نمی‌شوم و حقیقتی را که یافته‌ام باطل اعلام نمی‌کنم.
 او از سرِ درد باز داستان دیگری را تعریف می‌کرد که آن هم شنیدنی است:
 «در حدود سال ۱۳۵۰ شمسی یک روز دوست قدیمی ام آقای ابراهیم امینی
 از سر دلسوزی بدون اطلاع قبلی به متزلماً آمد و گفت: من آمده‌ام از شما
 خواهش کنم که اعلامیه‌ای منتشر کنید و در آن بنویسید: «آنچه در شهید جاوید
 نوشته‌ام باطل بوده است». و خود را از این فتنه و غائله راحت کنید. من از این
 پیشنهاد بی‌اندازه تعجب کردم؛ زیرا چیزی را که باید از دشمن بشنوم از این
 دوست قدیمی می‌شنیدم! به ایشان گفتم: آیا شما می‌گویید: چیزی را که صد در
 صد یقین دارم حق است و برای تحقیق آن رنج فراوان برده‌ام حالا اعلام کنم
 باطل است؟! اگر چنین کنم هم دروغ گفته‌ام و هم حقیقتی را پایمال کرده‌ام و هم
 رنج چندین ساله خود را به هدر داده‌ام. گفتم: شما دارید پیشنهاد انتشار به من
 می‌دهید، ولی بنده به حول و قوّه خدا هرگز چنین کاری نخواهم کرد و از اینکه
 شما به من پیشنهاد کار سفیه‌انه و عمل انتشاری می‌دهید بسیار متعجب و

متأسفم!»

او از دوران تبعیدی اش در مهاباد تعریف می‌کرد. شهری که در آنجا سخت احساس غربت می‌کرده است. شهری که مردمان شافعی مذهب آن در بدو امر توجهی به او ننموده بودند. احساس بیگانگی مذهبی از یک طرف، تبلیغات سوء سواک و آلودن فضای اجتماعی بر ضد از طرف دیگر، وابستگی شماری از ماموستاهای مهاباد به دربار شاه، عرصه را برا و دیگر مبارزان همفکر او سخت تنگ کرده بود. در چنان شرایطی، این عالم مجاهد خود را در زندانی به بزرگی شهر مهاباد احساس می‌کند. می‌گفت:

«در یکی از روزها که در اوج غربت و تنها بودم و سخت احساس غریبی و تنها بی داشتم، ناگاه دیدم شهید مطهری رضوان الله علیه، به دیدنم آمد. گویی که تمام دنیا را به من داده‌اند، فوق العاده خوشحال شدم و من هرگز آن مهر و محبت صمیمانه را از آن شهید فرزانه از یاد نمی‌برم. خداوند بر درجاتش بیفزاید.»

این فقیه و محقق خیر در اوج غربت و احساس تنها بی، سرانجام، نقش تبلیغی خود را ایفا می‌کند و به سراغ عده‌ای از ماموستاهای سرشناس آنجا از جمله شیخ عزّالدّین حسینی می‌رود. او در این باره چنین می‌گفت:

«شیخ عزّالدّین حسینی شخصی درس خوانده و اهل استنباط بود حتّی در شماری از مسائل فقهی نظر شافعی را قبول نداشت و طبق اجتهاد خود عمل

۱۸ ■ پژوهش‌های قرآنی

می‌کرد، ولی در خطبه‌های جمعه به مدح و ثنای شاه و دربار می‌پرداخت! یک روز در جلسه‌ای به او گفتم: حیف نیست که شما با چنین فضلی به مدح و ثنای ظالم پردازید؟!

در جواب گفت: ما چاره‌ای نداریم؛ زیرا در حال اضطرار خوردن مردار حتی گوشت خوک هم جایز است! اما این آدم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، انقلابی تراز همه شده بود، به گونه‌ای که اعلام کرده بود: اگر جبرئیل هم نازل شود تا به کردستان خود مختاری داده نشود چیزی را نخواهم پذیرفت! با همه اینها می‌شد با او کنار بیایی و باب مذاکره و گفت‌وگو با او را به نتیجه برسانی. به همین جهت تلاش فراوانی کردم که بلکه طی ملاقاتی با امام خمینی یادآور شوم که: بالاخره به گونه‌ای می‌شود شیخ عزّ الدین را مجاب نمود و از طریق مذاکره بسیاری از مشکلات را بر طرف ساخت و به وسیله او و دیگر شخصیت‌های گُرد، مردم آنجرا آرام کرد. ولی موانعی پیش آمد و چنین رسالتی انجام نشد!».

استاد صالحی از بحث‌ها و گفت‌وگوهای علمی خود با علمای مهاباد سخن می‌گفت:

«در جلسه‌ای که حدود هفده نفر از ماموستاها از جمله شیخ عزّ الدین حضور داشتند یکی از آنها به نام شیخ عمر در مقام اعتراض به کتاب «شهید جاوید» گفت: چرا در این کتاب به حضرت معاویه توهین کرده‌ای؟! گفتم: هر چه درباره

معاویه نقل کرده‌ام از منابع و مأخذ دست اوّل خود اهل سنت است. آیا شما منابع تاریخی خودتان را هم قبول ندارید؟! ناگهان شیخ عزالدین به طرفداری از من، گفت: شیخ عمر! آخر این چه حرفی است که تو می‌زنی! مگر معاویه هم قابل دفاع است؟ برو تاریخ بخوان. سپس یکی از آنان گفت: امام شافعی دارای کتاب بزرگ فقهی «الام» و صاحب فتواست، ولی امام صادق شما که این همه در مقام علمی اش می‌گویند و می‌نویسند، جز منقولاتی که به او نسبت می‌دهند کتابی ندارد. من بلاfacile گفتم: آیا شما کتاب «الام» را خوانده‌اید؟ گفت: نه، نخوانده‌ام. گفتم: اما من آن کتاب را خوانده‌ام. در مقدمه آن آمده است که کتاب «الام» به قلم یکی از شاگردان امام شافعی به نام ریبع بن سلیمان مرادی است. بنابراین این کتاب نه به قلم شافعی بلکه تقریرات درس اوست و در بسیاری از مسائل حتی در موضوعی واحد دو فتوای گوناگون از او نقل شده است. آنان از اینکه یک عالم شیعی به آثار مکتبشان این همه توجه و تسلط دارد متعجب شده بودند و از آن پس با من به گرمی برخورد کردند و به دید احترام می‌نگریستند و همین امر سبب شد که اندکی از غربت و تنها بی به درآیم.

خاطره جالب دیگری که آیت‌الله صالحی نجف آبادی برایم نقل کرد مربوط به سفر حجّ اوست:

«در آغاز مرجعیت مراجع بعد از مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، توفیق

حجّ تمعّن نصیبم شد. پس از تشرّف و بازگشت از خانه خدا، شماری از بزرگان حوزه به دیدن آمدند که از جمله آنها حضرت آیت‌الله حاج سید محمد رضا گلپایگانی بود که به منزل تشریف آوردند و ضمن احوال پرسی، داستانی را از سفرِ حجّ خودش که چندین سال پیش از سفر حجّ من انعام شده بود تعریف کردند، فرمودند: در سالی که به مکّه مشرّف شدم در مسجد الحرام با امام جماعت آنجا ملاقاتی دست داد که تا به وقت نماز به طول انجامید، سپس همه برای اقامه نماز در مسجد الحرام آماده شدیم. امام جماعت رسمی آنجا به نحو جدّی تعارف کرد و گفت: نماز را باید به امامت شما برگزار کنیم، سرانجام من هم در مقام امام قرار گرفتم، در این هنگام یکی از همراهان ایرانی ما شروع به اذان گفتن نمود و پس از شهادتین، جمله *أَشْهَدُ أَنَّ عَلَيَاً وَلِيُّ اللَّهِ رَبِّ الصَّدَائِيْبِ* بلند خواند، ناگهان یکی از علمای صفت مقدم سخت لب به اعتراض گشود و از گفتن چنین جمله‌ای در اذان اظهار ناراحتی کرد. ولی امام جماعت رسمی مسجد الحرام با صوت رسایی در جواب او گفت: *وَكَذِلِكَ أَنَا أَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّ عَلَيَاً وَلِيُّ اللَّهِ!* این شیوه برخورد که برای ما جالب و دیدنی بود، سبب ساکت شدن آن شخص معارض گردید و نماز با امامت من و اقتداء همه حاجیان از جمله علمای حاضر در آنجا برگزار گردید».

هر چند سالیان بعد، شماری از علمای حوزه قم از جمله حضرت آیت‌الله

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۱

العظمی گلپایگانی به جهت کتاب «شهید جاوید» رابطه حسن‌هه سابق خود را با آقای صالحی قطع کردند و نیز مرتبطان بعضی از بیوت مراجع، برخوردهای تندی با نویسنده «شهید جاوید» داشتند و کسانی دیگر هم رنج و آزار فراوانی بدروسانندند، ولی او هرگز به هیچ یک از آنان اهانت نکرد، بلکه گاهی به تمجید و تعریف‌شان هم می‌پرداخت که: این آقایان همگی محترمند، عقیده خودشان را اظهار می‌دارند، و نباید اظهار نظرها که امری طبیعی است مارا از کوره به درکند. آری، در این مدت معاشرت سی ساله من با این استاد متواضع، هرگز غبیتی از او نشنیدم، بلکه ناقدان خود را انسان‌های متدين و با صداقت و یکرنگ می‌دانست که از سر دینداری احساس نقد نظریات او را دارند. و حتی می‌گفت: یکی از آنان پس از پیروزی انقلاب اسلامی از من طلب حلیت نمودند و من هم با گرمی و دوستی با او برخورد نمودم.

شیوه تحقیق استاد صالحی

واقع مطلب این است که عمدۀ شیوه تحقیق استاد صالحی نه به سبک حوزویان است و نه به شیوه دانشگاهیان. او در این باره منحصر به فرد است و شیوه خاص خود را دارد. امور زیر از جمله ویژگی‌های تحقیق اوست:

۱- به کارگیری عنصر «عقل» در استنباط مسائل فقهی، تفسیر آیات قرآن، و تحلیل مسائل تاریخی و اجتماعی:

نمونه‌های بارز این شیوه در موضوعات زیر که مورد بحث و بررسی آن فقهی

اندیشمند قرار گرفته به وضوح نمایان است:

الف) بحثی در طهارت و نجاست؛

ب) بحثی در آخبار کُر؟

ج) بحثی درباره طهارت کافر؛

د) بحثی در تفسیر آیه محاربه و احکام فقهی آن؛

ه) مباحث مربوط به جهاد در کتاب «جهاد در اسلام»

و) تفسیر سوره یوسف؛

ز) فلسفه قیام امام حسین علیه السلام در کتاب «شهید جاوید».

۲- نقد و بررسی مدققانه در حدیث‌شناسی:

استاد صالحی در هر موضوعی از موضوعات که وارد بحث می‌شد چه در

فقه و چه در تفسیر و یا تاریخ، به گونه دقیق به بررسی احادیث و اخبار آن

موضوع از جهت سند و متن می‌پرداخت، و علاوه بر آن، آن را با قرآن

می‌سنجد، و سپس در سنجه عقل می‌گذارد و آنگاه با واقعیت‌های تاریخی

تطبیق می‌داد که آیا مثلاً فلان روایت از جهت مضمون و محتوا، مطابق با

واقعیت‌های محسوس و ملموس خارج از ذهن هست یا خیر؟ مثلاً اگر در

روایاتی سخن از جابلقا و جابلسا و یا قرار گرفتن زمین روی شاخ گاو و یا نزول

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۳

فلان ستاره به منزل امیر المؤمنین علی علیه السلام و امثال آنها به میان آمده، آیا چنین اموری می‌تواند وجود خارجی داشته باشند یا خیر؟ مسائلی از این قبیل فرضًا اگر با سنده صحیح هم نقل شده باشد، طبیعی است که نمی‌تواند مطابق با واقع باشد، بلکه حایگاه آنها صرفاً در دایره وهم و خیال خواهد بود.

۳- رعایت اصول ادبی و ارائه نشری روان در تمام نوشه‌ها:

نشر شیوا و گویای استاد صالحی در میان حوزه‌یان از امتیازات فراوانی برخوردار است. نثر او خوش‌خوان‌ترین و پر جاذبه‌ترین نثر حوزه‌یی به زبان فارسی در نیم قرن اخیر است. کتاب «جمال انسانیت» و «شهید جاوید» مصدقان بارز «نشر معیار امروزین» اوست که استواری در جمله بندی آنها با چینش واژه‌های نرم و لطیف در هم آمیخته و نثری دلنشین و مطبوع طبع همگان با مقاومتی بس والا در قالب نثری ساده عرضه گردیده است.

۴- عفت قلم و سلامت نقد:

استاد صالحی با اینکه از قدرت نقادی فوق العاده‌ای برخوردار بود، ولی او هرگز این موهبت بزرگ را با تحقیر و توهین نیالود، و از مرز ادب و عفت قلم خارج نگردید. سلوک نیکوی نقادی او در کتاب «نگاهی به حمامه حسینی شهید مطهری» درسی بس آموزنده و شیوه‌ای بس راهگشا برای اهل نقد و بررسی است. او پا به پای بیان ضعف‌های این کتاب، از اظهار قوت آن دریغ

نورزید و از جاده عدل و انصاف خارج نشد.

۵- باطل‌ستیزی و خرافه‌گریزی:

مرحوم استاد احمد آرام در تقریظی که بر کتاب «شهید جاوید» نوشته است

می‌گوید:

«در این زمان چون مردم کتاب خوان شده‌اند بسیاری از روضه خوانان قدیمی روضه‌نویس شده‌اند و در این سال‌های اخیر از این کتاب‌ها بسیار منتشر شده که اکثر آنها مفت نمی‌ارزد و من کمتر به خواندن چنین کتاب‌هایی هوس می‌کنم و کتاب مستطاب «شهید جاوید» را که مدت‌هاست منتشر شده به همین جهت اصلاً ورق نزد بودم ولی به دلیلی ضرورت پیدا کرد که آن کتاب را بخوانم و چون آن را به دست گرفتم تا تمام نکردم بر زمین نگذاشتم. دریافت و احساس من از کتاب نامبرده این بود: که سبک نویسنده‌گی آن متین و جالب، و مطالبش بلند و عقل پسند، و استدلال‌هایش قوی و محکم و منطقش قوی و رسا و روشن، و تحقیقاتش روشنگر چهره واقعی قیام آسمانی سرور مجاهدان، و جوابگوی بسیاری از اشکالاتی است که در اطرافِ نهضتِ مقدس امام حسین علیه السلام در دل روشنفکران بود... از خدای بزرگ مسئلت دارم به آقای صالحی نجف‌آبادی فرصت و قدرت و شکیبایی عنایت فرماید تا با قلم معجز شیم خود کتابی تألیف کند و در آن با همان روش اسلامی و عقلانی معلوم کند

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۵

چه چیزهایی از مسلمانی نیست که بیش از آن چیزها که از مسلمانی است و رنگ دین به آن زده شده است».

مرحوم استاد صالحی با نوشتن کتاب «غلق، درآمدی بر افکار و عقاید غالیان در دین» در واقع به این درخواست مرحوم استاد احمد آرام لبیک گفته‌اند و خرافه‌هایی را که رنگ دین و مذهب به آن داده شده است، افشاء نموده‌اند.

۶- مرعوب نشدن در مقابل چهره‌های ممتاز علمی و اجتماعی در مقام

تحقیق:

این دانشمند فرزانه در تحقیقات علمی، هرگز تحت تأثیر شخصیت و شهرت شخصیت‌های علمی و اجتماعی واقع نشد و عظمت علمی و شهرت اجتماعی هیچ یک از دانشمندان نامی، او را از مسیر تحقیقی طرفانه تحت تأثیر قرار نداد، و موقعیت اجتماعی و شهرت علمی کسی او را مرعوب نساخت. نقد عالمانه نظریات شماری از شخصیت‌های حوزوی در کتاب «عصای موسی» از جمله مرحوم آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و مرحوم علامه طباطبائی نمونه‌ای از این قبیل است.

۷- آزاداندیشی:

در این باره، مرحوم استاد صالحی را باید شخص شاخص برجسته و کم نظیر، بلکه از جهاتی بی نظیر در میان حوزه‌های علمی به حساب آورد. او بارها بیان

می‌داشت:

«پس از مددتی تحصیل در همه چیز شک کردم و تصمیم گرفتم تمام آنچه را که از راه تلقین و تقلید در ذهنم رسوب کرده بود دور بریزم و بانگاهی علمی و عقلی و دور از یافته‌ها و بافته‌های این و آن، بنیادهای اعتقادی خود را بینان نهم و آزادانه بیندیشم و آزادانه مسائل را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم. بنابراین آنچه را که بدان دست یافته‌ام، با تحقیق و تفکر، بر اساس دلائل متقن و محکم به دست آورده‌ام، به گونه‌ای که هیچ شک و تردیدی در آنها ندارم و جزء باورهای قطعی و صد در صد من است».

آری، نمونه بارز آزاداندیشی او در کلام، فقه و تاریخ، آثار تحقیقی اوست. در این باره کافی است که کتاب «مجموعه مقالات»، «پژوهشی جدید در مبحث فقهی» و «قضايا زن در فقه اسلامی» را مورد مطالعه قرار گیرد.

۸- استقلال علمی:

بارزترین ویژگی این استاد نامدار، استقلال علمی اوست. اصولاً آزاداندیشی، خرافه‌ستیزی و مرعوب‌نشدن در مقابل چهره‌های علمی، منبعث از استقلال علمی است. او آنچه را خوانده بود، خوب و عمیق و پخته خوانده بود، و در هر مسئله که تحقیق کرده بود به عمق و گُنه آن رسیده بود. او هیچ تحقیقی را نیمه کاره رها نمی‌کرد، و در راه دست یابی به حقیقت لحظه‌ای باز

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۷

نمی‌ایستاد. طبیعی است چنین محققی که دستاوردهای تحقیقی اش را باکدّ یمین و عرقِ جیبن به دست آورده و در تمام آنها راه استدلال و اجتهاد را پیموده و جزء باورهای قطعی و یقینیات او شده است، هرگز با تهدید و تطمیع، آنها را از دست نخواهد داد.

موحد چو در پای ریزی زرش چو شمشیر هندی نهی بر سرش
هراس و امیدش نباشد زکس بر این است بنیاد توحید و بس
او به کارهای نیمه تمام و تحقیقات ابتر و نارسا و قعی نمی‌نهاد و اگر در مسیر کار نیمه تحقیق، سوالی از او می‌شد با صراحة تمام می‌گفت: نمی‌دانم! زیرا تا خود در مسئله‌ای به یقین نمی‌رسید آن را برای دیگران بیان نمی‌کرد و در صورت اصرار پرسش کننده، تنها می‌گفت: هنوز در این باره تحقیق نکرده‌ام، ولی دیگران چنین و چنان‌گفته‌اند. استاد صالحی پس از احراز یقین و اطمینان در مسائل مورد بحث خویش، با جرئت و شهامت تمام آن را بیان می‌کرد و آراء دیگران را مورد نقد و نقض قرار می‌داد و در این‌گونه موارد هیچ مصلحتی او را از بیان حقیقتی که بدان دست یافته بود باز نمی‌داشت. در بیان مسائل علمی حوزوی کمتر کسی چون او با کمال شهامت اظهار نظر می‌کرد. بیان قاطع او، ریشه در استقلال علمی توأم با ایمان او داشت.

۹- حق‌پذیری و استقبال از منطق صحیح:

استاد صالحی، هرگاه سخن درست و مستدلی را در ضمن مباحث علمی از کسی می‌شنید پس از بررسی، آن را می‌پذیرفت و به تشویق ارائه‌دهنده آن - اگرچه از کوچک‌ترین شاگردان درسش می‌بود - می‌پرداخت. و اگر کسی با دلایل قوی تبر او چیره می‌شد در اظهار نظریه طرف مقابل و بیان علني آن برای شاگردان تأخیری روانمی‌داشت و آن را می‌پذیرفت. و بارها تذکر می‌داد که تابع دلیل باشید نه مرعوب استاد و یا شخصیت علمی و اجتماعی افراد.

چه بسا نظریات دانشمندانی بنام که سال‌ها بر اذهان حاکم بوده ولی سرانجام باطل اعلام شده است؛ همچون نظریه بطلمیوس که حدود دو هزار سال بر اذهان دانشمندانِ فلکی حاکم بود و همه را تحت سیطره خود قرار داده بود، ولی سرانجام معلوم شد که هیچ مبنای علمی استواری نداشته است. نمونه دیگر، عظمت فقهی شیخ طوسی است که سال‌ها اذهان فقیهان بعد از او را تحت الشعاع قرار داد، به گونه‌ای که همگان در چارچوب استدلال‌های او پیش می‌رفتند، ولی بعداً کسانی چون «ابن ادریس» باب جدیدی در اجتهداد گشودند و به تدریج از تقلید رهیدند.

۱۰- کم‌نویسی اما پخته‌نویسی:

از ویژگی‌های بارز استاد صالحی، اندک نویسی باکیفیت بالا بود نه زیاد نویسی حجمی و بی‌محثوا. حجم آثار او نسبت به بسیاری از نویسنده‌گان اندک

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۹

است اما با محتوایی غنی و سرشار از تحقیق و دقّت همراه است. در تمام آثار او هیچ مطلب زائد و بی ربط و یا لفاظی پر حجم و کم ارزش وجود ندارد. کلمه به کلمه نوشته‌های او حساب شده و از روی تأثی و تأمل است. این حقیقت را تنها کسانی در می‌یابند که کتاب‌های او را به دقّت خوانده باشند و با آثار دیگران مقایسه کرده باشند. او همیشه به کیفیّت نوشتار می‌اندیشید نه کمیّت و حجم بودن آن. در مقام نگارش مطالب، بسیار کند پیش می‌رفت اما هر آنچه را می‌نوشت با تفکر و تعقل همراه بود. بارها می‌گفت:

«چیزی را می‌بایست انتشار داد که خلی را پر کند نه اینکه بر حجم نوشته‌های بی خاصیّت بیفزاید. کوشش کنید که در نوشتمن صرفاً نقال نباشد بلکه خودتان اجتهاد کنید. اگر یک کتاب پر محتوای صد صفحه‌ای را که خلی پرکند و گرهی از مشکلات علمی بگشاید، ارائه دهید، بهتر از صد جلد کتاب پر حجم و بی محتواست که قفسه‌های کتابخانه را اشغال نماید».

استاد صالحی در تمام نوشته‌هایش پخته نویسی همراه با تحقیق را بروزیاده نویسی بدون تحقیق ترجیح داده و شیوه‌ای پیش پای اهل تحقیق نهاده که کاملاً بدیع و منحصر به او است. برای کسانی که شیوه‌های گوناگون تحقیق در علوم حوزوی و دانشگاهی را دنبال می‌کنند، کاملاً روش است که او شیوه خاص خود را دارد و به تعبیر دیگر در این باره صاحب «منهج جدید» است. او آنچه را

نوشته، هم عاقلانه است و مدققانه و هم ادبیانه و در حین حال، باطل سیزمانه و خرافه گریزانه، و سرشار از عفت قلم، سلامت در نقد، استقلال در علم، آزاداندیشی، زیبانگاری و پخته نویسی است. به همین جهت است که نام و یاد این فقیه نو اندیش، مفسر مدقق، ادیب اریب و تحلیل‌گر عمیق تاریخ، بر تارک حوزه‌های علمیه برای همیشه تاریخ خواهد درخشید و آثار پربهایش او را جاودانه تاریخ خواهد ساخت. آری، اگر مرحوم امام خمینی علی‌الله در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی لقب «فقیه عالیقدر» را به آیت الله العظمی منتظری دادند. مرحوم شهید مطهری سال‌ها پیش از آن طی نامه‌ای لقب «محقق عالیقدر» را به آیت الله صالحی نجف آبادی دادند و مقام علمی او را ستودند.

من هرگاه بر او وارد می‌شدم که بی هیچ جویای نام و نانی، کار علمی خود را پیش می‌برد و تنها در صدد تبیین حقایق ناب والای دین مبین اسلام است و بس، این شعر در ذهنم تداعی می‌شد:

در سبویی نهفته دریابی
یا به کنجی خزیده دنیابی
و امروز هم که شاهد رحلت آن مجمع فضل و فضیلت هستیم، او را مصداق این شعر می‌دانم:

از شمار دو چشم یک تن کم

آثار مکتوب:

۳۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

آثار قلمی استاد صالحی بر اساس تاریخ نگارش آنها عبارتند از:

۱- مجموعه مقالات حقوقی، تاریخی و اجتماعی

این اثر، مجموعه چهارده مقاله جالب و خواندنی است که سیزده مقاله آن پیش از انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۵ در نشریه «مکتب تشیع» و مجله «مکتب اسلام» چاپ و انتشار یافته و مقاله اخیر آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دعوت شورای مرکزی ائمه جماعت درباره «مفهوم وحدت اسلامی» در سال ۱۳۶۳ نگارش یافته است.

عنوانین مقالات به ترتیب تاریخ نگارش عبارتند از:

۱. رابطه حقوق و اخلاق (سال ۱۳۳۸)

۲. علی علیل در بستر شهادت (۱۳۳۹)

۳. علی علیل مردی که دنیا او را نشناخت (۱۳۴۰)

۴. فاطمه (بانوی نمونه) (۱۳۴۰)

۵. عید غدیر یا ولایت عهدی علی علیل (۱۳۴۰)

۶. یک امتیاز روشن قرآن (۱۳۴۰)

۷. بانوی مهربان در کنار پدر (۱۳۴۰)

۸. مقایسه تواریخ قرآن با کتب عهدین (۱۳۴۱)

۹. یک نیروی مرموز (۱۳۴۱)

۱۰. گوشه‌ای از سیاست خارجی اسلام (۱۳۴۲)

۱۱. چرا علی‌علیل زمامداری را قبول کرد؟ (۱۳۴۳)

۱۲. آیا علی‌علیل قاتل خود را بیدار کرد؟ (۱۳۴۳)

۱۳. آیا اسلام دین خون و شمشیر است؟ (۱۳۴۴)

۱۴. مفهوم وحدت اسلامی (۱۳۶۳)

هر چند در همه این مقالات، نکات بدیع و حائز اهمیت کم و بیش وجود دارد، اما در دو مقاله «آیا علی‌علیل قاتل خود را بیدار کرد؟» و «مفهوم وحدت اسلامی» نکات بدیع تر و سؤال برانگیزتری که سرو صدای عده‌ای رانیز به دنبال داشت، وجود دارد. اما نقدی که بتواند آن استاد محقق را در ارائه نظریات جدیدی که در این دو مقاله عرضه داشته، مستقاعد و مجاب سازد، عرضه نگردیده است و سرو صدایها بیش از آنکه با دلیل و برهان توأم باشد با ناسزاگویی به نویسنده و فشار بر ناشر چاپ آن همراه بوده است.

۲ - جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف

این تفسیر که در نوع خود کم نظیر و از جهاتی بی‌نظیر است، تفسیری روان، تحلیلی، اخلاقی و اجتماعی از سوره مبارکه یوسف ملیل است. پس از چاپ نخست آن در سال ۱۳۴۳ از طرف دولت طاغوت توفیق شد، ولی چاپ دوم و سوم به صورت مخفیانه ارائه شد، و در چاپ چهارم با حذف بخشی از مقدمه

کتاب و کلماتی که خوش آیند طاغوتیان نبود، چاپ شد و چاپ‌های بعدی آن بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت کامل روانه بازار کتاب گردید.

استاد صالحی در این تفسیر، تسلیط و احاطه علمی خواه در علم تفسیر، همراه با شیوه‌ای که ویژه خود ایشان است، به منصه ظهور رسانده است. در این کتاب، نکات علمی و فنی - که بیشتر جنبه نقد آراء شماری از مفسران و طرد احادیث مجعلو و بررسی تورات‌کنونی را دارد - در پانوشت آمده است.

او در دو مورد برخلاف همه مفسران شیعه و سنتی نظر داده است: یکی در تفسیر آیه ﴿سَبْعٌ سُبْلَاتٍ حُضْرٍ وَ أُخْرَ يَا بِسَاتٍ﴾^۱ و دیگری در تفسیر آیه ﴿إِنِّي لَأَجُدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾^۲ و در یک مورد برخلاف همه مفسران، نظر نویسنده تفسیر المنار رشید رضا را در تفسیر آیه ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾ تأیید کرده است. و در سه مورد برخلاف قول مشهور میان مفسران نظر داده است. اول: در تفسیر آیه ﴿وَشَرَوْهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ﴾،^۳ دوم در تفسیر آیه ﴿فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾^۴ سوم: در تفسیر آیه ﴿وَمَا أَبَرَّىءُ نَفْسِي إِنَّ الْفَقْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ﴾.^۵

این کتاب با قلمی روان و نگارشی دلپذیر از پرجاذبه‌ترین تفاسیر تک نگاری

۱. یوسف (۱۲): ۴۳.

۲. همان، ۹۴.

۳. همان، ۲۰.

۴. همان، ۴۲.

۵. همان، ۵۳.

■ ۳۴ پژوهش‌های قرآنی

به زبان فارسی درباره سوره یوسف است که در آن جاذب قلم با زیبایی نقد به هم در آمیخته است. یکی از عالمان فاضل اهل سنت، پس از خواندن این تفسیر، آن را اثری فوق العاده نیکو دانست و در پایان آن نوشت: ای وقت تو خوش که وقت ماکردي خوش!

این اثر بارها از سوی چند ناشر در قم و تهران، چاپ و انتشار یافته است.

۳-شهید جاوید

در این اثر، فلسفه قیام امام حسین علیه السلام به صورت تحقیقی - تحلیلی مورد بحث قرار گرفته است. شیوه‌ای که استاد صالحی در نگارش این کتاب به کار برده‌اند در نوع خود بدیع و عقل پسند است، به تعبیر دیگر او در این کتاب «شیوه عقلاتی» را جایگزین «شیوه عاطفی» در بررسی قیام امام حسین علیه السلام نموده است. او نظر سید مرتضی و شیخ طوسی را در کتاب «تلخیص الشافی» سوژه کار خود قرار داده و به این نتیجه دست یافته که هدف قیام امام حسین علیه السلام نه شهادت بلکه تشکیل حکومت اسلامی بوده است. هر چند شهادت آرزوی آن حضرت بوده ولی هدف او از این حرکت اصلاحی، در نهایت تشکیل حکومت اسلامی بر مبنای حکومت رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام بوده است. او می‌نویسد: «پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجه یک، و صلح شرافتمدانه مطلوب درجه دو، و شهادت، مطلوب درجه سه بوده است... ولی برای کشته شدن هیچ

گونه فعالیتی نکرد بلکه این عُمال حکومت ضد اسلام بودند که فرزند پیغمبر را

کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند». ^۱

کتاب «شهید جاوید» شامل پنج بخش و یک خاتمه است. عنوان بخش‌های

آن عبارتند از: علل قیام، ماهیّت قیام، مراحل قیام، هدف قیام و نتایج و آثار. این

کتاب تاکنون نزدیک بیست بار چاپ و انتشار یافته و در چاپ‌های جدید آن

ضمیمه‌ای تحت عنوان «نقد شهید آگاه پاسخ به آیت‌الله آقای لطف‌الله صافی

گلپایگانی» به آن اضافه شده است. در آغاز کتاب، تقریظ چند تن از علمای

معاصر بر آن درج گردیده است که از جمله آنهاست: آیت‌الله حسینعلی

منتظری، آیت‌الله علی مشکینی، آیت‌الله سید ابوالفضل مجتبهد زنجانی، علامه

محمد تقی جعفری و استاد احمد آرام. این کتاب سرو صدای فراوانی را سبب

گردید و در رد آن بیش از سیزده کتاب نوشته شد. به گونه‌ای که بحث انگیزترین

و جنجالی‌ترین کتاب در تاریخ معاصر را می‌توان «شهید جاوید» دانست. اما هیچ

کدام از نقدها نتوانست نویسنده آن را قانع و مجاب سازد. بدین جهت به عملده

آنها جواب داد که کتاب «عصای موسی» و «نگاهی به حماسه حسینی شهید

مطهری» از آن جمله‌اند.

پس از تأییف و نگارش این کتاب در سال ۱۳۴۹، بحث‌های همراه با

۱. شهید جاوید، ص ۱۵۹.

جارو جنجال در حوزه علمیه قم بر سر این کتاب به گونه‌ای داغ شد که مخالف علمی، مساجد و منابر را تحت الشّاع خود قرار داد و سوا ک هم برای تضعیف پیروان امام خمینی الله و کوییدن آیت الله منتظری و دیگر حامیان امام، به ایجاد اختلاف دامن زد. شرح این ماجرا را استاد صالحی نجف‌آبادی در کتاب «توطئه شاه بر ضد امام خمینی» با استناد لازم یادآور شده‌اند.

۴- ولایت فقیه حکومت صالحان

این کتاب، فشرده بخشی از درس «خارج فقه» استاد صالحی در سال ۶۱ در حوزه علمیه قم است که پس از بحث و بررسی فراوان، با قلم روان او نگارش یافته و دوبار چاپ و منتشر شده است. اساس بحث او در این اثر، ضرورت تشکیل حکومت و انتخاب لائق‌ترین و مدیرترین فرد از طرف مردم به عنوان رهبر به حکم عقل است. و تمسک او به روایات از باب ارشاد به حکم عقل و تأیید و تثییت آن است، نه اینکه اثبات ولایت فقیه متکی به اخبار و روایات باشد. در میان کتاب‌هایی که در موضوع ولایت فقیه نگارش یافته، این کتاب عقلانی‌ترین آنهاست.

۵- عصای موسی یا درمان بیماری غلو^۱

استاد صالحی در این کتاب به هشت نفر از ناقدان کتاب «شهید جاوید» پاسخ

۱. چاپ دوم این کتاب با عنوان «عصای موسی (نقدهای بر نقدها)» منتشر شده است.

داده است. ترتیب عناوین جواب نقدها چنین است:

۱- پاسخ به آیت‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی.

۲- پاسخ به استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی.

۳- پاسخ به آیت‌الله آقای زاهدی قمی.

۴- پاسخ به آقایان: آیت‌الله محمد فاضل و شهاب‌الدین اشراقی.

۵- پاسخ به حجّة‌الاسلام سید احمد فهری زنجانی

۶- پاسخ به حجّة‌الاسلام محمد‌مهدی مرتضوی.

۷- پاسخ به حجّة‌الاسلام رضا استادی.

۸- پاسخ به آیت‌الله حاج شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی.

این کتاب، پیش از سال ۱۳۵۲ با نام مستعار نویسنده یعنی «عبد‌الله مظلوم»

چاپ شد اماً پیش از صحافی، عوامل سواک، فرم‌های چاپ شده آن را با قدرت

اسلحة از چاپخانه خارج و آن را خمیر کردند. سرانجام، در سال ۱۳۸۰ در تیراث

۵۰۰۰ جلد از سوی انتشارات «امید فردا» در تهران انتشار یافت و مورد استقبال

أهل مطالعه واقع شد. در این کتاب ثابت شده است که پیغمبر و امام علیهم السلام از غیب

همان قدر می‌دانند که خدا آگاهشان کرده است نه بیش از آن.

۶- توطئه شاه بر ضد امام خمینی

محور اصلی این کتاب، شرح توطئه عقیم مانده شاه بر ضد امام خمینی است

و در آن درباره حیله‌هایی که ساواک درباره قتل مرحوم شمس‌آبادی و جریانات مربوط به جنجالی که بر سر کتاب «شهید جاوید» ایجاد کرده بود، به گونه مفصل و مستند بحث شده و اسناد و مدارکی که بیانگر نقش ساواک در ایجاد فتنه و غائله آن روزه است، افشاء گردیده است. این اثر به گونه‌ای معروف بخشی از حوادث تاریخ مربوط به انقلاب اسلامی و سندی قابل توجه برای تحلیل‌گران عرصه ریشه‌های تاریخی انقلاب اسلامی است.

۷- نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری

این کتاب، نقدی عالمانه و محقّقانه بر کتاب سه جلدی شهید مطهری به نام «حماسه حسینی» است. این اثر علاوه بر عمق مطلب و محتوا از گستردگی دامنه‌داری در موضوعات مورد بحث برخوردار است. در واقع نویسنده آن بهترین شیوه نقد را که توأم با احترام فراوان به شخصیت علمی شهید مطهری است در پیش گرفته است. چنین روشی می‌تواند درسی بس آموزنده برای همه نقدنویسان و نقادان عرصه‌های گوناگون باشد. استاد صالحی در مقدمه کتاب یادآور شده‌اند:

«اگر عالمی در مسئله‌ای نظر عالم دیگر را نقد کند این به معنای آن نیست که آن دو عالم در دو صفت هستند و در مقابل هم قرار دارند و بین آن دو معارضه و کدورت وجود دارد، بلکه به معنای این است که اجتهاد آن دو در این مسئله

متفاوت است و طبیعی است که در این گونه بحث‌های علمی دلیل در مقابل دلیل

قرار می‌گیرد نه عالمی در مقابل عالم دیگر». ^۱

او انگیزه نگاشتن این نقد را چنین بیان می‌کند:

«پس از انتشار جلد سوم «حماسه حسینی» یک بار همه آن را با دقّت خواندم و چنین دریافتم آن شهید بزرگوار در طول چندین سال هر وقت کتابی را درباره امام حسین علیه السلام می‌خوانده‌اند یادداشت‌هایی به سرعت و به طور ابتدایی می‌نوشته‌اند که بعداً به آنها مراجعه کنند... در این یادداشت‌های ابتدایی بعضی از برداشت‌های سطحی از کتاب «شهید جاوید» وجود دارد که مطابق با واقع نیست و نسبت‌هایی به این جانب داده شده است که برخلاف حقیقت است... در اینجا اگر من خاموش بنشینم گناه است و واجب است حقیقت را بگویم و برای بیان واقع و برای ثبت در تاریخ چاره‌ای جز نقد کردن نوشتۀ معظم له نداشتم، و این اوّلین انگیزه این جانب برای نوشن این نقد بوده است که مرا به حکم عقل و شرع ملزم نموده که حقیقت را بگویم و از آن دفاع کنم و این پاسخ من است به کسانی که ممکن است بگویند: آیا با وجود این همه مشکلات و مسائل اجتماعی حالا وقت نوشن این گونه مطالب است؟». ^۲

۱. نگاهی به حمامه حسینی، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۳۰ و ۳۱.

آنگاه می‌افزاید:

«اگرچه در اصل، منظور این جانب فقط بررسی جلد سوم «حmasه حسینی» آن هم فقط آن جاهایی که به «شهید جاوید» مربوط می‌شود بوده است، ولی پس از مطالعه و بررسی جلد سوم لازم دانستم جلد اول و دوم «حmasه حسینی» را نیز که از سخنرانی‌های شهید مطهری در موضوع قیام امام حسین علیهم السلام بوده است، بررسی کنم چون سخنرانی‌ها بر مبنای همان نوشته‌هایی بوده است که جلد سوم کتاب مزبور را تشکیل می‌دهد و پس از بررسی هر سه جلد «حmasه حسینی» لازم دانستم بحث را فقط به مواردی که به «شهید جاوید» مربوط می‌شود منحصر نکنم بلکه موارد دیگری را نیز که نقد لازم دارد مورد بحث قرار دهم... نقد این موارد از این جهت ضرورت داشت که بسیاری از افراد مطالبی را که در «حmasه حسینی» می‌خوانند به علت شهرت و شخصیت صاحب‌شگمان می‌کنند همه آنها صد در صد صحیح است و گاهی آنها را در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود به دیگران منتقل می‌کنند بدون اینکه بتوانند صحیح را از غیرصحیح جدا کنند». ^۱ بخش پایانی کتاب که عنوان «خاتمه» یا «مؤخره» دارد، اختصاص به پیام یا پیام‌های این نقد مبسوط دارد:

«پیام کلی کتاب از آغاز تا انجام این است که ما باید گفته‌ها و نوشته‌ها و باورها

۱. همان، ص ۳۳-۳۴.

۴۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

و تحلیل‌های خود را در مورد تاریخ امام حسین علیه السلام بلکه همه شخصیت‌های بزرگ و الهی بر مبنای تحقیق استوار کنیم نه تقليد و نه اعتماد به هر نقل و هر گفته و نوشته‌ای». ^۱

انصاف این است که استاد صالحی در این اثر کم نظری بلکه از جهاتی بی‌نظیر، حق مطلب را به نحو احسن ادا کرده و از جاده عدل و انصاف خارج نشده است. و چون او از راه استدلال این راه را طی کرده و به شیوه اجتهادی به تاییج مورد نظر خویش رسیده است، اگر احیاناً کسانی نظری غیر از نظر او را دارند و آن را نمی‌پسندند، لازم است از راه اقامه دلیل وارد شوند و به شیوه اجتهادی نظر او را نقد کنند، نه اینکه مخالفت با نظریات او جنبه تقليد از این و آن و پیروی کورکرانه از جناح و گروه خاصی داشته باشد.

استاد صالحی در نگارش این کتاب، رنج فراوانی برده است، اما رنجی که در دوران جمهوری اسلامی از توقيف و خمیرکردن چاپ نخست آن برد به مراتب بیشتر و جان‌کاه‌تر بود. یک روز که با هم سرگرم گفت و گو بودیم، سخن از علت مصادره کتاب به میان آمد، با آه و افسوس معناداری گفت:

«یک روز در تهران من و دکتر سید جعفر شهیدی مهمان یکی از دوستان مشترک خود بودیم. اتفاقاً کسی که این کتاب را به دستور او توقيف و مصادره و

۱. همان، ص ۴۰۱.

سپس خمیر کرده بودند نیز در آن جلسه حضور داشت. من پس از احوال پرسی، یادی از دوران تبعیدی ام در تویسرکان نمودم که آن زمان او به ملاقاتم آمده بود. سپس نرم به او گفتم: «فلانی! این کتاب من که با مجوز اداره ارشاد چاپ شده بود، شما بر اساس کدام قانون دستور توقيف و مصادره آن را صادر کردید؟ او گفت: ما خودمان فوق قانونیم! من نگاه معناداری به او کردم و دیگر چیزی نگفتم. آری،

شرح این هجران و این خونِ جگر این زمان بگذار تا وقت دگر».

ولی سرانجام این کتاب پس از ده سال توقيف، در زمان ریاست جمهوری جناب آقای سید محمد خاتمی چاپ شد و با استقبال اهل مطالعه مواجه شد.

استاد صالحی خود درباره این کتاب می‌نویسد:

«نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری» از جمله تألیفات من است که بیش از تألیفات دیگر برای آن زحمت کشیده‌ام و یکی از تألیفاتی است که از آن خشنودم و انتظار دارم طالبان حقیقت آن را با دقت بخوانند. کتاب مزبور پس از انتشار، مورد استقبال واقع شد به طوری که در یک سال دوبار چاپ شد و بعضی از علماء از جمله یکی از روحانیون اراک آن را تا سر حدّ اعجاب تحسین کرد. من

طالبان حقیقت را از خواندن آن بی‌نیاز نمی‌دانم».^۱

۱. قضاوت زن در فقه اسلامی، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۸- پژوهشی جدید در مبحث فقهی

این اثر از جمله آثار بدیع و محققانه آن محقق نامدار در شماری از مسائل فقهی است که تمام مباحث آن به شیوه روان و استدلالی به رشته تحریر در آمده است. این کتاب در پنج فصل با عنوانین زیر تنظیم یافته است:

فصل اول - یک بحث اجتهادی در طهارت و نجاست.

فصل دوم - اجتهاد بسته و اجتهاد باز.

فصل سوم - بحثی درباره آخبار کُر.

فصل چهارم - مربوط به کمیسون ۷ تحقیقات.

فصل پنجم - بحثی مقدمی درباره طهارت کافر.

مطلوب و محتوای این کتاب، نمونه «فقه پویا» و «الگویی اجتهادی» برای فقه پژوهان جوان حوزه‌های علمیه است. این اثر ارجمند در نوآوری فقهی به گونه‌ای یادآور نظریات فقیهانی چون «ابن ابی عقیل عمانی» (قرن چهارم)، «ابن جنید اسکافی» (قرن چهارم)، «سید مرتضی» (قرن چهارم) و «ابن ادریس» (قرن ششم) است.

۹ - حدیث‌های خیالی در تفسیر مجمع‌البیان به همراه چهار مقاله تفسیری

این کتاب، شامل پنج مبحث دقیق قرآنی به ترتیب زیراست:

مبث اول - حدیث‌های خیالی در تفسیر مجمع‌البیان.

مبحث دوم - حکم اسرای جنگی در قرآن و نقد سخنان مفسران.

مبحث سوم - تفسیر آیه «رَفَثٌ»^۱ و نقد سخنان مفسران.

مبحث چهارم - دو نزول برای قرآن یا یک نزول؟ و نقد سخن علامه طباطبائی در المیزان.

مبحث پنجم - تفسیر آیه محاربه^۲ و احکام فقهی آن.

در تمام مباحث پسندگانه‌ای که مؤلف محقق انجام داده، نوآوری‌های تفسیری همراه با تحقیق و تبیّن فراوان در آنها آشکار است. کسانی که اهل تفسیرند پس از مطالعه این کتاب درخواهند یافت که این اثر، مصدق بارز «تدبر در قرآن» است. تدبری که شیوه تفسیر قرآن با قرآن را همراه با بررسی روایات مربوط بدان و نقادی سخنان مفسران را به درستی آموزش می‌دهد و روش ژرف‌نگری در قرآن را به خواننده می‌آموزد.

۱۰- جهاد در اسلام

این کتاب، محصول درس‌های «خارج فقه» استاد صالحی^{الله} در حوزه علمیه قم بر اساس متن کتاب الجهاد «شرایع الاسلام» محقق حلی است که مدت‌ها به طول انجامید. تمامی این دروس را این جانب به طور خلاصه می‌نوشتم و پس از

۱. بقره (۲): ۱۸۷.

۲. بقره (۲): ۱۸۷.

پایان هر درس مجدداً آنها را از روی نوار کاست درسی بازنویسی و کامل می‌کرد و پانوشت‌هایی نیز بدان می‌افزودم.

پس از اتمام مباحث جهاد، استاد صالحی گفتند: می‌خواهم مطالب دروس جهاد را به گونه‌ای که قابل استفاده برای همگان باشد بازنویسی کنم و آن را به صورت کتابی به زبان فارسی عرضه نمایم. به همین جهت مجموع تقریرات درس را از من به عنوان امانت گرفتند و بر اساس آن، کتاب «جهاد در اسلام» را مجدداً به قلم شیوا و روان با سبک استدلالی و عقل پسند نوشتند و به انتشارات نشرنی سپردهند که پس از چاپ و انتشار با استقبال اهل تحقیق مواجه گشت.

این اثر فقهی-اجتماعی که در نوع خود کم نظیر و از جهاتی بی نظیر است، در

چهار فصل به ترتیب زیر ارائه شده است:

۱- فصل اول: اصل جنگ است یا صلح؟

۲- فصل دوم: جهاد باغاه.

۳- فصل سوم: اسرای جنگ.

۴- فصل چهارم: غنائم جنگ.

در این کتاب، ضمن تفسیر دقیق آیات جهاد در قرآن کریم، آیات مطلقات بر مقیدات حمل گردیده و جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ مورد بحث قرار گرفته و این نتیجه به دست آمده که همه جنگ‌های رسول خدا ﷺ دفاعی بوده است

نه ابتدایی. آنگاه مفهوم «غناه»، «انفال» و «فیء» مورد بحث قرار گرفته و سخنان مفسران و فقیهان شیعه و سنّی در این باره به شیوه نیکویی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و «کتاب جهاد» با بحثی دقیق و عمیق در مفهوم «ذی القربی» به پایان رسیده است.

۱۱- غلو، درآمدی بر افکار و عقاید غالیان در دین

استاد صالحی در این اثر، پیروان مذاهب اسلامی را دعوت به اعتدال و میانه‌روی در اندیشه و عمل نموده و آنان را از هرگونه زیاده‌روی و افراط و تفریط در عقاید و عمل برحذر داشته است. این کتاب، در موضوع خود اثری پرجاذبه و قابل استفاده برای همه طبقات اهل مطالعه است. مطالب و محتوای کتاب در دو فصل تنظیم یافته است:

فصل اول: غلو یک جریان فکری انحرافی. فصل دوم: مثلث شوم. در فصل اول به جریان غلو در میان مذاهب اهل سنت پرداخته و در فصل دوم، غالیان مذهب شیعه را بر شمرده و در هر یک به ذکر نمونه‌هایی از غلو در گفتار و نوشتار سه دسته از غالیان پرداخته است و آنان را مثلث شوم نامیده است که دسته اول: دشمنان ائمه‌اند، و دسته دوم: عشرت طلبان کامجو و هرزه‌اند، دسته سوم: بعضی از دوستان افراطی دلباخته ائمه‌اند. این سه گروه مجموعاً مثلثی تشکیل می‌دهند که نویسنده آن را «مثلث شوم» نامیده است. زیرا آثار زیان‌آور و ضد اسلام آنان

۴۷ ■ پژوهش‌های قرآنی

برای جهان اسلام سخت شکننده و تلغخ بوده است. این کتاب یکی از آثار بسیار ارزشمندی است که جامعه ما امروزه بیش از هر زمان دیگری نیازمند بیان حقایق و حق‌گویی‌های آن است. بویژه آنکه در سال‌های اخیر جریان خرافه‌گویی و غلوّ پردازی به نام دین و مذهب در مراسم مذهبی به وسیله شماری از مذاحان، بازار‌گرمی پیداکرده است.

۱۲- قضاوت زن در فقه اسلامی همراه با چند مقاله دیگر

این کتاب شامل یازده مقاله تحقیقی در موضوعات زیراست:

۱- قضاوت زن در فقه اسلامی.

۲- اپوزوسيون در صدر اسلام.

۳- تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با موازین فقهی.

۴- دو سؤال درباره قیام امام حسین علیه السلام.

۵- تفسیر رمزی کعب الأحbar.

۶- بحثی در تفسیر آیه مودت.

۷- نقد نظریه دکتر علی شریعتی در کتاب «شهادت».

۸- تعدد زوجات در اسلام.

۹- افسانه‌ای در قالب حدیث.

۱۰- اقوال علماء در علم امام.

۱۱- نقدی کم حجم بر کتابی پر حجم.

در تمامی این یازده مقاله، روح تحقیق و حقیقت‌جویی نویسنده، به وضوح نمایان است. هدف اصلی او در نگارش و تحقیق این کتاب، مبّرا ساختن دین مبین اسلام از هرگونه افکار انحرافی و خرافی و شناخت کامل قرآن و ستّت پیامبر ﷺ و آل طاهرین او و پرهیز از هرگونه تقلید کورکورانه در مسائل اعتقادی است.

در میان مقالات مذبور، دو مقاله «اقوال علماء در علم امام» و «نقدی کم حجم بر کتابی پر حجم» از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ بویژه آنکه در مقاله دهم بحث پرحاذه و با اهمیتی درباره علم امام معصوم عرضه نموده و به نقد و بررسی سخن شماری از مشاهیر حوزه‌ی پرداخته است.

اماً مقاله یازدهم که آخرین اثر مکتوب آیت‌الله صالحی است و آن هم در بحران کسالت ناشی از سلطان معده به حکم ناچاری آن را نوشته‌اند؛ زیرا نمی‌خواستند که کتاب پر حجم حجّة‌الاسلام رضا استادی که در ۶۰۸ صفحه حاوی اعترافات و انتقادهای سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ جمعی از علمای حوزه و روشه خوانان و مذاحان بر ضدّ کتاب «شهید جاوید» است، بی‌جواب بماند. در عین حال در آخرین تماس تلفنی که با آن مرحوم داشتم، گفت:

«من به خاطر کتابی که آقای استادی تحت عنوان «شرح حال کتاب شهید

۴۹ ■ پژوهش‌های قرآنی

جاوید» نوشته دو تشکر دارم. یک تشکر از خداوند متعال که چنین توفیقی را به آقای استادی داده، و یک تشکر هم از جناب آقای استادی که زحمت جمع‌آوری مطالب متفرقه مربوط به «شهید جاوید» را کشیده است.

تشکر من از آقای استادی به جهت این است که کتاب ایشان را هرگز بخواند ناچار می‌شود به اصل کتاب من که «شهید جاوید» است مراجعه کند و آن را نیز مطالعه نماید! در واقع آقای استادی با این نقد به هر انگیزه‌ای که آن را نوشته باشد به من خدمت بزرگی کرده است و ناخواسته و ناخودآگاه کتاب «شهید جاوید» را تبلیغ کرده است! .

استاد صالحی در این نقد نه صفحه‌ای به لی مطلب و اساس نقد آقای استادی جوابی عالمانه داده است.

جواب‌های او تحت عنوان «هفت نقطه ضعف» به طور خلاصه، مطالب نقد آقای استادی را به نقد کشیده است و مقاله را با نقل دو سخن از امام خمینی الله و جرح و تعدیل آنها به پایان برده است.

۱۳ - پیرامون نظر دکتر شریعتی درباره شهید جاوید

این اثر، کتابچه‌ای است در هشتاد صفحه به قطع رقعی که پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۹ تحریر یافته است. در این کتاب، استاد صالحی ضمن تفسیر خطبه «خط الموت» به نقد عالمانه نظر دکتر علی شریعتی در نه بند پرداخته

■ ۵۰ پژوهش‌های قرآنی

و در پایان کتاب تحت عنوان «یک نکته اخلاقی و یک مقایسه»، دیدگاه دکتر را با دو دیدگاه دو روحانی حوزوی مقایسه نموده است.

۱۴- ترجمه قرآن کریم

این ترجمه با تصریفاتی توسط ویراستاران دفتر تبلیغات اسلامی از طرف نشر بوستان کتاب در قم در سال ۱۳۸۵ به نام «مرکز فرهنگ و معارف قرآن» چاپ و منتشر شده است و دست اندر کاران آن از نام بردن مترجم در روی جلد و حتی شناسنامه کتاب مضایقه کرده اند!

فهرست مجموعه آثار آیت الله صالحی

آثار ارجمند و ماندگار استاد گرانسایه و محقق عالیقدر حضرت آیت الله مرحوم حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی لهم به طور کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- آثار چاپ شده که شامل ۱۴ کتاب است.

۲- آثار مخطوط و چاپ نشده که جمیعاً ۳۹ اثر به صورت مجموعه‌های گوناگون است که این جانب آنها را با دقیق تمام جمع آوری و سپس مرتب و عنوان‌گذاری نموده ام.

۳- نوارهای سخنرانی و درس‌های خارج فقه، رجال و تفسیر.

از مجموعه نوارها تاکنون موضوعات زیر به دست آمده است:

پژوهش‌های قرآنی ■ ۵۱

الف - مباحث تفسیری و فقهی سوره انفال ۱۰۰ درس.

ب - مباحث فقهی کتاب الجهاد، ۷۳ درس.

ج - مباحث ولایت فقیه در حوزه قم، ۴۰ درس.

د - نقد و بررسی تاریخ اسلام، ۱۰ درس.

ه - درس‌های ولایت‌فقیه در داران و فریدن، حدود ۱۸ درس.

و - بررسی حدیث طلحه بن زید عامی، ۹ درس.

ز - سخنرانی‌های تبلیغی در نجف‌آباد، ۱۰ جلسه.

ح - نوارهای دروس مختلف بیش از ۸۰ درس.

ط - نوارهای متفرقه حدود ۲۰۰ درس.

آثار مخطوط:

۱ - تفسیر *(الْمَ)* در نگاه روایی، (۲۰ صفحه).

۲ - تفسیر ده آیه از سوره هل آتی، (۲۳ صفحه).

۳ - سی درس قرآنی (پیاده‌شده از نوار)، (۵۸ صفحه).

۴ - سیری در تاریخ اسلام، (۷۳ صفحه).

۵ - آموزه‌های دینی، (۱۷ صفحه).

۶ - مجموعه:

الف - حدیث «ان الله شاء ان يراك قتيلا».

ب - یادداشت‌هایی از کتاب «عایشه بعد از پیامبر ﷺ» نوشته کورت فریشر آلمانی.

ج - اسمی فرزندان امام علی علیهم السلام.

د - یک صفحه نقل قول از کتابی، (جمعاً ۲۷ صفحه).

۷ - یادداشت‌های سیاسی و اجتماعی، (۱۰۲ صفحه).

این یادداشت‌ها بیشتر برگرفته از روزنامه‌ها و مطالب رادیوها و تفسیر و تحلیل آنها درباره مسائل اجتماعی است و ارزش نشر و چاپ را ندارد.

۸ - مسئله عصمت، (۱۰ صفحه).

۹ - معنای شیعه، (۱۲ صفحه).

۱۰ - مجموعه:

الف - تاریخچه حدیث‌سازی.

ب - سنی‌گرایی مولوی.

ج - درباره جنگ بدر و اسمی مجاهدان آن.

د - چند برگ پراکنده، (جمعاً ۲۹ صفحه).

۱۱ - مجموعه:

الف - حدیث همام.

ب - بررسی یک حدیث از صحیح بخاری.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۵۳

ج - بحثی در تفسیر «انعمت عليهم»، (جمعاً ۱۷ صفحه).

۱۲ - نامه‌های ارسالی و دریافتی، (جمعاً ۳۵۰ نامه) که مهم‌ترین آنها نامه به مرحوم امام خمینی ره مهدوی کنی، فاضل لنکرانی ره، عباس عبدالهادی، محمود حکیمی و....

و دریافت چند نامه و اجازه‌نامه از آیات عظام: آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی و شماری از نویسنده‌گان: واعظزاده خراسانی، مرتضی مطهری، محمد تقی جعفری، محمد تقی فلسفی و...

۱۳ - مجموعه چند بحث قرآنی:

الف - داستان طالوت.

ب - تأویل و مفهوم آن.

ج - معنای مشابه، (جمعاً ۳۵ صفحه).

۱۴ - تفسیر آیه مبارکه تطهیر (به عربی)، (۵۲ صفحه).

این اثر کاملاً تحقیقی و اجتهادی و در نوع خود بی‌نظیر و یا کم‌نظیر است.

۱۵ - پاسخ به نقد محمد جواد محدثین در روزنامه ایران، (جمعاً ۳ صفحه بزرگ).

۱۶ - مجموعه:

■ ۵۴ پژوهش‌های قرآنی

- الف - یادداشت‌هایی از کتاب «زندگی برافتخار علی (علیه السلام) خداوند علم و شمشیر».
- ب - منابع نجاشی در «الفهرست».
- ج - یک مصاحبه درباره شهید جاوید.
- د - تعداد اصحاب امام صادق علیه السلام به روایت رجال طوسی.
- ه - برگ‌های پراکنده، (جمعاً ۳۰ صفحه).
- ۱۷ - غرائب روایات ابوسمینه (محمد بن علی صیرفى قرشی کذاب)، (جمعاً ۱۴ صفحه).
- ۱۸ - بررسی خطبه غدیریه در احتجاج طبرسی، (۱۵ صفحه).
- ۱۹ - حدیث «قرضوه بالمقاریض» از منابع شیعه و سیّی، (۷ صفحه).
- ۲۰ - امام‌شناسی به روایت راویان.
- این اثر در برگیرنده فیش‌های فراوانی از احادیث درباره ائمه است. (جمعاً ۱۰۶ صفحه).
- ۲۱ - تحمل مخالف، (۵ صفحه).
- ۲۲ - نقدی بر کتاب «هفت ساله» شیخ علی پناه اشتهرادی. این اثر بسیار جالب و خواندنی است، (جمعاً ۷۰ صفحه).
- ۲۳ - نقدی بر کتاب «دفاع از اسلام و روحانیت» از محمد علی انصاری قمی.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۵۵

این اثر بسیار جالب و خواندنی است، (جمعاً ۱۰۸ صفحه).

۲۴- تقویت مجلس شورای اسلامی از راه انتقاد سازنده.

این اثر نقد دلسوزانه و عالمانه دیدگاه‌های مسئولان نظام جمهوری اسلامی درباره عدم شرکت آنها در کنفرانس طائف در عربستان سعودی در زمان جنگ ایران و عراق است، (جمعاً ۳۲ صفحه).

۲۵- درس‌هایی از حکومت و زمامداری در اسلام در دو بخش، (جمعاً ۴۶۰ صفحه).

۲۶- ملاحظات درباره فرهنگ قرآن در دو بخش، (جمعاً ۲۵۷ صفحه).

۲۷- داستان تیر در آوردن از پای حضرت علی علیهم السلام در نماز، (۵ صفحه).

این حدیث بی‌سند نخستین بار در کتاب «المناقب المرتضویه» اثر محمد صالح کشفی حنفی پیدا شده و سپس به کتاب‌های روضة‌المتقین ج ۲، ص ۱۸۹ و ۱۸۰، احراق‌الحق، ج ۸ ص ۶۰۲ و کشف الاسرار میبدی، ج ۱، ص ۳۷۱ و لؤلؤ و مرجان محدث نوری، ص ۱۴۸ و انوار نعمانیه جزایری، ج ۲، ص ۱۷۱ پرسش از مرحوم شهید دستغیب شیرازی راه پیدا کرده است.

۲۸- در مورد کلمه «خاصّه» (۲ صفحه).

۲۹- فتاوی غریبۀ اهل سنت، (۱۷ صفحه).

۳۰- نقد جزوۀ شیخ حسن بکایی درباره کتاب «توطئه شاه بر ضدّ امام

۵۶ ■ پژوهش‌های قرآنی

خمینی»، (۱۲ صفحه).

۳۱- حاشیه بر کتاب «اسرار و آثار واقعه کربلا» از مرحوم علامه جلال الدین همایی، (۷۵ صفحه).

۳۲- صلح مقدس (دو سخنرانی درباره صلح امام حسن عسکری، (۲۶ صفحه).

۳۳- مجموعه:

الف - حدیث جعلی و هب بن منبه در کتاب سید بن طاووس.

ب - روایاتی که صاحب تفسیرالمیزان آنها را بیان مصدق، جری، تطبیق و تشبیه می‌داند نه تفسیر.

ج - اسامی رجال از تاریخ طبری با ذکر شماره صفحات آن.

د - اقسام تحمل حدیث.

ه - تأثیر ایمان در عمل.

و - درباره لیالی مقمره (به فارسی).

ز - درباره رساله محکم و متشابه سید مرتضی.

ح - کلینی کیست؟

ط - درباره مفضل بن عمر.

ی - فوائد رجالی.

ک - نقش روایات در تفسیر قرآن.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۵۷

ل - یادداشت‌هایی درباره خمس، (جمعاً ۱۰۲ صفحه).

۳۴ - مجموعه دستنوشته‌های چاپ شده شماری از آثار آن مرحوم:

الف - تفسیر آیه محاربه.

ب - بحث در آیات ۱۹۰ بقره.

ج - بخشی از تفسیر سوره یوسف.

د - بخشی از مباحث جهاد.

ه - تعدد زوجات.

و - نظری نقادانه به روایات.

ز - درباره اسراء.

ح - بخشی از نقد دیدگاه شهید مطهری درباره امام حسین علی‌الله

ط - درباره حدیثی در امالی صدوق در مسائل قضائی.

ی - درباره اصحاب اجماع و چند برگ پراکنده، (جمعاً ۱۴۲ صفحه).

۳۵ - انواع روایات تفسیری، (۵ صفحه).

۳۶ - ترجمه قرآن کریم، (۵۴۵ صفحه).

این اثر ترجمه‌ای اجتهادی، مستقل، دقیق و در نوع خود کم نظیر است.

آن مرحوم ویرایش آن را برای چاپ به این جانب سفارش کردند و من نیز

آن را ویراستاری کامل نمودم و استاد صالحی نیز ویرایش مرا پذیرفتند سپس بنا

بر این شد که نشر کویر آن را چاپ نماید، ولی دفتر تبلیغات اسلامی قم به بهانه اینکه این اثر را استاد صالحی برای آنها نوشته و در مقابل، اجری را دریافت نموده، خود را مالک آن دانست و مانع چاپ آن شد. آنها با اعمال سلیقه شماری از نویسنده‌گان خود، تغییراتی در آن دادند و به نام «مرکز معارف و فرهنگ قرآن» آن را چاپ کردند. امید است که نسخه اصلی این ترجمه نفیس که با ویراستاری این جانب انجام شده، چاپ و منتشر شود و در معرض مطالعه همگان قرار گیرد.

۳۷- خاطرات تا سال ۱۳۵۳

دو مؤسسه هریک جداگانه درباره خاطرات آن مرحوم با ایشان مصاحبه‌هایی انجام داده‌اند:

الف- بنیاد تاریخ زیر نظر غلامرضا کرباسچی.

ب- مرکز اسناد انقلاب اسلامی ویژه قم.

مجموعه مصاحبه بنیاد تاریخ با ایشان جمعاً ۱۴ نوار در ۱۴ جلسه است که پیاده شده و در صفحه نخست روی برگ جلسه اول آن، مرحوم صالحی با خط خود نوشته است: «خاطرات خودم در ۱۴ نوار».

اماً مجموعه مصاحبه ایشان با مرکز اسناد انقلاب اسلامی تنها مطالب نوارهای پیاده شده ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴ به دست این جانب رسیده است یعنی به صورت ناقص موجود است.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۵۹

۳۸- رسالهٔ لیالی مقدمه (به عربی).

این اثر، بحثی دقیق در یکی از مسائل فقهی است که نویسنده با دقّت تمام با قلمی بسیار گویا و شیوا به زبان عربی آن را به شیوه اجتهادی و استدلالی نوشته است.

موضوع بحث این است که آیا در شب‌های ماهتاب، وقت نماز صبح چه موقع است؟ در این رساله، نظر شماری از فقیهان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۳۹- مجموعه آثار مخطوط چاپ شده.

که شامل عمدۀ آثار چاپ شده آن مرحوم به صورت مرتب و یا غیرمرتب در بخش‌های گوناگون است.

این مجموعه چون چاپ گردیده و منتشر شده است تنها حفظ نسخه خطی آنها به عنوان یادبود آن مرحوم ارزش نگهداری دارد.

چاپ و نشر جدیدترین اثر استاد

بعد از رحلت آیت الله صالحی نجف آبادی لهم (۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۵)،
وارثین ارجمند آن مرحوم، مجموعه مخطوطات چاپ نشده تحقیقی و تألیفی
ایشان را که به فهرست همه آنها اشاره شد برای آماده‌سازی جهت چاپ و نشر

٦٠ ■ پژوهش‌های قرآنی

در اختیار این جانب قرار دادند، و من نیز یک سال تمام به تنظیم، ترتیب و استخراج تمامی دست نوشته‌های موجود آن استاد گرانمایه پرداختم و آنها را پس از دسته‌بندی، تصحیح و تحقیق لازم، با صرف وقت و حوصله فراوان، پس از مرحله حروفچینی، مقابله و نمونه‌خوانی و در نهایت آماده‌سازی کامل، آماده چاپ نمودم؛ و اینک نخستین کتاب از مجموعه آثار مخطوط استاد آیت الله صالحی را که مربوط به علوم قرآنی است، تحت عنوان «اندیشه‌های قرآنی صالح» به همه شیفتگان قرآن و اهل تحقیق و مطالعه بویژه قرآن پژوهان تقدیم می‌دارم.

هر یک از آثار مخطوط و همچنین تمام درس‌های مرحوم استاد صالحی کم‌ویش از نوع آوری‌های بویژه‌ای برخوردار است. یادداشت‌های برجای مانده او حکایت از اندیشه‌ورزی و تأمل و دقت او در کشف واقعیات معارف دین است نه مطلب‌بافی و کتاب‌سازی! در عین حال اگر آن مرحوم، عمر بیشتری می‌یافت قطعاً این آثار را بیش از آنچه که هست دقیق‌تر و پخته‌تر عرضه می‌نمود.

اکنون کوشش و تلاش براین است که همه دست نوشته‌های آن استاد فرزانه، بدون تغییر و تحریف عرضه شوند؛ در نهایت هرگاه در مواردی نکته‌ای لازم به توضیح بوده است با قید «توضیح مصحح» در پانوشت ذکر گردیده است.

۶۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

در اینجا بر خود لازم می‌دانم ضمن ادای احترام به همه بازماندگان و بستگان آن عالم فقید، از دو فرزند برومند، فرهیخته و آگاه مرحوم حضرت استاد آفایان: حاج آقا مهدی صالحی و دکتر محسن صالحی دامت توفیقاتهماکه به حق خلف صالح و متبدی مرحوم آیت الله صالحی نجف آبادی رهنگ هستند، تشکر و قدردانی نمایم که میراث ماندگار پدر بزرگوار خویش را به وجه احسن حفظ نموده و با اقدام و مساعی خیرخواهانه خویش از طریق چاپ و نشر، برای همیشه آنها را به حافظه فکر و فرهنگ دانش‌های ایران زمین سپرده‌اند.

به خواست خدای منان، عرضه دیگر آثار استاد صالحی در موضوعات: «تفسیر»، «حدیث»، «تاریخ»، «فقه» و «رجال» پس از انتشار این اثر، ادامه خواهد یافت.

در پایان برخود لازم می‌دانم از همه عزیزان همراه و دست‌اندرکار تایپ، تصحیح، نمونه‌خوانی، مأخذیابی و صفحه‌آرایی که در آماده سازی این نوشت‌های به صورت کتاب، تلاش نموده‌اند بویژه از فاضل ارجمند و گرامی جناب آقای حیدر شریفیان که در ضمن کار و استخراج درس‌ها، نمونه‌خوانی و غلطگیری، حوادث ناگوار و مشقت‌باری را متحمل شدند، صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری نمایم.

قم - زمستان ۱۳۸۶

۶۳ ■ پژوهش‌های قرآنی

۱

بحثی در مفهوم

متشابه و تأویل در قرآن

بحثی در مفهوم متشابه و تأویل در قرآن

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَإِمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ اِتِّبَاعَ الْفِتْنَةِ وَ اِتِّبَاعَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَدَّعُ كُرِّ إِلَّا وَلُوا الْأَلْبَابِ﴾^۱ اوست آن که کتاب را بر تو نازل کرد، در حالی که بخشی از آن، آیاتِ محکم‌اند که آنها اصل این کتاب‌اند، و بخشی دیگر متشابه‌اند. پس کسانی که در دل‌هایشان انحرافی است، به منظور فتنه جویی و طلب تأویل آن، آیات متشابه را دنبال می‌کنند، با اینکه تأویل آنها را کسی جز

۱. آل عمران (۳): ۷۰.

خدا نمی‌داند. و راسخان در علم می‌گویند: ما به آن ایمان آورده‌ایم، همه‌اش از جانب پروردگار ماست، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود».

بدیهی است که «ام‌الکتاب» در این آیه شریفه غیر از ام‌الکتاب در آیه **﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^۱** و آیه (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَنَا **لَعَلِيُّ حَكِيمٌ**^۲) است، زیرا در این دو آیه ام‌الکتاب معنای علمیت دارد و معنای اضافی از آن فهمیده نمی‌شود و به عبارت دیگر در این دو آیه ام‌الکتاب اسم است برای لوح محفوظ **﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ**^۳ و با کتاب مبین و امام مبین قابل تطبیق است.

ولی در آیه آل عمران که مورد بحث است **﴿أَمِّ الْكِتَابِ**

 معنای اضافی دارد، زیرا مضمون آیه این است که بعضی از آیات قرآن محاکمات هستند که ام قرآن و مایه اصلی کتاب الله محسوب می‌شوند.

در معنای این کلمه دو وجه گفته شده است:

۱. اینکه ام‌الکتاب یعنی معظم قرآن که مایه و عماد و اصل دین اسلام محسوب می‌شود و مردم برای درک حقیقت اسلام باید به آن آیات که عمدۀ قرآن است مراجعه کنند. طبری می‌نویسد:

۱. رعد (۱۳): ۳۹

۲. زخرف (۴۳): ۴

۳. بروج (۸۵): ۲۱

«العرب تسمى الجامع معظم الشيء أمّا له، فتسمى راية القوم التي تجمعهم

في العساكر أمّهم، و المدبر معظم أمر القرية و البلدة أمّها». ^۱

پس قرآن دو قسمت است، یک قسمت که معظم است و عmad و پناهگاه و محل مراجعة مستقیم مردم است برای فهم حدود و وظائف و قوانین اسلام، و قسمت دیگر متشابهات است که شامل حقایقی هست ولی عmad و پناهگاه مردم نیست که در این صورت اضافه در «ام الكتاب» از قبیل عدول المؤمنین است یعنی قسمی از مؤمنین عدول هستند و قسمی غیر عدول.

۲. وجه دیگر اینکه «ام الكتاب» از این نظر به محکمات گفته می‌شود که مادر متشابهات هستند یعنی برای روشن شدن معانی متشابهات باید به محکمات رجوع کرد و از این جهت محکمات «ام الكتاب» هستند یعنی مادر متشابهات هستند.

آنگاه در اضافه «ام الكتاب» فرموده‌اند:

از قبیل قدماء الفقهاء است یعنی همان طور که فقهاء دو دسته هستند: قدماء و متأخرین. قرآن هم دو قسمت است: محکمات که ام هستند و متشابهات که این خاصیت ام را ندارند. بنابراین کتاب به معنای همه قرآن است و معنای ارجاع متشابه به محکم از خود این اضافه فهمیده نمی‌شود. آری، اگر تعبیر این طور بود

۱. تفسیر (طبری)، جزء ۳، ص ۲۰۰، دار احیاء التراث العربي، بیروت، تصحیح علی عاشور.

که: «هُنَّ امُّ الْمُتَشَابِهَاتِ» معنای ارجاع متشابه به محکم شاید از آن فهمیده می‌شد.

متشابه چیست؟

در معنای متشابه اقوالی نقل شده است:

۱. محکم ناسخ است و متشابه منسوخ

این قول از ابن عباس و ابن مسعود و قاتاده و ربیع (بن انس) و ضحاک نقل شده است.^۱

۲. المحکمات ما فيه من الحلال و الحرام و ما سوى ذلك فهو متشابه يصدق بعضه بعضاً مثل قوله: ﴿وَ مَا يُضْلِلُ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾^۲ و مثل قوله: ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳ و مثل قوله: ﴿وَ الَّذِينَ اهْنَدُوا زَادُهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾^۴.

این قول از مجاهد نقل شده است.^۵

۳. محکمات آیاتی است که بیش از یک معنی از ظاهر آن استفاده نمی‌شود و متشابهات آیاتی است که بیش از یک معنی در آنها محتمل است.

۱. تفسیر جامع البيان، (طبری)، جزء ۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲. بقره (۲): ۲۶.

۳. انعام (۶): ۱۲۵.

۴. محمد (۴۷): ۱۷.

۵. تفسیر (جامع البيان) طبری، جزء ۳، ص ۲۰۴.

■ ٦٨ ■ پژوهش‌های قرآنی

محمد بن جعفر بن زیبر می‌گوید:

«مِنْهُ آيَاتُ مَحْكَمَاتُ، فِيهِنَ حِجَّةُ الرَّبِّ، وَ عَصْمَةُ الْعَبَادِ، وَ دَفْعُ الْخُصُومِ وَ
الْبَاطِلِ، لَيْسَ لَهَا تَصْرِيفٌ وَ لَا تَحْرِيفٌ عَمَّا وَضَعَتْ عَلَيْهِ، وَ اخْرُ مُتَشَابِهَةَ
فِي الصَّدْقِ، لَهُنَّ تَصْرِيفٌ وَ تَحْرِيفٌ وَ تَأْوِيلٌ». ^١

٤. ابن زید گفته است:

«وَالْمُتَشَابِهُ ذَكْرُ مُوسَى فِي امْكَنَةٍ كَثِيرَةٍ، وَ هُوَ مُتَشَابِهٌ، وَ هُوَ كُلُّهُ مَعْنَى وَاحِدٍ وَ
مُتَشَابِهٌ: (اسْلَكْ فِيهَا)، (احْمَلْ فِيهَا)، (اسْلَكْ يَدَكْ)، (ادْخُلْ يَدَكْ) (حَيَّةٌ تَسْعَى)
(ثَعْبَانٌ مُبِينٌ).

٥. المتشابه ما استأثر اللہ بعلمه دون خلقه، مثل فناء الدنيا و قيام السّاعة و ما
اشبه ذلك.

این قول از جابر بن عبد الله بن رئاب نقل شده است.^٢

سخن طبری

- ابن حجریر طبری در تفسیر کبیر همین سخن اخیر را اختیار می‌کند و در
توضیح آن می‌گوید:

«وَ هَذَا الْقَوْلُ الَّذِي ذُكِرَنَاهُ عَنْ جَابِرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَشْبَهَ بِتَأْوِيلِ الْآيَةِ، ذَلِكَ إِنَّ

١. همان.

٢. همان، ص ٢٠٥.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۶۹

جميع ما انزل الله من آى القرآن^۱ على رسوله ﷺ فاما انزله عليه بياناً له و لاتمنه
و هدى للعالمين، وغير جائز ان يكون فيه ما لا؟ حاجة بهم اليه، ولا ان يكون فيه ما
بهم اليه الحاجة، ثم لا يكون لهم الى تأويله سبيل«.

مقصودش از تأویل معنای ظاهر و تفسیر آیه است.
«فإذا كان ذلك كذلك، فكلّ ما فيه لخلقه إليه الحاجة^۲ و إن كان في بعضه ما
بهم عن بعض معانيه الغنى و ان اضطرّته الحاجة اليه في معان كثيرة و ذلك كقول
الله عزوجل: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ
قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا حَيْرًا»^۳ فاعلم النبي ﷺ مته ان تلك الايه التي اخبر
الله جل شأنه عباده انها اذا جاءت لم ينفع نفسها ايمانها، لم تكن آمنت من قبل، ذلك
هي طلوع الشمس من مغربها، فالذى كانت بالعباد اليه الحاجة من علم ذلك هو
العلم منهم بوقت نفع التوبه بصفته، بغير تحديده بعد بالسنين و الشهور و الايام،
فقد بيّن الله ذلك لهم بدلالة الكتاب و اوضحه لهم على لسان رسوله ﷺ
تفسيراً، و الذى لا حاجة لهم الى علمه منه هو العلم بمقدار المدة التي بين وقت
نزول هذه الآيه و وقت حدوث تلك الآيه، فان ذلك مما لا حاجة لهم الى علمه فى
دين و لادنيا، و ذلك هو العلم الذى استأثر الله به جل شأنه دون خلقه، فحجبه

۱. اصطلاح طبری این است که تأویل را به معنای تفسیر استعمال می‌کند.

۲. جملة «الخلقه اليه الحاجة» خبر است برای کل و با این جمله، کلام تمام می‌شود.

۳. انعام (۶): ۱۵۸.

■ ۷۰ ■ پژوهش‌های قرآنی

عنهم... فاذا كان المتشابه هو ما وصفناه، فكل ما عداه فمحكم. لانه لن يخلو من ان يكون محكماً بانه بمعنى واحد لا تأويل له غير تأويل واحد، و قداستغنى بسماعه عن بيان بيته، او يكون محكماً، و ان كان ذا وجوه و تأويلات و تصرّف في معان كثيرة، فالدلالة على المراد منه إما من بيان الله تعالى ذكره عنه او بيان رسوله ﷺ لامته و لن يذهب علم و ذلك عن علماء الامة، لما قد بيتنا».^۱

آیا متشابه نسبی است؟

آیا آیات متشابه آیاتی است که معانی آنها در بد و نظر مردد و مشتبه به نظر می‌رسد و پس از ارجاع به محکمات روشن می‌شود؟ مثل آیه «إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمِرْصَادِ»^۲ که با ملاحظه آیاتی که نفی تجسم از خداوند می‌کند روشن می‌شود که مقصود این نیست که خدا در کمین مثل کمین صیاد جای گرفته است. و پس از آنکه معنای آن روشن شد خود آیه محکم می‌شود و از ردیف متشابهات خارج می‌گردد، پس متشابه مطلق در قرآن وجود ندارد.

این مطلب را صاحب تفسیر المیزان^۳ به طور صریح فرموده‌اند. و روی این نظر، آیه‌ای نسبت به آیه‌ای متشابه است و نسبت به آیه دیگر محکم است. و این نظر شیوه به نظری است که در باب گناهان کیره گفته شده که هر گناهی نسبت به

۱. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۱۷۵ (چاپ قدیم) و ص ۲۵۰ و ۲۰۶ چاپ جدید.

۲. فجر (۱۹): ۱۴.

۳. ج ۳، ص ۱۹ به طور اشاره و نیز ص ۶۵.

گناه بزرگ‌تر صغيره و نسبت به گناه کوچک‌تر کبیره است.

لازم‌آين نظر اين است که مقصود از «**وَأَخْرُ مُتَشَابِهَاتُ**» اين است که بعضی

از آيات قرآن از يك جهت متشابه است و از يك جهت محكم.

ممکن است کسی بگويد که اگر مقصود این بود لازم نبود با اين تعبير که:

«**مِنْهُ آيَاتُ مُحْكَمَاتُ**» بفرماید. بلکه بهتر بود بفرماید: همه قرآن محکمات

است، نهايت اينکه بعضی از آيات آن بالاصاله محکم است و بعضی پس از

رجوع به محکمات محکم می‌شود؛ زيرا روی اين نظر، متشابهی که محکم نشود

در قرآن وجود ندارد و نيز لازمه اين نظر اين است که متشابه نسبت به اشخاص

فرق می‌کند؛ زира مثلاً آيه «**الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اشْتَوَى**»^۱ برای کسی که از اول

نمی‌داند که باید آن را به محکمات ارجاع بدهد متشابه است ولی برای کسی که

از اول می‌داند باید آن را ارجاع به آياتی داد که نفی جسمیت از خداوند می‌کند،

برای چنین کسی آيه متشابه نیست. پس متشابه بودن آيات نسبت به اشخاص فرق

می‌کند، در حالی که ظاهر تقسیمی که در آيه شریفه هست: «**مِنْهُ آيَاتُ مُحْكَمَاتُ**

هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأَخْرُ مُتَشَابِهَاتُ» اين است که خود آيات ذاتاً بر دو قسمت است

يک قسمت محکم و يک قسمت متشابه، نه اينکه نسبت به اشخاص مختلف

است.

۱. طه (۲۰): ۵

یک مثال

وقتی رسول خدا ﷺ در جریان حدیبیه از مردی از بنی کعب پرسید: از قریش چه خبر داری؟ او گفت: «قد سمعت بمسیر تک فخر جوا و قد لبسوا جلوه التّمُور». ^۱

آیا می‌توان گفت: این جمله «قد لبسوا جلوه التّمُور» برای کسانی که می‌دانند کنایه از اظهار دشمنی است محکم است و برای کسانی که معنای کنایی آن را نمی‌دانند و خیال می‌کنند مقصود این است که آنان پوست پلنگ پوشیده‌اند متشابه است، یا اینکه این سخن فی حَدِّ ذَاتِهِ مُحْكَم است ولی فهم معنای آن منوط به این است که شنونده با قواعد زبان عرب آشنا باشد؟ ظاهراً تردیدی در این نباشد که شق دوم صحیح است.

چیزهایی که دارای تأویل هستند

کلمه «تأویل» در سوره یوسف هشت بار، در سوره کهف دو بار، در سوره نساء دو بار، در سوره اسراء یک بار، در سوره اعراف دو بار، در سوره یونس یک بار و در سوره آل عمران دو بار در همین آیه مورد بحث استعمال شده است. از این موارد در پنج مورد، تأویل قرآن مقصود است، یعنی در دو مورد اعراف و یک مورد یونس و دو مورد آل عمران.

۱. حیاة محمد، دکتر هیکل، ص ۳۳۶.

در قرآن کریم برای چند چیز تأویل ثابت شده است:

۱. عمل مردم

مانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ مَنْ كُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرْدُوْهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.^۱

در این آیه شریفه تأویل به معنای مآل، عاقبت و نتیجه کار استعمال شده است.

و مانند: ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُلْتُمْ وَرِزْقُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ در این آیه هم به معنای عاقبت و نتیجه کار آمده است و ظاهر هر دو این است که نتیجه دنیوی مقصود است. در این دو آیه برای عمل انسان تأویل اثبات شده است.

۲. خواب دیدن (رؤیا)

مانند: ﴿وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾^۳ و مانند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحَلامِ

۱. نساء (۴): ۵۹

۲. اسراء (۱۷): ۳۵

۳. یوسف (۱۲): ۶

■ ٧٤ پژوهش‌های قرآنی

بِعَالْمِينَ^۱ و مانند: «يَا أَيُّوبٌ هَذَا تَأْوِيلٌ رُّءْبَائِيَّ مِنْ قَبْلِ^۲» در این آیات برای رؤیا، تأویل اثبات شده است و تأویل رؤیا همان واقعیت خارجی است که رؤیا بر آن منطبق می‌شود و در عرف تعبیر، رؤیا نامیده می‌شود.

۳. کار مرموزی که ظاهراً نادرست به نظر می‌رسد
مانند: «سَأَبْيَكَ بِتَأْوِيلٍ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبَرًا^۳» و مانند: «ذَلِكَ تَأْوِيلٌ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبَرًا^۴».

در این دو آیه، تأویل به معنای حکمت و علت غائی عمل آمده است و علت غائی همان نتیجه کار است و نتیجه کار عاقبت و مآل کار محسوب می‌شود.

۴. خود قرآن

مانند:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلَنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلُهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُواهُ مِنْ قَبْلٍ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُونَا لَنَا أَوْ تُرْدُ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ حَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَتَّسِرُونَ﴾.^۵

۱. همان، ۴۴.

۲. همان، ۱۰۰.

۳. کهف (۱۸: ۷۸).

۴. همان، ۸۲.

۵. اعراف (۷: ۲۵ و ۵۳).

در این آیه شریفه تأویل به معنای واقعیت خارجی و مصدق گفتار قرآن آمده است که در قیامت آشکار می‌شود. و این واقعیت و مصدق گفتار قرآن کریم، به معنای تأویل قرآن نامیده شده است و ظاهر این است که تأویل مربوط به همه قرآن است نه تنها آیات متشابه آن. و مانند:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْسَرَاهُ فُلْ فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَئَنَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذِلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَإِنَظِرُهُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۱

به قرینه آیه اعراف می‌توان گفت: در آیه یونس هم جمله: «وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» که معناش این است که هنوز تأویل قرآن برای مکذبین نیامده است ولی تأویل آن در قیامت برای آنان روشن خواهد شد. از کلمه «لَمَّا» ترقب و انتظار فهمیده می‌شود یعنی ترقب آمدن قیامت هست و ضمناً جمله: «وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» مشتمل بر تهدید است یعنی تأویل قرآن در قیامت برای منکرین خیلی رنج آور و مصیبت بار خواهد بود. از ابن عباس نقل شده است که گفت:

«تأویله یوم القيامة لا يعلمه الا الله». ^۲

در این دو آیه که برای قرآن تأویل ثابت شده در هیچ کدام تأویل به معنای

۱. یونس (۱۰): ۳۸ و ۳۹.

۲. الدر المتنور، ج ۲، ص ۵.

تفسیر قرآن (که مصطلح قدماًی مفسرین از قبیل طبری است) یا به معنای توجیه و حمل برخلاف ظاهر (مصطلح بعضی از مفسرین است) نیامده است. بلکه به معنای مآل و عاقبت که منطبق با قیامت می‌شده آمده است. و علم قیامت به زمان و خصوصیات مربوط به آن مختص به خداوند است. پس معلوم می‌شود تأویل در قرآن کریم به معنای مفاهیم الفاظ و از قبیل مدلل تحت اللفظ قرآن و به معنای موضوع^۱ له یا مستعمل^۲ فیه کلمات و آیات نیست، بلکه از قبیل حقایق واقعیه اعم از معانی و ذوات است.

متشابه چیست؟

آیا متشابه به معنای غیرقابل فهم، در قرآن وجود دارد؟ آیا آیاتی در قرآن یافت می‌شود که مفهوم و مدلول عرفی قابل درک نداشته باشد؟ تردیدی نیست که قرآن کریم به علت احتیاج بشر نازل شده و معقول نیست خداوند آیه‌ای بفرستد که بشر بدان محتاج نباشد. و نیز معقول نیست که آیه‌ای بفرستد که بشر بدان محتاج باشد ولی معنای آن را هیچ انسانی حتی رسول خدا^{اللهُ أَكْبَرُ} نتواند بفهمد. زیرا در این صورت فرستادن چنین آیه‌ای لغو و بیهوده خواهد بود و شبیه به شوخی تلقی خواهد شد **﴿وَمَا هُوَ بِالْهَرَلُ﴾**.^۱ پس متشابه به معنای اینکه برای غیرخدا قابل فهم و درک نباشد و معنای عرفی روشن نداشته

۱. طارق (۶۸): ۱۴.

باشد نخواهد بود.

یک فرضیّه

در اینجا یک تصوری هست که در معنای متشابه قابل طرح است و آن این است که بگوییم: همه آیات قرآن کریم دارای یک معنای عربی ساده است که چون قرآن به زبان «عربی مبین» نازل شده برای همه کسانی که زبان عربی بدانند قابل درک است. ولی در بعضی از آیات از جهت سخن مطلبی که مورد بیان آن آیات است یک نوع ابهام و غموضی هست که برای هیچ بشری حتی رسول خدا ﷺ قابل درک نیست، مثلاً آیاتی که درباره خلقت فرشته، جن، جهنم، بهشت، قیامت، محاسبه مردم در قیامت، نامه اعمال و ثبت شدن اعمال بندگان در دفتر فرشته‌های نویسندهٔ کراماکاتیین وارد شده است، اگرچه از نظر مفهوم عرفی و معنای لغوی برای همه قابل درک است ولی در خود معانی این آیات یک جهت غموض و ابهامی هست که برای غیر خدا قابل درک نیست.

مثلاً جنس فرشته و جن چیست؟، ماهیت بهشت و دوزخ کدام است؟، نامه‌های اعمال مردم از چه جنسی درست شده؟، فرشته‌ها با چه قلمی می‌نویسند؟ و قیامت چه وقت خواهد بود؟ این معانی برای بشر قابل درک نیست. پس روح این فرضیه و تصور این است که: غموض و ابهام در آیات متشابه، از ناحیه خود معانی و سخن مطالبی است که در آیات متشابه بیان شده

است نه از جهت دلالت لفظ بر مفهوم عرفی و مدلول عادی آن.
پس مدالیل عرفی و مفاهیم عادی متشابهات مثل مدالیل محکمات برای هر
کسی که قواعد زبان عرب را بداند قابل فهم و درک است.

اطلاقات تأویل در اخبار

۱. قول النبي ﷺ: «تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل»
مقصود از تأویل، مصاديق آیات است که در آینده موجود می‌شود و همین
معنای بطن است که در اخبار وارد شده است.
۲. قول علي لابنه الحسن ع: «وَأَنْ ابْتَدِئُكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللهِ وَتَأْوِيلِهِ وَ
شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَاحْكَامِهِ»^۱ تأویل در اینجا به معنای مدلول و به معنای مصاديق
آینده، ممکن است باشد.

۳. عن أبي عبد الله ع: «نَحْنُ الرَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ». ^۲

۴. بريد بن معاویه عن احمد بن حنبل في قوله:
﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ فرسول الله افضل الراسخون
في العلم قد علمه الله جميع ما انزل عليه من التنزيل والتأویل وما كان الله لينزل
عليه شيئاً لم يعلمه تأویله و الاوصياء من بعده يعلمونه. ^۳

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. همان.

تأویل در اینجا به معنای مصداق آینده است در مقابل تنزیل.

۵. فضیل بن یسار عن ابی جعفر علیہ السلام قال:

«ظهره تنزیله و بطنه تأویله، منه ماضی و منه مالم یکن بعد یجری کجری
الشمس و القمر كلما جاء منه شیء وقع». ^۱

۶. تحف العقول: کتب موسی بن جعفر علیہ السلام لهارون:

«جمعیم امور الادیان اربعة: امرٌ لا اختلاف فيه و امرٌ يحتمل الشك و
الانکار فسبیله استیضاح اهلیه لمنتھلیه بحجّة من کتاب الله مجعع على تأویلها و
سنة مجعع عليها لا اختلاف فيها» ^۲

تأویل در اینجا به معنای مدلول و مفهوم آیه است که همه برآن اتفاق دارد.

اطلاقات تأویل در سخنان مفسرین

۱. قال محمد بن جعفر بن زیر:

«المحكمات ليس لها تصريف ولا تحرير عمما وضعت عليه و اخر متباهاات
في الصدق لهن تصريف و تحرير و تأویل ظاهراً». ^۳

در اینجا تأویل به معنای خلاف ظاهر است.

۲. عن ابن عباس: «ان القرآن ... و محکم و متباها و ظهر و بطن، فظهره

۱. المیزان ج ۳، ص ۷۴ نقلًا عن تفسیر العیاشی والبرهان.

۲. تحف العقول، ص ۳۰۴.

۳. الدّر المنشور، ج ۲، ص ۴.

■ ۸۰ پژوهش‌های قرآنی

التلاوة و بطنه التأويل^۱ محتمل است تلاوة به معنای مفهوم ظاهر باشد و تأویل به معنای خلاف ظاهر باشد و ممکن است بطن به معنای مصاديق آینده باشد.

۳. عن ابن عباس، قال: «انما ممن يعلم تأویله»^۲ محتمل است مقصود ابن عباس از تأویل معنای خلاف ظاهر باشد.

۴. عن عروة: «قال الراسخون في العلم لا يعلمون تأویله ولكنهم يقولون: امّا به كل من عند ربنا»^۳ در اینجا تأویل به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

۵. عن ابن أبي مليكة، قال:
 قرأت على عايشة هؤلاء الآيات فقالت كان رسوخهم في العلم ان امسوا بمحكمه و متشابهه و ما يعلم تأویله الا الله و كم يعلموا تأویله.^۴
 در اینجا نیز در کلام عايشه تأویل به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

۶. عن مالك في قوله: «و ما يعلم تأویله الا الله» قال: ثم ابتدأ فقال:
 «الراسخون في العلم يقولون آمنا به و ليس يعلمون تأویله». در اینجا نیز در کلام

۱. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰ (چاپ جدید).

۲. همان.

۳. تفسیر جامع البیان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰ (چاپ جدید).

۴. همان.

۵. همان، ص ۷.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۸۱

مالک تأویل به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

۷. عن ابن عباس قال:

«تفسیر القرآن على اربعة وجوه: تفسير يعلمه العلماء، و تفسير لا يعذر الناس

بجهالته من حلال او حرام، و تفسير تعرفه العرب بلغتها، و تفسير لا يعلم تأویله الا

الله، من ادعى علمه فهو كاذب».^۱

تأویل در اینجا به همان معنایی است که در قرآن کریم آمده است.

اطلاقات تأویل در قرآن

قبلًاً روشن شد که در قرآن کریم کلمه «تأویل» بر واقعیت‌های خارجی اعم از

معانی و ذوات از قبیل اموری که در قیامت آشکار می‌شود یا واقع شدن تعبیر

خارجی رؤیا، یا حکم و مصالح افعال مرموز و غیر مرموز اطلاق شده است.

اکنون مناسب است بدانیم که آیا در اخبار و آثار نیز تأویل به همان معنایی

است که در قرآن کریم آمده است یا به معنای دیگری هم استعمال شده است؟

الف - معنای مورد نظر قرآن:

در بعضی از کلمات مفسران سلف تأویل به همان معنایی که در قرآن کریم

وارد شده استعمال شده است.

۱. همان، ج ۳، ص ۷

■ ۸۲ پژوهش‌های قرآنی

۱. در کلام عروة.^۱

۲. در کلام عایشه.^۲

۳. در کلام مالک.^۳

۴. در کلام ابن عباس.^۴

ب - مدلول عرفی و مقصود از لفظ:

۱. قول موسی بن جعفر علیه السلام برای هارون.^۵

۲. قول علی علیه السلام برای امام حسن مجتبی علیه السلام.^۶

۳. احتمالاً قول ابن عباس: (انا ممن يعلم تأویله)^۷ و به همین معنی در کلمات

طبری فراوان آمده است.

ج - معنای خلاف ظاهر:

۱. قول محمد بن جعفر بن زبیر: «لهم تصرف و تحریف و تأویل».

د - مصاديق که بعد از زمان نزول حادث می‌شود:

۱. قول ابی جعفر علیه السلام لفضیل بن یسار: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله منه ما

۱. تفسیر جامع البيان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰ (چاپ جدید).

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. تحف العقول، ص ۳۰۴.

۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۷. تفسیر جامع البيان (طبری)، ج ۳، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰.

مضي و منه مالکم یکن بعد». ^۱

۲. قول ابی جعفر علیہ السلام حمران بن اعین: «ظہرہ الذین نزل فیہم».

۳. فرسول الله عزوجلی افضل الراسخین ... تأویل در این روایت مصاديقی است

که بعداً حادث می‌شود.^۳

۴. قول النبي (ص) لعلی علیہ السلام: «تقاتل علی التأویل».

۵. حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام در روز جنگ جمل پس از احتجاج‌هایی که با طلحه و زبیر و قشون عایشه کرد این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ﴾ آنگاه فرمود: «انهم لاصحاب هذه الآية و ما قوتلوا منذنزلت».^۵

۶. قول ابی عبدالله علیہ السلام: «نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأویله».^۶ در

این آیه هم ظاهراً مقصود تطبيق بر مصاديق است.

۷. عن ابی عبدالله علیہ السلام :

«ان للقرآن تأویلاً فمنه ما قد جاء و منه مالم يجيء فاذا وقع التأویل في زمان

امام من الائمة عرفه امام ذلك الزمان».^۷

۱. المیزان، ج ۳، ص ۷۴.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۷۵ (نقلاً عن معانی الاختیار).

۳. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰ (چاپ جدید).

۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۴ (چاپ قدیم).

۵. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰۷.

۶. همان، (۳)، ص ۷.

۷. همان، ج ۱، ص ۱۵.

یک نمونه دیگر

از آنچه گذشت معلوم شد که یکی از معانی تأویل، مصاديقی است که آیات قرآن با آنها قابل انطباق است. و حدیث نبوی که به حضرت امیر علی‌الله فرمود:

«تقاتل على التأويل كما قاتلت على التنزيل» به همین معنی است که امیر المؤمنین علی‌الله آیه **﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفَّارِ**^۱ را با اصحاب جمل مثلاً تطبیق می‌کند و این تأویل این آیه است یعنی یک مصدق واقعی آیه است.

ولی گاهی ممکن است کسانی آیه‌ای را از روی غرض و هوای نفس با مصدق دلخواه خود تطبیق کنند و از آن سوء استفاده نمایند. مثلاً معاویه برای گمراه کردن مردم می‌گفت: عثمان مظلوم کشته شد و من ولی خون او هستم و قرآن می‌گوید: **﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا**

^۲ و این حق را قرآن به من داده است که به خون خواهی عثمان برخیزم و با علی بجنگم.

و باز به مردم شام و عده پیروزی و غلبه بر لشکر امیرالمؤمنین را می‌داد^۳ و می‌گفت: در همین آیه آمده است که: **﴿فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا**

^۴.

۱. توبه (۹): ۱۲

۲. اسراء (۱۷): ۳۳

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۳۶

۴. اسراء (۱۷): ۳۳

پژوهش‌های قرآنی ■ ۸۵

و در حقیقت این یک تطبیق و تأویل دیگری بود درباره ذیل آیه که آن را به معنای وعده نصرت می‌گرفت در حالی که جمله: «إِنَّهُ كَانَ مَسْتُورًا» حکم تشریعی اسلام است که می‌گوید: اسلام و حکومت اسلامی به ولی مقتول حق می‌دهند و پشتیبان او هستند که قاتل را بکشد.

امیرالمؤمنین علیہ السلام درباره این تأویل و تطبیقی که معاویه کرد ضمن نامه‌ای که به وی می‌نویسد می‌فرماید:

«وَقَدْ ابْتَلَنَا اللَّهُ بَكُّ وَابْتَلَاكُ بِي فَجَعَلَ أَحَدَنَا حَجَةً عَلَى الْآخِرِ فَعَدُوتُ
(فَعَدُوتُ خَلَقَ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبَتِنِي بِمَا لَمْ تَجِنْ يَدِي». ^۱

یک نکته:

تأویل به معنای تطبیق آیه با مصداق‌های آینده هم برای آیات محکمات هست و هم برای مشابهات مثلاً آیه: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ» ^۲ از محکمات است و تأویل آن اصحاب جمل هستند پس محکمات قرآن هم دارای تأویل به این معنی هستند.

آیه‌ای که معاویه بر قضیه عثمان تطبیق می‌کرد: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلومًا» از محکمات است و تأویل‌های صحیحی هم تا روز قیامت دارد که مصداق‌های

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۵

۲. توبه (۱۲): ۹

حقیقی آیه مزبور هستند ولی معاویه به غلط آن را بر عثمان و خودش تطبیق می‌کرد.

ضمناً از آنچه گفتیم روشن شد که تأویل بر دو قسم است، تأویل صحیح و تأویل غیر صحیح. و مسلم است آنان که بیماری روانی دارند «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» دنبال تأویل صحیح آن نیستند، بلکه به دلخواه خود آیات را تأویل و تطبیق می‌کنند و کوشش می‌کنند تأویل باطل خود را صحیح جلوه بدھند. از قضیه معاویه معلوم می‌شود آنان که انحراف روانی دارند «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» از آیات محکمات هم سوء استفاده می‌کنند و طبق هوای نفس خود محکمات را تأویل می‌نمایند، برای آنها مصدق تعیین می‌کنند، ولی آیه مورد بحث این فرض را متعرض نشده است بلکه فقط متعرض مواردی است که اشخاص منحرف از آیات متشابه سوء استفاده می‌کنند.

اما سوء استفاده منحرفان را از آیات محکمه نفی هم نکرده بلکه در این مورد سکوت کرده، و علت اینکه فقط متعرض سوء استفاده از متشابهات شده شاید این باشد که در متشابهات بیشتر امکان سوء استفاده هست و شاید هم در موردهای نازل شده که منحرفان از آیات متشابه سوء استفاده کرده‌اند، چنان‌که نقل شده است که نصاری درباره روح الله و کلمه الله با رسول خدا صلوات الله علیه و سلام مباحثه کردند و گفتند: این همان است که ما می‌گوییم.

محل وقف کجاست؟

در اینکه آیا باید سر ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ وقف کرد یا باید ﴿وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ را عطف به ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ کرد، اختلاف است. بعضی از کسانی که تشابه را مربوط به دلالت لفظ می‌دانند راضی نمی‌شوند بر ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ وقف شود چون لازمه‌اش این است که راسخین در علم معانی، متشابهات را ندانند.

المنار از ابن تیمیه نقل می‌کند که او گفته است: راسخون عطف به ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ است چون اگر عطف نباشد لازم می‌آید که معانی متشابهات را هیچ‌کس نفهمد و اگر چنین باشد انزال متشابهات لغو خواهد بود.^۱

مرحوم علامه بلاعی رضوان الله عليه در «آلاء الرحمن» می‌فرماید:

اگر وقف بر ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ باشد لازم می‌آید راسخون در علم معانی متشابهات را ندانند و این با مقام شامخ راسخین در علم سازگار نیست؛ علاوه بر این، ادله بر خلاف این مطلب دلالت دارد.^۲

در سخنان امیر المؤمنین علیه السلام چند جمله هست که این اختلاف را حل می‌کند:

«وَ أَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ اغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السَّدِّ الْمُضْرُوبِةِ دون الغيوب الاقرار بجملة ما جهلو تفسيره من الغريب المحجوب فمدح الله

۱. المنار، ج ۳، ص ۱۷۲، ت ۱۹۶.

۲. آلاء الرحمن، ص ۲۵۶ تا ۲۵۸.

اعترافهم بالعجز عن تناول مالم يحيطوا به علماً و سَمِّي ترکهم التعمق فيها لم يكُلُّهم البحث عن كنهه رسوخاً.^۱

يعنى «و بدان که راسخان در علم هستند که اعترافشان به نادانی درباره تفسیر «غيب مستور» ايشان را از ورود به درهای بسته آن، بی نیاز ساخته است؛ و خداوند اعتراف آنان را به عجز و نادانی از احاطه بر آن امور، ستایش نموده و فور رفتن ايشان را در چيزهایی که ادراک کهنه شان را از آنان نخواسته «ژرفنگری» نامیده است.

نکاتی که از کلام امام استفاده می شود:

۱. ﴿و الراسخون﴾ فی العلم عطف به ﴿الله﴾ نیست بلکه مستأنف است؛ زیرا در این سخن امام اعتراف به عجز راسخین در علم از درک تأویل ذکر شده و جهل آنان نسبت به تأویل اثبات گشته است، پس معلوم می شود در آیه شریفه راسخون در علم در مقابل زائغین قرار داده شده است که زائغین در طلب و جستجوی تأویل هستند، تأویلی که نمی توانند بفهمند، ولی راسخین در علم اقرار به جهل خود نسبت به تأویل دارند.

۲. تأویل متشابه از سنخ غیب محجوب است و چون غیب محجوب است برای راسخین و غير راسخین قابل درک نیست، پس تأویلی که در این آیه ذکر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۹ (اشباح)، ص ۱۶۱، چاپ مصر.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۸۹

شده از سنخ مفاهیم الفاظ و مفاهیم عرفیه آیات نیست، بلکه از سنخ حقایق غیبی است که در پرده و استثار است و برای هیچ‌کس جز خدا معلوم نیست^۱ و ما یعلم تأویله الاَّللَّهُ.

۳. تأویل در آیه مورد بحث غیر از تأویلی است که در بعضی از اخبار وارد شده است مثل: «تقاتل على التأویل كما قاتلت على التنزيل»^۲ مثل: «ظهره تنزيله و بطنه تأویله»^۳ چون در این روایات تأویل به معنای مصاديقی است که پس از زمان نزول تاروز قیامت برای آیات قرآن حادث می‌شود.

۴. اگر راسخون را عطف بر الله نکنیم و بگوییم: تأویل متشابه را جز خداسی نمی‌داند با اخباری که می‌گوید: رسول الله و ائمه اهل بیت علیهم السلام بلکه ابن عباس تأویل قرآن را می‌دانند معارض و مخالف نخواهد بود، زیرا در این روایات علم به تأویل به معنای مصاديق آیات که در زمان‌های بعد از نزول حادث می‌شود برای رسول خدا و راسخین در علم ثابت شده ولی در آیه مورد بحث، علم به تأویل به معنای حقایق غیبی که از سنخ غیب محجوب است از راسخین در علم نفی شده پس آنچه در اخبار اثبات شده غیر از آن است که در آیه نفی شده است.

۵. از این سخن امام معلوم می‌شود زائغین در جستجوی کنه حقایق غیبی

۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۷۴ به نقل از عیاشی.

۹۰ ■ پژوهش‌های فرآنی

هستند و کلمه: «ابتغاء تأویله» به معنای این است که زائغین از جهت غرور، خودپسندی و بیماری روانی که دارند حاضر نیستند در مقابل حقایق غیبی اقرار به جهل خود بکنند و در طلب تأویل یعنی در طلب غیر محجوب و احاطه به آن هستند، به خلاف راسخین در علم که چون بیماری روانی ندارند و از غرور و خودپسندی منزه می‌باشند اقرار به جهل خود نسبت به غیب محجوب می‌کنند و بیهوده در مطلبی که نمی‌توانند در که استعداد در که آن را ندارند.

۶. زائغین آیات متشابه را به یکی از دو منظور دنبال می‌کنند: یکی برانگیختن فتنه، و دیگری تعمق در کنه حقایق غیبی که در حجاب و استمار است، یعنی چون بیماری روانی دارند آنچه را که نمی‌توانند در که استعداد در جستجوی آن هستند و در آن تعمق می‌کنند، پس ابتغاء تأویل لازم نیست برای انگیزش فتنه باشد بلکه خود ابتغاء تأویل یعنی تعمق بیهوده در حقایق غیبی یکی از لوازم زیغ و بیماری روحی است که در زائغین هست چنان که انگیزش فتنه هم یکی از لوازم زیغ است.

۷. از این سخن امام معلوم می‌شود: متشابهات یک دسته از آیات قرآن کریم هستند که مشتمل بر حقایق غیبی و غیب محجوب هستند و کشف غیب محجوب برای راسخین در علم هم مقدور نیست.

۹۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

بنابراین رفع تشابه از آیات متشابهه ممکن نیست و تشابه یک امر نسبی نیست
که با ارجاع متشابه به محکم رفع تشابه بشود بلکه آنچه متشابه است تا قیامت
متشابه است، زیرا اعضال و غموض در متشابه مربوط به خود حقایق غیبی و
غواص آفرینش است که پشت پرده غیب محجوب است و بشر نمی‌تواند این
غموض و ابهام را از غیب محجوب رفع کند.

درباره رساله محاکم و مشابه

درباره رساله محكم و متشابه

منسوب به سید مرتضی

رساله‌ای به نام «المحكم و المتشابه» به قطع جیبی در صد و بیست و هشت صفحه با چاپ سنگی پر غلطی به خط محمد تقی نامی چاپ شده است که پایان کتابت آن، پنجم رجب هزار و سیصد و دوازده یعنی نود و چهار سال پیش بوده است. در پشت این رساله به خط محمد تقی کاتب نوشته شده: «مؤلف هذله

■ ۹۴ پژوهش‌های قرآنی

الرسالة الشرفیه علی بن الحسین... الاجل المرتضی علم الهدی....».

شیخ حر عاملی در خاتمه وسائل می‌گوید: «و اعلم ان سیدنا الاجل المرتضی

فی رسالتة المحکم و المتشابه نقل احادیث من تفسیر النعمانی و هذا استنادها:

«قال شیخنا ابو عبدالله محمدبن ابراهیم بن جعفر النعمانی رضی الله عنہ فی

كتابه فی تفسیر القرآن: احمدبن محمدبن سعید» ابن عقدة قال: حدثنا احمدبن

یوسف علیہ السلام^۱ بن یعقوب الجعفی عن اسماعیل بن مهران عن الحسن بن علی بن ابی

حمزه عن ابیه عن اسماعیل بن جابر قال: سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد

الصادق علیہ السلام يقول و ذکر الحديث عن آبائے عن امیر المؤمنین علیہ السلام^۲.

بدین گونه صاحب وسائل رسالتة نامبرده را به سید مرتضی علم الهدی نسبت

داده و در موضوعات گونا گون از همین رسالته قسمت‌هایی را نقل می‌کند.^۳

ما نمی‌دانیم از چه زمانی این رسالت به سید مرتضی علم الهدی نسبت داده

شده است و آنچه می‌دانیم و در آن شک نداریم این است که این رسالت از

۱. در وسائل الشیعه به جای «یوسف» یونس آمده که گویا غلط چاپی است و از این رو ما در متن
یوسف نوشتیم.

۲. وسائل، ج ۲۰، ص ۳۲.

۳. چنان‌که در جلد ۱ وسائل (کتاب الطهاره)، ص ۱۸ حدیث ۳۵ و در جلد ۶ کتاب الخمس
ص ۳۴۱، حدیث ۱۲ و ص ۳۶۰ و حدیث ۱۲ و باب ۱ از ابواب الانفال حدیث ۱۹ ص ۳۷۰
می‌گوید: «علی بن الحسین المرتضی فی رسالتة المحکم و المتشابه نقلًا من تفسیر النعمانی
باسناده الآتی عن علی؟ امیر المؤمنین و مقصودش از «باسناده الآتی» همان سند است که در
ختامه وسائل، جلد ۲۰ ص ۳۲ ذکر کرده است که در متن درج کردیم.

سید مرتضی علم الهدی نیست که شواهد آن را ذکر خواهیم کرد.

علامه مجلسی و رساله محاکم و متشابه:

مرحوم مجلسی همه رساله نامبرده را در «كتاب القرآن» بحار^۱ درج کرده و

در عنوان باب مذکور می‌نویسد:

«باب ما ورد عن امیر المؤمنین علیہ السلام فی اصناف آیات القرآن و انواعها و

تفسیر بعض آیاتها برواية النعmani و هي رساله مفردة مدونة كثيرة الفوائد

نذكرها من فاتحتها الى خاتمتها».

در اینجا علامه مجلسی نام رساله نامبرده را «المحاکم و المتشابه» نگذاشته و

نیز آن را به سید مرتضی علم الهدی نسبت نداده است.

و در آنجا که مدارک بحار را ذکر می‌کند رساله نامبرده را چنین معرفی

می‌کند:

«و كتاب التفسير الذى رواه الصادق عن امیر المؤمنین علیہ السلام المشتمل على

انواع آیات القرآن و شرح الفاظه برواية محمد بن ابراهیم النعmani و سیأتی

بتمامه فی كتاب القرآن». ^۲

در اینجا نیز مرحوم مجلسی رساله مذبور را به نام «المحاکم و المتشابه» ذکر

۱. باب ۱۲۸، جلد ۹۳، چاپ مکتبه اسلامیه ایران.

۲. در صفحه ۱۵۰ از چاپ ایران آخوندی.

نکرده بلکه به نام کتاب التفسیر ذکر کرده و نیز آن را به سید مرتضی علم الهدی نسبت نداده بلکه به نعمانی نسبت داده است.

بنابراین اینکه علامه مجلسی ضمن ذکر کتاب‌های سید مرتضی علم الهدی رساله «المحکم و المتشابه»^۱ را نام می‌برد یا مقصودش کتاب دیگری است و یا دستیاران او بدون دقّت رساله مذبور را به نام «المحکم و المتشابه» در ردیف کتاب‌های سید مرتضی آورده‌اند.

محدث نوری در مستدرک از کتاب نامبرده نقل می‌کند و آن را به نام تفسیر نعمانی یاد می‌کند و از جمله می‌نویسد:^۲

«ابو عبدالله محمد بن ابراهیم النعمانی فی تفسیره عن احمد بن محمد» ابن عقدة عن جعفر بن احمد بن یوسف^۳ عن اسماعیل بن مهران عن الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابیه عن اسماعیل بن جابر عن ابی عبدالله علی اللہ علیہ السلام عن امیر المؤمنین علیہ السلام قال بعد کلام له فی الخمس...».

معلوم می‌شود نسخه‌ای از رساله مورد بحث به صورت مستقل نزد محدث

۱. در جلد ۱ بحار، ص ۱۱.

۲. در جلد ۱ کتاب الخمس ابواب الانفال باب ۲ صفحه ۵۵۴.

۳. در رساله‌ای که به نام المحکم المتشابه منسوب به سید مرتضی در سال ۱۳۱۲ هجری قمری چاپ سنگی شده به جای جعفرین احمد بن یوسف، جعفرین احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی ذکر شده^(ص ۴) و در بحار احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی بدون ذکر جعفر آمده^(ص ۳) و در رسائل احمد بن یونس بن یعقوب الجعفی آمده^(ج ۲۰، ص ۳۲) که گویا یونس تصحیف یوسف است.

۹۷ ■ پژوهش‌های قرآنی

نوری بوده و نام آن تفسیر نعمانی بوده است نه «المحکم و المتشابه» و نه منسوب به سیدمرتضی.

و مرحوم حاج آقا بزرگ طهرانی می‌گوید:

رساله‌ای که به نام «المحکم و المتشابه» جداگانه چاپ شده و منسوب به سیدمرتضی است آن را نعمانی نوشته و مقدمه تفسیر خود قرار داده است و شاید اینکه شیخ حر عاملی گفته است: من قطعه‌ای از تفسیر نعمانی را دیده‌ام مقصودش همین روایات مبسوطی باشد که نعمانی آنها را به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده و مقدمه تفسیر خود قرار داده و اخیراً در ایران جداگانه به نام «المحکم و المتشابه» منسوب به سیدمرتضی چاپ شده است.^۱

رساله نامبرده از سیدمرتضی نیست:

کسانی که رساله «المحکم و المتشابه» نامبرده را به مرحوم سیدمرتضی نسبت داده‌اند می‌خواهند بگویند: خطبه و دیباچه کتاب که با جمله «الحمد لله ذی العظمة والجبروت» شروع می‌شود از سیدمرتضی است، آنگاه مرحوم سید روایت نعمانی را که تانود و هفت صفحه از بخار را اشغال کرده است به عنوان روایت مورد قبول آورده و در حقیقت مرحوم سید این روایت طولانی را به عنوان عقیده خود از تفسیر نعمانی نقل کرده است. ولی ما معتقدیم که این رساله

۱. الذريعة، ج ۴، ص ۳۱۸.

■ ۹۸ پژوهش‌های قرآنی

«المحكم و المتشابه» که صاحب وسائل الشیعه آن را به سید مرتضی نسبت داده

است بدون شک از مرحوم سید نیست و اینک دلیل‌های خود را ذیلاً می‌آوریم:

دلیل اول:

در رساله نامبرده در حدیثی که از زبان حضرت علی علیه السلام نقل کردۀ اند اصرار

زیادی نموده‌اند که ثابت کنند قرآن کریم تحریف شده است. حدیث مزبور چند

مورد را ذکر می‌کند که مصاديق تحریف را نشان دهد و از جمله می‌گوید:

«وَ امّا مَا حُرِّفَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَوْلُهُ: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أَخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ فَحَرَّفْتُ إِلَى؟ خَيْرٌ أُمّةٌ، وَ مِنْهُمُ الزُّناةُ وَ الْلَّاطِةُ وَ

السُّرَاقُ وَ قُطْاعُ الطَّرِيقِ وَ الظُّلْمَةُ وَ شُرَابُ الْخَمْرِ وَ الْمُضِيِّعُونَ لِفِرَائِصِ اللَّهِ تَعَالَى وَ

الْعَادِلُونَ عَنْ حُدُودِهِ أَفْتَرَى اللَّهَ تَعَالَى؟ مَدَحَ مَنْ هَذِهِ صِنْفُتُهُ؟!». ^۱

آنگاه در دنباله آن هفت آیه دیگر را می‌آورد و ادعا می‌کند که آنها تحریف

شده است. ولی ما می‌دانیم و همه می‌دانند که مرحوم سید مرتضی علم الهدی

یکی از کسانی است که تحریف قرآن را شدیداً انکار کرده و برای اثبات عدم

تحریف بحث‌های مفصلی نموده است. شیخ طوسی می‌فرماید:

«ان الرّيادة فيه مجمع على بطلانها، و النقصان منه فالظاهر ايضاً من مذهب

المسلمين، خلافه وهو الاليق بال الصحيح من مذهبنا و هو الذي نصره المرتضى

۱. بحار ج ۹۳، ص ۲۶ رساله نامبرده، ص ۳۳

رحمه الله...». ^۱

طبرسی نیز می‌فرماید:

«... اما الزّيادة فيه (ای فی القرآن) فمجمع علی بطلانها و اما النقصان منه فقد روی جماعة من اصحابنا و قوم من حشویة العامة انّ فی القرآن تغیراً و نقصاناً و الصحيح من مذهب اصحابنا خلافه و هو الذى نصره المرتضى قدس الله روحه و استوفى الكلام فيه غایة الاستيفاء فی جواب المسائل الطرابلسیات...». ^۲

چنان‌که می‌بینیم مرحوم سیدمرتضی علم الهدی منکر تحریف قرآن است و بحث‌های مفصل و مبسوطی برای نفی تحریف در قرآن کرده است، با توجه به این مطلب چگونه می‌توان باور کرد که مرحوم سیدمرتضی رساله‌ای به نام «المحکم و المتشابه» بنویسد که یکی از اهدافش اثبات تحریف قرآن است و آنگاه برای اثبات تحریف قرآن به حدیثی تمسک کند که دو نفر از راویانش یعنی علی بن ابی حمزة بطائی و پسرش حسن بن علی بن ابی حمزة کذاب و ملعون و از دشمنان سرسخت امام رضا علیه السلام و از اعضاء گروه سیاسی واقفی ها هستند که فتنه‌ها برانگیختند و ضربه‌های بزرگی به اسلام زدند؟!

اگر هیچ دلیلی برای اثبات اینکه رساله «المحکم و المتشابه» نامبرده از

۱. التّبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

۲. مجمع البیان، چاپ اسلامیه، ج ۱، ص ۱۵.

سیدمرتضی نیست نداشته باشیم جز همین که رساله نامبرده روی اثبات تحریف در قرآن اصرار دارد در حالی که مرحوم سیدمرتضی بر نفی تحریف اصرار دارد همین کافی بود که ما را قانع کند و قبول کنیم که رساله مزبور تألف سیدمرتضی نیست و از روی اشتباه به او نسبت داده شده است.

دلیل دوم:

چنانکه قبلًا ذکر شد رساله نامبرده برای اینکه ثابت کند آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرًا مِّنْ أُخْرِجْتِ لِلنَّاسِ...﴾^۱ تحریف شده و اصل آن ﴿كُنْتُمْ خَيْرًا أَنْسَهْتُمْ﴾ بوده است چنین استدلال کرده است که چون در بین امت اسلامی زناکاران، لواط‌گران، دزدان، ظالمان، شرابخواران و... وجود دارد ممکن نیست چنین امتی را خدا ستایش کند و بهترین امتیش بخواند و بگویید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرًا مِّنْ﴾ به این دلیل اصل آن ﴿كُنْتُمْ خَيْرًا أَئَمَّةٌ﴾ بوده و خدا ائمه علیهم السلام را مدح کرده است نه امت را! تنظیم‌کننده این حدیث فکر نکرده است که اگر امتی به عنوان بهترین امت معزّفی شد به معنای این نیست که همه افراد آن امت معمصوم و بی‌گناهند که چنین چیزی هرگز در هیچ امتی ممکن نبوده و نیست. یک امت که یک واحد اجتماعی است و دارای یک نظام و یک قانون و یک روش خاصی است اگر نظام و قانون و روش آن امت بهترین نظام و قانون و روش باشد و حرکت عمومی

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۰۱

آن به طرف بهتر شدن باشد و سیر تکاملی کند چنین جامعه‌ای بهترین جامعه و امّت است اگر چه در بین چنین جامعه‌ای افراد گناهکار نیز یافت شود.

وبه عبارت دیگر: اگر کسی بگوید: فلان شخص بهترین انسان است معناش این است که این فرد از هر جهت پاک و منزه است ولی اگر بگوید: فلان جامعه بهترین جامعه است حیثیت اجتماعی ملحوظ است و حرکت عمومی و نظامی و انضباط و فرهنگ عمومی و آداب و اخلاق عامه مردم مورد ستایش قرار گرفته است و این ستایش باگناه بعضی از افراد آن جامعه نقض نمی‌شود و نمی‌گویند: چون بعضی از افراد این جامعه گناه نمی‌کنند این ستایشی که از این جامعه شده باطل و ناحق است.

آیه ﴿كُتُمْ خَيْرٌ أُمَّةٍ أُخْرِجَتُ لِلنَّاسِ﴾^۱ از جامعه اسلامی ستایش می‌کند که از شرک و الحاد به دور است و پس از نجات یافتن از جاهلیت دارای بهترین قانون، بهترین نظام، فرهنگ و بهترین تربیت شده و حرکت عمومیش به سوی بهتر شدن و تکامل است و سیر کلی او در جهت جلب خوبی‌ها و نفی بدی‌ها می‌باشد و امّتی است پیشرو و پیشگام چون دعوت به معروف یعنی مطلق نیکی‌ها می‌کند و دفع و رفع منکر یعنی مطلق بدی‌ها را در سرلوحه کارهای خود قرار داده است. جمله ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوُنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ علت بهتر بودن امّت اسلامی را

۱. آل عمران (۳): ۱۱۰

بیان می‌کند.

این معنای صحیح و معقول و قابل قبولی است برای آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرًا مِّنْهُمْ﴾

آنگاه در این به اصطلاح حدیث که از طریق دو نفر کذاب ملعون به حضرت

علی علیٰ نسبت داده شده می‌گوید: چون در بین امت اسلامی افراد گناهکار

هست ممکن نیست خدا این امت را ستایش کند!

آیا ممکن است که مرحوم سید مرتضی آن مغز متفسّر کم‌نظیر و عالم

نکته سنج موشکاف که در نقادی روایات شهره آفاق است چنین روایتی را نقل

کند و تلقی به قبول نماید و هیچ نقدی از آن نکند؟!

آن سید مرتضی که ما می‌شناسیم و کتاب «شافعی» و «غورو دُرر» و

«انتصار» ش او را می‌شناساند هرگز چنین استدلال کودکانه بلکه ابله‌های که در

این نقل برای اثبات تحریف آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرًا مِّنْهُمْ أُخْرِجْتُ لِلنَّاسِ﴾ آمده است

نمی‌پذیرد و به این دلیل ممکن نیست این رساله موسوم به «المحکم و المشابه»

تألیف سید مرتضی علم الهدی باشد.

دلیل سوم:

رساله نامبرده می‌گوید: «ونسخ قول الله ﴿وَمَا حَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلَّا

يَعْنِدُونِ﴾^۱ قوله عز وجل: «وَلَا يَزَالُونَ مُحْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَإِذْلِكَ

۱. الذرايات (۵۱): ۶۵

خَلَقَهُمْ^۱ اِي لِلرّحْمَةِ خَلَقَهُمْ^۲

تنظيم‌کننده این رساله خیال کرده است بین دو آیه مذکور تناقض هست از

این روگفته است: آیه اول آیه دوم را نسخ کرده است و این سخن ممکن نیست از

مرحوم سید مرتضی باشد زیرا:

اوّلاً: مرحوم سید در آیه دوم در کتاب «غورو درر» بحث کرده و فرموده

است: «ان سأّل سائّل فقال: ما عندكم في تأوييل قوله الله:

﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذِلِكَ خَلَقَهُمْ^۳

و ظاهر هذه الآية يقتضى انه تعالى ما شاء ان يكونوا امة

واحدة وان يجتمعوا على الايمان والهدي وهذا بخلاف ما تذهبون اليه».

آنگاه مرحوم سید جوابی می دهد و خلاصه آن این است که: لفظ **«لذلک»**

اشاره است به رحمت که از **«رحم»** فهمیده می شود و اشاره به اختلاف نیست و

در دنباله سخن خود می فرماید:

«يجوز ايضاً ان يكون قوله تعالى **«وَلِذِلِكَ خَلَقَهُمْ**» كناية عن اجتماعهم على

الايمان وكونهم فيه امة واحدة ولا محالة انه لهذا خلقهم و يطابق هذه الآية قوله

۱. هود (۱۱): ۱۱۸.

۲. بحار ج ۹۳، ص ۱۰، رساله مزبور ص ۱۴.

۳. هود (۱۱): ۱۱۸.

۱۰۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

تعالی: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِعَبْدِنَ».»^۱

چنان‌که می‌بینیم مرحوم سید مرتضی دو آیه مزبور را هم آهنگ و موافق هم می‌داند و در این صورت ممکن نیست بگویید: یک آیه ناسخ دیگری است. پس آنچه در رسالت به حضرت علی علی‌الله نسبت داده‌اند که یک آیه ناسخ دیگری است مورد قبول مرحوم سید نیست و اگر این رسالت از سید بود در اینجا نقد و تعلیقه‌ای می‌نوشت.

ثانیاً: ۱. این چه معنی دارد که خدا بگویید: من مردم را برای رحمت خلق کردم و بعد بگویید: مردم را برای رحمت خلق نکردم بلکه برای عبادت خلق کردم؟ آیا معنای آن این است که سخن سابق من که گفتم: مردم را برای رحمت خلق کردم از اول باطل بوده است چون از اول مردم را برای رحمت خلق نکردم؟!

وبه عبارت دیگر: مگر در خبر هم نسخ ممکن است؟ اگر یک حکم را خدا نسخ کند معقول است، زیرا حکم‌گاهی برای مددت معینی انشاء می‌شود و بعداً نسخ می‌شود ولی اگر خدا یک خبر بدهد و بعد آن را نفی کند معنایش این است که خبر سابق دروغ بوده است و این نسخ حکم سابق نیست بلکه تکذیب خبر سابق است.

۱. الذاريات کتاب غررو درر، ج ۱، ص ۷۰ به بعد.

علاوه بر این آیا هدف خلقت قابل تغییر است و آیا معقول است که خدا در یک زمان از خلقت انسان هدف خاصی داشته باشد و بعداً از هدف اول منصرف شود و هدف دیگری را برگزیند؟ و آیا انسان‌هایی را که تا قبل از نزول آیه **﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا يَعْدُون﴾** خلق کرده برای رحمت خلقت کرده و انسان‌هایی را که بعد از نزول آیه مذبور خلق کرده است برای عبادت خلق کرده و نه برای رحمت؟

۲. اساساً آیا بین رحمت خدا و عبادت مردم تناقض هست؟ رحمت کار خداست و عبادت کار مردم، عبادت مردم موجب رحمت خدا می‌شود و عبادت و رحمت لازم و ملزم یک‌دیگرند و هدف خلقت این است که مردم عبادت و اطاعت خداکنند و مستحق رحمت او شوند بنابراین ممکن نیست آیه‌ای که می‌گوید: خدا مردم را برای رحمت خلق کرده است نسخ شود و قول به نسخ آیه مذبور به قدری کودکانه و بلکه ابلهانه است که ممکن نیست از انسانی که مشاعر ش صحیح است صادر شود، ولی تنظیم‌کننده این رساله، این سخن ابلهانه را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده است! چگونه ممکن است مرحوم سید مرتضی چنین چیزی را بنویسد و آن را به امام علی علیه السلام نسبت دهد؟ بدون شک ساحت سید از این جهالت بی‌راست.

دلیل چهارم:

رسالہ نامیر دھ می گوید:

«وَإِنَّمَا مَنْ أَنْكَرَ فَضْلَ رَسُولِ اللَّهِ فَالدَّلِيلُ عَلَى بَطْلَانِ قَوْلِهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَإِذَا حَدَّرْتُكَ مِنْ بَيْنِ أَدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرْيَتْهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»^١ فَأَوْلُ مَنْ سَبَقَ مِنَ الرُّسُلِ إِلَيْهِ؟ بَلَى؟ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَانَّ رُوحَهُ أَقْرَبُ الْأَرْوَاحِ إِلَى مَلْكُوتِ اللَّهِ تَعَالَى...».^٢

مطلبی که رساله مزبور می‌گوید: اشاره است به «عهد الله^{الله}» که بین مردم و در لسان بعضی از روایات منقوله شایع است، شیخ بهایی می‌گوید:

در روز آلسَّت بَلَى؟ گفتی

بیان خلوت سای اَللَّٰهُ تَعَالٰی صوره مست
به یک حِجَّه تا نفحهٔ صوره مست

و در حديث آمده است که زاده از حضرت ایهٔ حضرت علی‌الله‌سُوْال کرد:

قال: قال رسول الله ﷺ: كل مولود يولد على الفطرة يعني على المعرفة بانّ الله
الى يوم القيمة فخر جوا كالذر فعرفهم واراهم نفسه ولو لا ذلك لم يعرف احد ربه و
أشهد لهم على أنفسهم ألمست بربكم؟ قالوا بلى ﴿ قال: اخرج من ظهر آدم ذريته
عن قول الله عزوجل ﴿ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَ

١٧٢ : اعراف

٢. بخار، ج ٩٣، ص ٨٧ و رسالة نامبرد، ص ١١٤.

خالقه...».^۱

ظاهر سخن رساله نامبرده این است که عالم ذر را به همان صورتی که در ذهن مردم است می‌خواهد ترسیم کند و بگوید: رسول خدا در آن عالم ذر درگفتن «بلی» بر همه انبیاء سبقت گرفته است و آئه مزبور را مربوط به عالم ذر مربوط می‌داند.

ولی مرحوم سیدمرتضی درباره آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّهُمْ...» بیانی دارد که معلوم می‌شود آئه مزبور را به عالم ذر که در ذهن مردم است مربوط نمی‌داند بلکه اساساً عالم ذر را به گونه‌ای که در ذهن عامه است قبول ندارد. در امالی سیدآمده است:

«قال الشَّرِيفُ الْمُرْتَضَىُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَئِنْ تَرَكْمَ قَالُوا إِلَى شَهِدْنَا أَنْ تَنْتَلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ أَوْ تَنْتَلُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آباؤُنَا مِنْ قَبْلِ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَ فَهَلْ كُنَّا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطَلُونَ﴾^۲

وقد ظن بعض من لا بصيرة له ولا فطنة عنده: ان تأويل هذه الآية ان الله تعالى استخرج من ظهر آدم عليه السلام جميع ذرريته، وهم في خلق الدر فقررهم بمعرفته و

۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۶.

۲. اعراف (۷): ۱۷۲ - ۱۷۳.

اشهدهم على انفسهم.

و هذا التأويل مع ان العقل يُبطله و يجعله متأملاً يشهد ظاهر القرآن بخلافه لأنّ الله تعالى قال: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ﴾ و لم يقل «من آدم» و قال ﴿مِنْ ظَهُورِهِ﴾ و لم يقل «من ظهره» و قال ﴿ذُرِيتُهُمْ﴾ و لم يقل ذرّيته، ثمّ اخبر تعالى بأنّه فعل ذلك لثلا يقولوا: يوم القيمة انّهم كانوا عن ذلك غافلين او يعتذرلوا بشرك آباءهم و انّهم نشئوا على دينهم و سنتهم و هذا يقتضى انّ الآية لم تتناول ولد آدم لصلبه و انّها انسما تناولت من كان له آباءٌ مشركون. و هذا يدلّ على اختصاصها ببعض ذرّية بنى آدم، فهذه شهادة الظاهر ببطلان تأويلهم.

فاماً شهادة العقول فمن حيث لا تخلو هذه الذرّية التي استخرجت من ظهر آدم عليهما فخطيب و قررت من ان تكون كاملة العقول مستوفية لشروط التكليف او لا تكون كذلك فان كانت بالصفة الاولى وجب ان يذكر هؤلاء بعد خلقهم و انشائهم و اكمال عقولهم ما كانوا عليه في تلك الحال و ما قرروا به استشهادوا عليه لأنّ العاقل لا ينسى ما جرى هذا المجرى؟ و ان بعد العهد و طال الزمان ولذا لا يجوز ان يتصرف احدنا في بلد من البلدان و هو عاقل كامل فينسى مع بعد العهد جميع تصرّفه المتقدم و سائر احواله و ليس لتخلّل الموت بين الحالين تأثير، لانه لو كان تخلّل الموت تزيل الذكر لكان تخلّل النّوم و السّكر و الجنون و الاغماء بين احوال العقلاء يزيل ذكرهم لما ماضى من احوالهم لأنّ سائر ما عدناه مما ينسى

العلوم يجري مجرى الموت في هذا الباب وليس لهم أن يقولوا: إذا جاز في العاقل الكامل أن ينسى ما كان عليه في حال الطفولية (له) جاز ما ذكرناه و ذلك إنما أوجبنا ذكر العقلاء لما ادعوه اذا أكملت عقولهم من حيث جرى لهم و هم كاملوا العقول و لو كانوا بصفة الأطفال في تلك الحال لم نوجب عليهم ما اوجبنا على ان تجويز النسيان عليهم ينقض الغرض في الآية و ذلك ان الله تعالى أخبر بأنه إنما قررهم و أشهدهم لئلا يدعوا يوم القيمة الغفلة عن ذلك و سقوط الحجة عنهم فيه، فإذا جاز نسيانهم له عاد الامر إلى سقوط الحجة و زوالها. و ان كان على الصفة الثانية من فقد العقل و شرائط التكليف قبح خطابهم و تقريرهم و أشهادهم و صار ذلك عبشاً قبيحاً يتعالى الله عنه.

فإن قيل: فقد ابطلتم تأويل (قول خل)، مخالفكم، فما تأويلهم الصحيح عندكم؟
قلنا: في هذه الآية و جهان: أحدهم ان يكون تعالى إنما عنى...
و الجواب الثاني انه تعالى لما خلقهم و ركبهم تركيباً يدل على معرفته و يشهد بقدرته و وجوب عبادته و اراهم العبر و الآيات و الدلائل في انفسهم و في غيرهم كان منزلة المشهد لهم على انفسهم و كانوا في مشاهده ذلك و معرفته ظهوره فيهم على وجه الذي اراده تعالى و تعذر امتناعهم منه و انفكاكهم من دلالته بمنزلة المقر المعترض و ان لم يكن هناك اشهاد ولا اعتراف على الحقيقة و يجري ذلك مجرى قوله تعالى: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلأَرْضِ

أَتَيْنَا طَوْعًا أُوْكِرْهَا قَاتَّا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱ وَ انْ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ تَعَالَى قَوْلُ عَلَى الْحَقِيقَةِ
وَلَا مِنْهُمَا جَوَابٌ وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: «شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ^۲»^۳ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ إِنَّ
الْكُفَّارَ لَمْ يَعْتَرِفُوا بِالْكُفَّرِ بِالسِّنَّتِهِمْ وَإِنَّمَا ذَالِكَ لِمَا ظَاهِرٌ مِنْهُمْ ظَهُورًا لَا يَتَمَكَّنُونَ
مِنْ دُفْعَهُ كَانُوا بِمِنْزَلَةِ الْمُعْتَرِفِينَ بِهِ وَمِثْلُهُ قَوْلُهُمْ: «جَوَارِحُنَا تَشَهِّدُ بِنَعْمَتِكَ وَ
حَالِي مَعْتَرَفَةٍ بِالْحَسَانِكَ» وَمَا رَوَى عَنْ بَعْضِ الْحَكَمَاءِ (الْخُطَّبَاءِ) مِنْ قَوْلٍ: «رَسُلُ
الْأَرْضِ مِنْ شَقِّ انْهَارِكَ وَغَرَسِ اسْتِجَارَكَ؟ فَإِنْ لَمْ يَجِدْكَ حَوَارًا أَجَابَتْكَ
اعْتِبَارًا». وَهَذَا بَابٌ كَبِيرٌ وَلَهُ نَظَائِرٌ كَثِيرَةٌ فِي النَّظَمِ وَالنَّشْرِ...».^۴

۱. فصلت (۱۴): ۱۱.

۲. وَالآية هكذا: ﴿مَا كَانَ لِلْمُسْرِكِينَ أَنْ يَعْمَرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ
جَبَطُتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ﴾ (توبه: ۹). (۷۱).

۳. توبه (۹): ۱۷.

۴. غررو درر، ج ۱، ص ۳۰۲۸.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۱۱

۳

اشاره‌ای به

نقش روایات در تفسیر قرآن

اشاره‌ای به نقش روایات در تفسیر قرآن

برای روشن شدن نقش روایات در تفسیر قرآن بیان چند مطلب ضروری

است:

۱. به حکم آیه «... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱ در

مواردی که آیات قرآن احتیاج به توضیح و بیان مقصود دارد رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} بیان‌کننده مقصود قرآن است.

۲. به حکم حدیث متواتر نبوی «أَنَّى تارِكُ فِيكُمُ التَّقْلِيْنِ كَتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي

أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمْسَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُّوا...»^۲ در بین اهل بیت رسالت افرادی وجود

۱. نحل (۱۶): ۴۴.

۲. این حدیث را بیش از سی نفر از صحابه رسول اکرم^{صلوات‌الله‌علی‌ہ} از آن حضرت نقل کرده‌اند. (آلاء

دارند که تمسّک به آنان مانند تمسّک به قرآن است و قولشان مانند قرآن حجت

می‌باشد.

۱. به حکم حدیث قطعی نبوی «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا»^۱ حضرت

علی‌علیّالله‌عَزَّلَهُ که شاخص‌ترین فرد از اهل بیت رسالت است وارث علم رسول

اکرم ﷺ می‌باشد و طبعاً همان علمی که پیغمبر خدا ﷺ با آن مهمات قرآن

را تفسیر می‌کرد نزد وی موجود است.

۲. ائمه‌اهل بیت از اولاد حضرت علی‌علیّالله‌عَزَّلَهُ به حکم روایات قطعی وارث علم

او هستند و روایاتی که دلالت بر این وراثت می‌کند دو دسته است:

دسته اول: روایاتی که می‌گوید: حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیّالله‌عَزَّلَهُ به دستور رسول

خدا ﷺ احکام اسلام را به املاء آن حضرت می‌نوشت و در طول دوران

رسالت این نوشه‌ها کتابی شد که به نام «كتاب علی» به نام «جامعه» خوانده می‌شد

و این کتاب نزد ائمه‌اهل بیت از اولاد علی‌علیّالله‌عَزَّلَهُ بود و صادقین علی‌علیّالله‌عَزَّلَهُ آن را به عنوان

مدرکی فتواهای خود به اصحاب و به علمای عامه نشان می‌دادند و ما در اینجا

آدرس بخشی از روایاتی را که دلالت بر این مطلب دارد می‌آوریم:

۱. بحار الانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۱۸، حدیث ۱.

الرحمن، ص ۴۴).

۱. این حدیث در غایة المرام بحرانی، ص ۵۲۰، باب ۲۹ به سیزده طریق از طرق عامه نقل شده است.

۱۱۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

۱. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۸
۲. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۹
۳. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۰
۴. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۱
۵. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۲
۶. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۲، حدیث ۱۳
۷. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۴
۸. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۵
۹. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۶
۱۰. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۳، حدیث ۱۷
۱۱. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۴، حدیث ۱۸
۱۲. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۴، حدیث ۱۹
۱۳. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۰
۱۴. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۱
۱۵. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۲
۱۶. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۲۵، حدیث ۲۳
۱۷. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۳، حدیث ۲۴
۱۸. بخارالانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۳، حدیث ۲۵

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۱۵

۱۹. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۳، حدیث ۵۱.
۲۰. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۴، حدیث ۵۲.
۲۱. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۴، حدیث ۵۴.
۲۲. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۴، حدیث ۵۵.
۲۳. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۵، حدیث ۵۷.
۲۴. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۵، حدیث ۵۸.
۲۵. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۶، حدیث ۵۹.
۲۶. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۶، حدیث ۶۶.
۲۷. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۸، حدیث ۶۹.
۲۸. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۳۹، حدیث ۷۰.
۲۹. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۱، حدیث ۷۲.
۳۰. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۴، حدیث ۷۸.
۳۱. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۵، حدیث ۸۱.
۳۲. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۷، حدیث ۸۸.
۳۳. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۴۸، حدیث ۹۰.
۳۴. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۵۱، حدیث ۹۹.
۳۵. بخارالأنوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۵۱، حدیث ۱۰۱.

■ ۱۱۶ پژوهش‌های قرآنی

۳۶. بحار الانوار طبع جدید، جلد ۲۶، صفحه ۵۲، حدیث ۱۰۴.

این روایات می‌گوید: کتاب علی^{علیہ السلام} که حاوی احکام خدا بوده و به املاع رسول خدا و خط^{علیہ السلام} نوشته شده است نزد ائمه از اولاد امیر المؤمنین^{علیہ السلام} بوده و احکام را از آن استخراج می‌کردند.

دسته دوم: روایات فراوانی است که به طور مطلق می‌گوید همه علوم ائمه اهل بیت(ع) نه فقط علم احکام، از رسول خدا گرفته شده است و این روایات در منابع مختلف وجود دارد و از جمله آیة الله بروجردی رضوان الله علیه در مقدمه کتاب جامع احادیث الشیعه هیجده روایت از این دسته را از باب نمونه آورده است.

بنابراین، روایات معتبری که از حضرت علی و سایر ائمه اهل بیت^{علیهم السلام} در تفسیر قرآن وارد شده است مانند روایات معتبر منقول از رسول خدا^{صلوات اللہ علیہ و سلیمان} حجّت است و نقش مؤثری در تفسیر قرآن کریم خواهد داشت.

لزوم تنقیح روایات تفسیری:

گاهی گفته می‌شود که روایات تفسیری چون کمتر به احکام فقهی می‌پردازد باید با آنها با نوعی تسامح برخورد کرد و ضرورت ندارد که مانند روایات فقهی از نظر سند و متن دقیقاً بررسی و تنقیح شود و با توجه به معارضات و با مقایسه با قرآن و دلیل عقل درباره آنها اجتهاد شود و مورد رد و قبول واقع گردد.

ولی باید دانست که قرآن کریم علاوه بر احکام فقهی مشتمل است بر انواع معارف دینی و بحث در مبدء و معاد، عدل الهی، وعلل احکام و سنت‌های اجتماعی، مسائل اخلاقی، مسائل آفرینش و طبیعت و موضوعات مهم دیگری که هر کدام به نوعی در تکامل و رستگاری انسان و یافتن راه صحیح زندگی دخالت دارد و بی‌تردید بحث در این همه مسائل زیربنایی و اعتقادی و اصول مهم انسانی نه تنها کمتر از بحث در مسائل فقهی نیست بلکه مهم‌تر و لازم‌تر است.

بنابراین بحث در روایات تفسیری و بررسی و تدقیق آنها از نظر سند و متن و تشخیص معتبر از ضروری ترین کارهای علمی و اسلامی است و همان طور که فقهاء روایات احکام را بررسی و تدقیق می‌کنند و فقط حدیثی را سند فتوا قرار می‌دهند که بدانند دارای شرائط حجت است، همچنین باید روایاتی که در مسائل قرآنی غیر از احکام بحث می‌کند با نهایت دقّت از نظر سند و متن مورد بررسی و تدقیق قرار گیرد و فقط به روایاتی اعتماد و استناد شود که واجد شرائط حجت باشد و روایات نامعتبر شناخته و مشخص گردد تا از روی عدم توجه مورد استناد قرار نگیرد و احياناً موجب بدآموزی و القاء فرهنگ منحط و غیراسلامی نگردد.

کمبود روایات تفسیری:

انتظار و آرزو چنین بود که در مورد همه آیات قرآن مجید که نیاز به توضیح و تفسیر دارد از رسول خدا ﷺ و ائمۀ اهل بیت علیهم السلام روایات تفسیری موجود باشد و مجموعه‌های مدونی از روایات اهل عصمت علیهم السلام که حقایق قرآنی را کشف کند در دسترس باشد تا هر کسی بتواند بی دغدغه به مفاهیم کتاب الله دست یابد، ولی با کمال تأسف روایات تفسیری از حضرات معصومین علیهم السلام بسیار اندک است، حالا آیا اصلاً در تفسیر قرآن به حدّ کافی روایت صادر نشده است و یا اینکه صادر شده است ولی همه آنها ثبت نشده است و مقدار ثبت شده هم به علل سیاسی و علل دیگر به فراموشی سپرده شده و به تدریج از بین رفته است. حقیقت قضیه را خدا می‌داند، حقیقت قضیه هر چه باشد آنچه اکنون احساس می‌شود کمبود روایات تفسیری است که نوعی فقر علمی محسوب می‌شود و جامعه اسلامی از آن رنج می‌برد.

کمبود روایات صحیح:

تازه از همین مقدار روایات تفسیری هم که وجود دارد تعداد اندکی از آنها دارای سند صحیح و متن قابل قبول است و مثلاً از حدود دویست روایت که بررسی شده است حدود یک پنجم از آنها سند معتبر و متن قابل قبول دارد. البته این بدین معنی نیست که هر حدیثی دارای سند صحیح اصطلاحی نباشد مردود است؛ زیرا روایاتی وجود دارد که از نظر فنی و اصطلاحی سند

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۱۹

صحیح ندارد ولی از نظر مدلول حاوی مطالب موافق عقل و آموزنده می‌باشد و می‌تواند در بارور کردن فکر انسان مؤثر باشد، این گونه روایات مردود نیست و در ردیف روایات قابل قبول محسوب می‌شود.

بررسی روایات مربوط به آیه مودّت از تفسیر نورالثقلین

۱ - حدیث ۵۹ آیه مودّت را تفسیر نکرده است و در آن از قول رسول

خدا ﷺ آمده است: انَّ اللَّهَ قَدْ فَرِضَ لَيْلَكُمْ فَرَضاً فَهَلْ أَنْتُمْ مَوْدُونَ؟ فَلَمْ يَجْبَهْ أَحَدُهُمْ، فَانْصَرَتْ فَلَتَاكَانَ مِنَ الْغَدَقَامِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: مِثْلُ ذَلِكَ وَدَرَرَ رُوزَ سُومَ نِيزَ هَمِينَ رَا فَرَمَدَ وَ فَرَمَدَ:

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فَضَّةٍ وَلَا مَطْعَمٍ وَلَا مَشْرَبٍ قَالُوا: فَالَّقَهُ إِذَاً قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عَلَىٰكُمْ قُلْ لَا؟ اسْتَلِكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةُ فِي الْقِرْبَىٰ فَقَالُوا: إِنَّمَا هَذِهِ فِعْلَمَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَلْلَةٌ فَوْلَهُ، مَا وَفَى؟ بَهَا إِلَّا سَبْعَةُ نَفَرٍ: سَلَمَانٌ وَأَبُو ذَرٍ وَعَمَّارٌ وَالْمَقْدَادُ مِنَ الْأَسْوَدِ الْكَنْدِيِّ وَجَابِرٌ عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَمَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ قَلْلَةٌ يَقَالُ لَهُ الشَّبَّتُ (خَ، الشَّبَّيبُ) وَزَيْدِ بْنُ الْأَرْقَمِ.^۱

در این روایت آیه مودّت تفسیر نشده است و فقط ذکر آیه آمده است که می‌تواند مقصودش این باشد که خدا واجب کرده است که مردم رفتار مودّت آمیز درباره آن حضرت داشته باشند که با تفسیر جمهور مفسران از آیه مودّت

۱. نورالثقلین، ج ۶، ص ۵۷۰، حدیث ۵۹.

منطبق می‌شود.

۲- روایت شده است که:

انَّ الْمُشْرِكِينَ قَالُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ؟ أَتُرُونَ أَنَّ مُحَمَّداً يَسْأَلُ عَلَىٰ مَا يَتَعَااطَاهُ أَجْرًا؟

﴿فَزَلَّتْ: قُلْ لَا إِسْكَلْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى﴾.^۱

از این نقل معلوم می‌شود مخاطب در این آیه مشرکان بوده‌اند و آیه موذت مکی است برخلاف نظر صاحب المیزان که می‌فرماید: آیه موذت مدنی است و خطابش به مسلمانان است.

۳- در حدیث ۶۱ از قول امام صادق علیه السلام آمده است:

... فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يَجْعَلْ جَنَّا مُفْتَرِضًا ... فَقَالَ ﴿قُلْ لَا إِسْكَلْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى﴾.

با توجه به اینکه مبحث یک امر قلبی است و ممکن نیست مورد امر و درخواست واقع شود می‌توان گفت: امام صادق علیه السلام به همان ملاکی که رسول خدا علیه السلام از کفار قریش می‌خواهد که با او رفتار موذت آمیز داشته باشند امام صادق علیه السلام از مردم می‌خواهد به حکم قربتی که با پیغمبر علیه السلام دارد از مردم می‌خواهد که با او و سایر اهل بیت رسالت رفتار محبت آمیز داشته باشد.

۴- حدیث ۶۲ عبارتی نامفهوم دارد که نیاوردیم.

۱. همان، حدیث ۶۰.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۲۱

۵- حدیث ۶۳ آیه مودت را تفسیر نکرده است.

۶- در حدیث ۶۴ آمده است: «سألت أبا جعفر^{علیه السلام} عن قول الله: ﴿قُلْ لَا إِسْلَامُ كُمْ

عليه أجرًا إلّا المودّة في القربى﴾ قال: هم الائمة؟ لا يأكلون الصدقه ولا تحل لهم﴿

علوم نیست کلمه «هم» به چه مرجعی برمی‌گردد؟ چون در عبارت حدیث

مرجعی برای آن ذکر نشده است، علاوه بر این، روایت مزبور آیه مودت را

تفسیر نکرده است.

۷- در حدیث ۶۵ آمده است که امام صادق^{علیه السلام} پرسید که اهل بصره درباره

آیه مودت چه می‌گویند؟ جواب دادند: آنهم يقولون: إنّه لأقارب رسول

الله^{عزوجل} قال: كذبوا انما نزلت فينا خاصّةً أهل البيت في على و فاطمه و الحسن

والحسين و أصحاب الكسae عليهم السلام [ظاهراً او در «اصحاب الكسae» زائد

است].

این روایت آیه مودت را تفسیر نکرده است و علاوه بر این مصدق قرابت را

منحصر کرده است در چهار نفر از اصحاب کسae و ائمه دیگر را از امام سجاد به

بعد خارج کرده است که قابل قبول نیست. پس مفهوم قرابت و مصدق آن

نمی‌تواند منحصر به چهار نفر از اصحاب کسae باشد و اگر بگویند: تخصیص

خورده است جوابش این است که این تخصیص اکثر است که مستهجن و مردود

است.

■ ۱۲۲ ■ پژوهش‌های قرآنی

۸- در حدیث ۶۶ از قول امام سجاد علیه السلام آمده است که در مورد آیه مودت فرمود: «نحن أولئك». این روایت آیه مودت را تفسیر نکرده است و فقط گفته است: ما هستیم اهل آیه مودت.

و می‌تواند معنایش این باشد که ما از مصادیق قرابت هستیم، و قرابت در مورد ما صادق است. یعنی سزاوار است مردم درباره ما رفتار محبت آمیز داشته باشند. همان‌طور که رسول خدا علیه السلام آن را از قریش درباره خودش خواست.

۹- در روایت ۶۷ درباره معنای آیه مودت آمده است که: «الآن تسودوا قرابتی و عترتی و تحفظونی فیهم». که همان مطلبی را گوشزد می‌کند که در قول جمهور مفسّران آمده بود یعنی رعایت قرابت را توصیه می‌کند که خویشاوندی اقتضای رعایت دارد و خویشی عترت پیغمبر خدا علیه السلام با آن حضرت اقتضا دارد مردم در مورد آنان رفتار مودت آمیز داشته باشند چنان‌که آیه مودت می‌گوید: قریش سزاوار است خویشی رسول خدا علیه السلام را رعایت کنند و رفتار مودت آمیز با آن حضرت داشته باشند.

۱۰- در روایت ۶۸ آمده است که از رسول خدا علیه السلام پرسیدند: «من هؤلاء الذين امرنا الله بمودتهم؟ فرمود: علىٰ و فاطمه و ولدها».

در این آیه اگر مقصود این باشد که علی و فاطمه و فرزندان از مصادیق قرابت هستند صحیح است، و اگر مقصود انحصار قرابت در آنان باشد این تخصیص

اکثر است که مستهجن و مردود است.

ضمناً مقصود از مودّت، رفتار مودّت آمیز است سنه امر به محبت قلبی؛ چون

محبت قلبی با درخواست حاصل نمی‌شود.

۱۱- در روایت ۶۹ از قول رسول خدا ﷺ آمده است که: اگر کسی دو هزار

سال میان صفا و مروه عبادت کند و محبت ما را نداشته باشد خدا او را در آتش

می‌افکند. سپس آن حضرت آیه مودّت را تلاوت کرد.

در اینجا اگر مقصود روایت درخواست محبت قلبی باشد همان اشکال سابق

وارد است که محبت قلبی با امر و درخواست حاصل نمی‌شود، و اگر مقصود

رفتار مودّت آمیز باشد صحیح و با قول جمهور مفسّران منطبق می‌شود.

۱۲- از حضرت علی علیه السلام در حدیث ۷۰ روایت شده است که فرمود: «فينا

فی آل حم آیة، لا يحفظ مودّتنا الاّ كلّ مؤمن ثمّ آیة المودّة».

اگر مقصود روایت ۷۰ این باشد ملاک آیه مودّت در مورد ما (اهل بیت

پیغمبر) وجود دارد، زیرا با رسول الله ﷺ خویشاوندیم این صحیح است، و

رفتار مودّت آمیز در مورد خاندان آن حضرت توصیه می‌شود همان‌طور که در

آیه مودّت به قریش درباره پیغمبر خدا توصیه شده است.

۱۳- در روایت ۷۱ از امام حسن عسکری نقل شده است که:

«انا من اهل البيت الّذين افترض الله مودّتهم على كلّ مسلم فقال: ﴿قُل

لاسْتَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ...».

در اینجا اگر مقصود این باشد که ما اهل بیت از مصادیق قربت مذکور در آیه هستیم و همان طور که در آیه مودّت به قریش توصیه شده است که درباره رسول اکرم ﷺ به خاطر قربت خوشرفتاری کنند ما نیز سزاوار این خوشرفتاری هستیم این صحیح است، و اگر مقصود این باشد که محبت قلبی اهل بیت درخواست شده است قابل قبول نیست، زیرا محبت قلبی با امر و دستور حاصل نمی‌شود.

۱۴- در روایت ۷۲ از قول ابی جعفر علیہ السلام آمده است که در مورد آیه مودّت فرمود: «هم الائمه».

اگر مقصود این است که ائمه از مصادیق آیه مودّت‌اند صحیح است و ملاک آیه مودّت در مورد آنان موجود است، بنابراین رفتار مودّت‌آمیز درباره آنان نیز مورد انتظار است، و اگر مقصود این است که مصادیق آیه مودّت منحصر است در ائمه، این صحیح نیست، و اگر گفته شود: تخصیص خورده است این تخصیص اکثر است و مستهجن.

۱۵- در حدیث ۷۳ آمده است که وقتی رسول خدا ﷺ از حجّة‌الوداع برگشت انصار آمدند نزد آن حضرت و گفتند: می‌خواهیم ثلث اموال ما را بگیری و آن را به کسانی بدھی که از اطراف بر تو وارد می‌شوند، ولی از آنان

نبذیرفت، آنگاه آیه مودّت نازل شد.

اشکالی که به این نقل وارد است این است که انصار نخواستند اجر رسالت به آن حضرت بدھند. بلکه خواستند اموالی به آن حضرت هدیه کنند و این با مسأله اجر که در آیه مطرح است منطبق نیست.

۱۶- در روایت ۷۴ آمده است که امام حسن عسکری علیہ السلام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نوشت که خدا برای اولیای خود بر شما حقوقی واجب کرده است که به آنان پردازید و فرموده است: ﴿قُلْ لَا إِسْكَنْكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةُ فِي الْقَرْبَى...﴾ .

اشکال این نقل این است که مضمون آیه مودّت این نیست که باید مردم اموالی و حقوقی به اولیای خدا بدھند و چون مضمون این نقل با مضمون آیه منطبق نیست، مردود است.

۱۷- در نقل ۷۵ آمده است که جبرئیل جامی از بلور آورد که پر از مشک و عنبر بود وقتی که جام را به دست حسن بن علی علیہ السلام دادند، جام آیه مودّت را خواند.

در این نقل آیه تفسیر نشده است و چیزی از آن استفاده نمی‌شود، خود نقل هم مجعلو به نظر می‌رسد.

۱۸- در روایت ۷۶ آمده است که خدا مودّت آل پیغمبر را واجب کرده است

به دلیل آیه مودّت، ولی مضمون آیه مودّت این نیست که خدا مودّت قلبی آل رسول را واجب کرده است بلکه رفتار مودّت آمیز با آنان مراد است.

۱۹- در نقل ۷۷ که صدوق می‌گوید:

آن را از کسی روایت نمی‌کنم، آمده است که خدا مودّت اهل بیت پیغمبر را بر امّت واجب کرده است به دلیل آیه مودّت.

اشکال این نقل این است که مضمون آیه مودّت و جوب محبت اهل بیت نیست.

۲۰- در روایت ۷۸ آمده است که رسول خدا ﷺ ضمن خطبه‌ای فرمود: «نَحْنُ الَّذِينَ أَمْرَ اللَّهُ لَنَا بِالْمُوْدَّةِ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». مضمون این روایت این است که خدا مودّت ما را از مردم خواسته است و این به معنای این است که: از قریش خواسته است با رسول الله ﷺ رفتار مودّت آمیز داشته باشد.

اسناد روایات تفسیر البرهان درباره آیه مودّت:

۱- روایت اول سندش ضعیف است که می‌گوید: فی القریٰ هم الأئمّة. ضمناً این روایت مستلزم تخصیص اکثر است.

۲- روایت دوم که قریبی را در چهار نفر منحصر کرده است موجب تخصیص اکثر است. روایت سوم تکرار دوم است.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۲۷

۳- روایت چهارم مسأله مباهله را مطرح کرده است که به دلالت آیه ربطی

ندارد

۴- روایت پنجم سندش ضعیف است یعنی علی بن عباس حجازینی غالی

کذّاب، راوی آن است.

۵- روایت ششم سندش ضعیف است که معلّی بن محمد بصری در آن است.

۶- روایت هفتم آیه را ذکر نکرده است. ضمناً روایت هشتم، تکرار روایت

هفتم است.

۷- روایت ۹ روایتی است که مجعله بودن آن تأیید شده است.

سیری در داستان طالوت

* وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلَيْهِمْ) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَا تَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَا يَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيَسْ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاؤَ زَهْرَهُ هُوَ

وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَاهُولَتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظْهُونَ أَنَّهُمْ
مُلَاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَبِيرَةً إِذْنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴿ وَ لَمَّا
بَرَزُوا لِجَاهُولَتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبِرًا وَ ثَبِيتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾.^۱

«و پیامبر شان به آنان گفت: همانا خداوند طالوت را به عنوان فرمانروای برای
شما برانگیخته است، گفتند: چگونه او فرمانروای ما باشد با اینکه ما
برای فرمانروایی از او سزاوار تریم و به او مال گسترده‌ای هم داده نشده است؟
پیامبر شان گفت: خدا او را برابر شما برگزیده و در دانش و نیروی جسمی به
وی فزونی داده است و خدا فرمانروایی خود را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا
گشایشمند و داناست.

و پیامبر شان به آنان گفت: نشانه فرمانروایی او این است که آن صندوق که در
آن آرامشی است از جانب پروردگار تان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و
خاندان هارون بر جای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند برای شما خواهد
آمد، به راستی در این اگر مؤمن باشید نشانه‌ای برای شماست.

پس هنگامی که طالوت با لشگریان از شهر فاصله گرفت، گفت: خدا شما را
به وسیله نهری آزمایش می‌کند، پس هر کس از آن بنشود از من نیست و هر کس

۱. بقره (۲): ۲۴۷ - ۲۵۰

از آن نخورد او از من است مگر کسی که با دست خود کفی برگیرد، پس همگی جز اندکی از آنان از آن نوشیدند و چون او و کسانی که با او ایمان آورده بودند از نهر گذشتند، گفتند: ما امروز در برابر جالوت و لشگریانش طاقت ایستادگی نداریم، اما کسانی که یقین داشتند به لقای خدا می‌روند گفتند: چه بسا گروهی اندک که به اذن خدا برگروهی بسیار غالب شده‌اند و خدا با صابران است. و هنگامی که با جالوت و لشگریانش رو به رو شدند گفتند: پروردگار، صبری عظیم بر ما فوریز و گام‌های ما را استوار دار و ما را برگروه کافران پیروز کن.» عده‌ای که با طالوت ماندند

۱. از سُدی نقل شده است که از هشتاد هزار نفری که با طالوت حرکت کردند پس از رسیدن به نهر که اکثریت آنان از نهر آب نوشیدند فقط چهار هزار نفر همراه طالوت از نهر گذشتند و هفتاد و شش هزار آنان برگشته‌اند. پس آنگاه که جالوت را دیدند از این چهار هزار نفر، سیصد و چند نفر ماندند و بقیه برگشته‌اند.^۱

۲. از سعید بن جبیر نقل می‌کنند که در تفسیر آیه: «فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ گفته است: آن قلیل سیصد و چند نفر بودند به عده اصحاب بدرا.^۳

۱. الدَّرُّ المُتَشَوَّرُ، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. بقره (۲): ۲۴۹.

۳. الدَّرُّ المُتَشَوَّرُ، ج ۱، ص ۳۱۸.

واز براء بن عازب نقل شده است که بین ما اصحاب رسول الله ﷺ چنین گفتگو می‌شد که اصحاب بدر به عدد اصحاب طالوت بودند که از نهر عبور کردند.^۱

واز قتاده نقل می‌کنند که گفته است:

«برای ما چنین نقل شده است که رسول خدا ﷺ در جنگ بدر به اصحابش فرمود: عدّه شما به اندازه عدّه اصحاب طالوت است، روزی که با دشمن رو برو شد اصحاب بدر سیصد و چند نفر بودند».^۲

واز عبیده نقل شده است که:

«عدد اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر بودند به عدد اصحاب طالوت که از نهر عبور کردند».^۳

واز ضحاک از ابن عباس نقل شده است که:

«همه لشکر طالوت سیصد و سیزده هزار و سیصد و سیزده نفر بودند و از این عدّه به غیر از سیصد و سیزده نفر همه از نهر نوشیدند و طالوت همه را برگرداند بجز سیصد و سیزده نفر».^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

اختلاف اخبار درباره اصحاب طالوت

۱. در یک حديث مرسل وارد شده است که:

«القليل الذى لم يشربوا ولم يغترفوا ثلثمائة و ثلاث عشر رجلاً فلما جاؤزوا النهر نظروا الى جنود جالوت قال الذين شربوا منه: ﴿لا طاقة لَنَا إِلَيْهِم بِجَاهُلُوتَ وَ جُنُودِهِ﴾^۱ و قال الذين لم يشربوا ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا﴾.^۲

۲. کلینی در یک حديث مسند نقل می‌کند:

فسربوا منه الا ثلاثة عشر رجلاً، منهم من اغترف و منهم من لم يشرب، فلما برزوا لجالوت، قال الذين اغترفو: ﴿لا طاقة لَنَا إِلَيْهِم بِجَاهُلُوتَ وَ جُنُودِهِ﴾ و قال الذين لم يغترفو: ﴿كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَبِيلَةٌ غَلَبَتْ﴾.^۳

و همین حديث را عیاشی نیز نقل کرده است.^۴ چنانکه معلوم است حديث اول و دوم معارض هستند.

۳. عن حمّاد بن عثمان: قال ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لا يخرج القائم في اقل من الفئة ولا يكون الفئة اقل من عشرة الاف».^۵

از این روایت استشمام می‌شود که اصحاب طالوت که فیه قلیله بودند از ده

۱. بقره (۲): ۲۵۰.

۲. بقره (۲): ۲۵۰، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، حدیث ۵.

۳. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۳۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۷، حدیث ۶.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۳۷، حدیث ۸.

هزار کمتر نبوده‌اند. و روایات شیعه در مورد عدد اصحاب طالوت مختلف است، بعضی می‌گوید: همه اصحاب طالوت سی صد و سیزده نفر بودند، و بعضی می‌گوید: آن عدّه که «لم يشربوا ولم يغترفوا» سی صد و سیزده نفر بودند. دسته اول با روایات عامّه موافق است و طبق قاعده، دسته دوم ترجیح دارد.

بنابراین ممکن است قبول کنیم که اصحاب طالوت از ده‌هزار کمتر نبوده‌اند ولی افراد از جان گذشته آنان سی صد و سیزده نفر بوده‌اند. بنابراین آنچه المیزان، می‌گوید:

«اقول: و اما كون الباقيين مع طالوت ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً بعده اهل البدر فقد كثر فيه الروايات من طبق الخاصّه و العامّه». ^۱

قابل مناقشه است؛ زیرا درست است که عامّه و خاصّه این را نقل کرده‌اند ولی نقل دیگری که از طرق خاصّه هست چون مخالف عامّه است بیشتر قابل اعتماد است.

اسانه‌ها

از آنجاکه طبع انسان افسانه پسند است و میل دارد همیشه از غرائب و خوارق عادات ببیند و بشنود به حکم این تقاضایی که در طبع انسان‌ها هست، افرادی در طول تاریخ یافت شده‌اند که به این تقاضا جواب مثبت گفته و افسانه‌ها و غرائبی

^۱. ج ۲، ص ۲۹۸ (چاپ جامعه مدرسین).

را بر مردم عرضه کرده‌اند، و در این مورد هم قانون عرضه و تقاضاً عملی شده است.

اینک چند نمونه

۱. از مجاهد مفسّر معروف نقل شده است که:

«قال داود لطالوت: ماذا لی و اقتل جالوت؟ فقال: لک ثلث ملکی و انکحک ابنتی، فاخذ مخلة فجعل فيها ثلاثة مروات، ثم سمي ابراهيم و اسحاق و يعقوب، ثم ادخل يده فقال: بسم الله الها و الله آبائى ابراهيم و اسحاق و يعقوب، فخرج على ابراهيم فجعله فى مترجمته فرمى بها جالوت، فخرق ثلاثة و ثلاثين بيضة عن رأسه، و قتلت مما ورائه ثلاثين الفاً».^۱

اگر این نقل صحیح است پس چه حاجتی به تجهیز قشون و تعیین فرمانده و آزمایش مردان فداکار و سلحشور بود؟ و چه لزومی داشت که این همه وقت مردم گرفته شود و این همه نیرو مصرف گردد؟ و اساساً چه لزومی داشت که پیغمبر بنی اسرائیل به امر خداوند، طالوت را به فرماندهی انتخاب نماید و با مخالفت بنی اسرائیل رو به رو شود و سرانجام با خرق عادتی ریاست او مسجّل گردد؟ بلکه بهتر این بود از همان اوّل داود را بفرستند با فلاخن خود جالوت را با نیروی خرق عادت بکشد و برگردد.

۱. الدر المنشور، ج ۱، ص ۳۱۸ (چاپ قدیم) و ص ۷۲۴ چاپ جدید.

در راه پیکار

بنی اسرائیل پس از آمدن تابوت که به صورت خرق عادت انجام شد، فرماندهی طالوت را پذیرفتند و سپاه چریک که از چند لشکر به وجود آمده بود تحت فرماندهی طالوت به سوی دشمن حرکت کرد، سپاهی مشکل و تعلیم دیده که از افراد داوطلب تشکیل یافته و آماده شده بود تا با دشمن تجاوز کار پیکار کند.

افراد این سپاه کسانی بودند که پس از قطعی شدن حکم جهاد از پذیرفتن حکم تخلف نکردند، و برخلاف افراد تن پروری که پس از قطعیت فرمان جهاد عقب‌نشینی کردند اینان آمادگی خود را برای پیکار با دشمن اعلام نمودند، و ساز و برگ جنگ و توشه راه را آماده ساخته و باکسان خود وداع کرده و به سوی دشمن جبار شتافتند تا با نیروی نظامی حق خود را بازستانند.

روحیه رضایت‌بخش

دلها لبریز از شوق و امید است، شوق بازگرفتن حقوق سلب شده و شوق دیدار فرزندان اسیر گشته‌ای که مدت‌ها است از پدران و مادران جدا شده و در اسارت جالوت ستم کار در آمده‌اند و امید پیروزی بر دشمن و کسب استقلال و آزادی را در سر می‌پرورانند.

روحیه لشکریان طالوت به علت اینکه خود داوطلب جنگ با دشمن بودند

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۳۷

از نظر شوق و امیدی که برای سربازان جنگ‌جو ضروری است رضایت‌بخش است و راهی را که به سوی دشمن می‌پیمایند با قدم اشتیاق و علاقه می‌پیمایند و کمترین کراحت و ناخشنودی در آنان دیده نمی‌شود، زیرا آنان را با اکراه و اجبار برای جنگ اعزام نکرده بودند تا با دودلی و ناراحتی حرکت کنند، و به عبارت روشن‌تر ارتش طالوت یک ارتش داوطلب بود نه تسخیری و چقدر فرق است بین داوطلب و تسخیری!

آزمایش لازم

سپاهیان طالوت با شوق و امید حرکت کردند و روحیه آنان رضایت‌بخش بود، ولی تنها این شوق و امید کافی نیست، بلکه باید علاوه بر شوق و امید قدرت روحی سرباز مجاهد آنقدر زیاد باشد که در صحنه پیکار به طور کامل بر نفس خود مسلط باشد تا آنجاکه برای کوییدن دشمن، جان برکف به مبارزه برخیزد و حب نفس و علاقه به زندگی دنیا او را از جهاد با دشمن باز ندارد.

عظمت ارتش پیش از آنکه به زیادی عده بستگی داشته باشد به قدرت ایمان و مسلط بودن بر تمایلات نفسانی بستگی دارد، یک سرباز با ایمان و شکیبا، بردۀ سرباز راحت طلب و دنیا پرست ترجیح دارد ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَمُوا مَا تَتَّيَّنَ﴾.^۱

۱. انفال (۸): ۶۵.

بدین جهت طالوت، فرمانده با تدبیر سپاه بنی اسرائیل، برای اینکه صلابت ایمان ارتشیان خود را آزمایش کند تا اگر افراد نامناسبی در آنان هست جدأ گردند و ارتش داوطلب تصفیه گردد، ضمن خطابه کوتاهی برنامه آزمایشی را بدین گونه اعلام کرد:

«ما نهر آبی را در پیش داریم که سپاهیان بدان برمی خورند و از آنجا عبور می‌کنند، کسانی که از آن آب به طور کامل بیاشامند و سیراب شوند از من نخواهند بود و آنان لایق پیکار با دشمن نیستند، و کسانی که اصلاً از آب نچشند از من خواهند بود و لایق مبارزه با دشمن هستند، مگر اینکه کسی یک مشت آب با دست خود بخورد».

این آزمایش بهترین وسیله است برای تصفیه ارتش، زیرا سپاهیانی که راهی را می‌ییمایند، طبعاً تشنه می‌شوند و وقتی که به آب می‌رسند خیلی به آب اشتیاق دارند، حالا اگر کسانی آنقدر بر نفس خود مسلط باشند که با حالت تشنگی بتوانند از خوردن آب خودداری کنند معلوم می‌شود در میدان پیکار هم می‌توانند ایستادگی کنند، ولی کسانی که طاقت تحمل تشنگی را نداشته باشند و نتوانند تا این حد به نفس خود ریاضت دهنده از نوشیدن آب خودداری کنند بدون تردید چنین کسانی در میدان جنگ در برابر دشمن نخواهند ایستاد. ولی آنان که به یک کف آب قناعت کنند فرقه‌ای متوسط هستند یعنی نه در

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۳۹

صلابت ایمان و تسلط بر نفس مثل فرقه اول هستند که اصلاً آب ننوشند و نه در برابر تمایلات حیوانی آنقدر ضعیف هستند که مثل فرقه دوم آنقدر آب بنوشنند تا سیراب گردند. و این گونه افراد برای میدان جنگ استعدادی متوسط دارند و باید در صفوف مقدم جبهه جای نگیرند بلکه برای پشتوانه سلحشوران باید در صفوف مؤخر جای بگیرند.

ممکن است گفته شود که: مورد اقدام اصحاب طالوت با آن موردی که صد نفر دزد مسلح به ده نفر حمله کنند فرق دارد، زیرا آنجاکه صد نفر به ده نفر حمله کنند اگر آن ده نفر اقدام به دفاع نکنند حتماً نابود می‌شوند ولی اگر اقدام به دفاع کنند اگر چه یک درصد هم باشد احتمال پیروزی هست، پس از این جهت اقدام به دفاع لازم است، و در این صورت جنگ دفاعی یک جنگ اضطراری خواهد بود.

ولی در مورد اصحاب طالوت حمله جدیدی از طرف جالوت به آنها نشده بود و اگر اقدام به جنگ نمی‌کردن چنان نبود که به کلی از بین بروند بلکه ممکن بود به همان نحو رانده شده، آسیب دیده، جدای از فرزندان، دور از وطن، خانه و آشیانه خود بمانند و به همین زندگی ذلیلانه ادامه دهند. پس در مورد اصحاب طالوت باید مطلب طور دیگری مورد بحث واقع شود و اقدام آنان به جنگ، از راه دیگری تصحیح شود و با طریق عقلائی تطبیق گردد و می‌توان مطلب را بدین

گونه بررسی کرد:

۱. این زندگی که آنها پس از رانده شدن از دیار و ابناء خود داشتند به چند

دلیل یک زندگی با ارزش و انسانی و شرافتمد نبود:

الف) زندگی آنان فاقد آزادی بود، زیرا آنان حق نداشتند با فرزندان خود روابط پدر و فرزندی داشته باشند و آنان را زیر نظر مستقیم خود تعلیم و تربیت کنند و حق نداشتند به وطن خود برگردند و در اموال خود آزادانه تصریف کنند، چه فرق است بین اینکه یک قوم و مردمی را در یک زندان بزرگی حبس کنند و یا از اوطان و اموال و فرزندان خود و خلاصه از کشور خود بیرون برانند و هرگونه آزادی و اختیاری را در مورد اموال و فرزندانشان از آنان سلب نمایند؟

ب) زندگی آنان فاقد استقلال بود، زیرا ملت رانده شده‌ای که از کشورشان دور و جداگشته‌اند ناچار باید به این کشور و آن کشور پناهنده شوند و دارای یک زندگی طفیلی و تبعی باشند، و بدیهی است که با چنین زندگی فاقد استقلال نمی‌توانند گامی به سوی ترقی و تکامل در ناحیه فرهنگ و اقتصاد و صنعت و غیره برداشند. عدم آزادی غالباً با عدم استقلال توأم است.

ج) آنان در چنین شرایطی همواره در معرض تهدید و خطر تهاجم جدید و اسارت قرار داشتند و ممکن بود باز هم از طرف جالوت یا ستمگر دیگری به آنان تجاوز شود و جمعی کشته و جمعی اسیر گردند. این از یک طرف و از طرف

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۴۱

دیگر:

۲. شرایطی که برای آنان فراهم شده بود در صورت مبارزه مسلحانه امید

پیروزی داشتند، زیرا:

اولاً: آنان مردمی ضربت خورده و عصبانی بودند و مردم ضربت خورده و عصبانی بیش از مردم عادی برای پیکار با دشمن آمادگی دارند و نیروهای روحی و بدنی آنان بیش از مردم دیگر تحریک می‌شود و به جنبش می‌آید. و به همین علت خود آنان داوطلب جنگ بودند و از پیغمبر خود در خواست کردند که فرماندهی برای آنان تعیین کند تا به جنگ دشمن بروند.

و ثانیاً: از میان سپاهیان داوطلب، افراد شکیبا و مبارز برگزیده شدند و پس از این تصفیه‌ای که به واسطه آزمایش در برابر تشنگی به عمل آمد افرادی که مانند افرادی شکیبا و سلحشور و فداکار بودند و چنین افراد داوطلب و فداکار هر یک نفر به قدر ده نفر یا بیشتر ارزش داشتند **﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَمُوا مَا تَصْنَعُونَ﴾**^۱ و این یک مطلبی عادی و طبیعی است که ده هزار سرباز داوطلب فداکار بر صدهزار سرباز تسخیری و مزدور غلبه می‌کند و نمونه آن، مبارزات ویت‌کنگ‌ها در مقابل ارتش تسخیری ویتنام جنوبی و سربازان آمریکایی است، و نمونه دیگر آن پیروزی ارتش داوطلب الجزایر در برابر ارتش تسخیری

۱. انفال (۸): ۶۵.

فرانسه است.

و ثالثاً: اصحاب طالوت دارای رهبری لایق، عاقل و عالم بودند و نقش رهبری طالوت و فرماندهی ارتش در پیروزی نهایی چیزی است که احتیاجی به بیان ندارد و می‌توان گفت: شکیابی و سلحشوری جنگجویان داوطلب یک طرف و درایت و لیاقت رهبری طالوت هم یک طرف.

پس می‌توان گفت: از نظر مجاری عادی و طبیعی احتمال موقیت و پیروزی اصحاب طالوت بیش از پنجاه درصد بود.

و در چنین مواردی که مردمی از وطن خود رانده شده و از اموال و اولاد خود جدا گشته و از آزادی و استقلال محروم مانده، در معرض تهدید، تهاجم، اسارت، اضمحلال و هضم شدن در کام دیگران قرار دارند و از طرفی بیش از پنجاه درصد احتمال پیروزی برای آنان هست. در چنین حالی عاقلانه بلکه ضروری است که به مبارزة مسلحانه برخیزند و زندگی شرافتمندانه خود را باز یابند و از مرگ تدریجی نجات پیدا کنند.

امیر المؤمنین فرمود: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاةِكُمْ مَفْهُورٌ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ^۱ قاھرین».

اگر زندگی در تحت سیطره و قهر و غلبه دیگران باشد مشتمل بر نوعی مرگ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۱

است، در حالی که زندگی در پرتو پیروزی عزّ تمدنانه، حیاتی واقعی و سعادتمدنانه است.

در معنای «وَالْحِيَاةُ فِي مَوْتَكُمْ قَاهِرٌ» دو احتمال است:

۱. اگر کشته شوید این مرگ افتخار آمیز برای شما زندگی محسوب می‌شود و اگر زنده باشد ولی با حالت ذلت بماند در واقع این زندگی مرگ محسوب می‌شود، خلاصه اینکه مرگ با افتخار بهتر از زندگی با ذلت است.

ولی این احتمال با کلمه «قاهرین» سازگار نیست، زیرا اگر کشته شوند دیگر قهر و غلبه بر دشمن معنی ندارد بلکه سالبه به انتفاء موضوع است.

۲. احتمال دوم اینکه اگر با قدرت نظامی دشمن را بکویید و بر او غالب گردید این زندگی بالرزش و پر ثمر خواهد بود اگرچه در این راه کشته هم بدهید. پس کلمه «موتکم» به معنای این است که بعضی از شما در راه پیروزی نظامی کشته شوید. و معنای «فَالْمَوْتُ فِي حَيَوَتِكُمْ مَقْهُورُونَ» این است که اگر مغلوب دشمن شوید و تحت تسلط دشمن زندگی کنید به تدریج در کام دشمن هضم می‌شوید و دیگر امّتی نخواهید بود و صرفاً وجود بعضی از افراد تشکیل امّت نمی‌دهد بلکه آنها جزء امّت غالب خواهند گشت. پس معنای این جمله این است که حفظ موجودیت شما چون همراه زندگی با ذلت است در حکم مرگ محسوب خواهد شد.

و در کلمات قصار نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«بَقِيَةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَادًا وَأَكْثَرَ وَلَدًا»^۱ یعنی «آنان که از شمشیر می‌رهند، بیش از دیگران می‌مانند و صاحب فرزندان بیشتر می‌شوند».

نکته‌هایی که از این آیه استفاده می‌شود:

۱. ریاست روحانی و دینی مستقیماً در امور حکومت دخالت می‌کرده، بلکه می‌توان گفت: تمییز امور سیاسی و اداره مملکت همه به دست عالی ترین مقام روحانی یعنی همان پیغمبر خدا بوده است؛ زیرا در صورتی که فرمانده لشکر را پیغمبر وقت تعیین کند می‌توان گفت به حسب عادت سایر امور کشور هم به دست او بوده و دارایی، فرهنگ، کشاورزی، بهداشت، دادگستری و سایر امور اجتماعی مردم را یکسره همان مقام ریاست روحانی و پیغمبر بنی اسرائیل اداره می‌کرده است. پس در آن زمان سیاست از روحانیت جدا نبوده است.

۲. معلوم می‌شود جنگ دفاعی یک حق طبیعی و فطری است که بنی اسرائیل در جواب پیغمبر خود می‌گویند: ﴿وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنائِنَا﴾^۲ یعنی امتی که مورد تجاوز واقع شده واز دیار و ابناء خود رانده گشته است حق دارد با جنگ حق خود را بگیرد و این مطلب آن قدر واضح است

۱. نهج‌البلاغه، کلمه قصار ۸۴

۲. بقره (۲): ۲۴۶

که قضاوت درباره آن به وجودان و فطرت واگذار شده است.

چگونگی تابوت:

عن ابن عباس:

«انَّ آدَمَ نَزَلَ بِذَلِكَ التَّابُوتَ وَبِالرَّكْنِ وَبِلِغْنِيَّ اَنَّ التَّابُوتَ وَعَصَمُوسِيَّ فِي

بجيزة طبرية و أنهما يخرجان قبل يوم القيمة».١

وجوه و اقوال درباره سکینه:

١. عن علي عليه السلام ريح هفافة، لها وجه كوجه الانسان.٢

٢. عن علي عليه السلام ريح خجوج (اي شديدة) ولها رأسان.٣

٣. عن مجاهد لها رأس الهرة و جناحان و ذنب مثل ذنب الهرة.٤

٤. عن وهب بن منبه رئس هرة ميتة كانت اذا صرخت في التابوت بصراخ هر

ايقتو بالنصر و جاءهم الفتح.٥

٥. عن السدى طست من ذهب من الجنة كان يغسل فيها قلوب الأنبياء اعطتها

الله موسى عليه السلام وفيها وضع الالواح وكانت الالواح فيما بلغنا من در و ياقوت و

١. تفسير جامع البيان (طبرى)، جزء ٢، ص ٦٠٩ (چاپ قدیم).

٢. همان، ص ٦١١.

٣. همان.

٤. تفسير جامع البيان (طبرى)، جزء ٢، ص ٦١١ و ٦١٢.

٥. همان، ص ٦١٢.

۱۴۶ ■ پژوهش‌های قرآنی

زیر جد.^۱

۶. عن وہب روح من الله يتكلم اذا اختلفوا في شيءٍ تكلّم فاخبرهم ببيان ما
يريدون.^۲

۷. عن عطاء بن أبي رياح ما يعرفون من الآيات فيسكنون اليه.^۳

۸. عن الربيع الرّحمة.

۹. عن قتادة الواقار. ممکن است رحمت و وقار به همان معنای هفتم برگردد.

۱۰. عن ابن عباس دابةٌ قدر الهرلها عينان لها شعاع و كان اذا التقى الجماعان

اخراجت يديها و نظرت اليهم فيهزم الجيش من الرّعب.^۴

وجوه و اقوال درباره بقية:

۱. عن ابن عباس و السدّي و قتادة عصا موسى و رضاض الالوح.^۵

۲. عن الربيع عصا موسى و شيءٌ من التّوراة.^۶

۳. عن أبي صالح عصا موسى و عصا هرون و لوحان من التّوراة و المّن.

۴. عن عطيّة بن سعد عصا موسى و عصا هرون و ثياب موسى و ثياب هرون و

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. الدّالّ المشور، ج ۱، ص ۳۱۷.

۵. تفسير جامع البيان (طبرى)، ج ۲، ص ۶۱۴.

۶. همان.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۴۷

رضاض الالواح.^۱

۵. الثورى عن بعض العصا و النعلان.

۶. عن وهب بن منبه العصا و مدها.

۷. عن الضّحّاك القتال فى سبيل الله.^۲

۸. عن الكلبى عن الصالح عن ابن عباس رضاض الالواح و عصا موسى و

عمامة هارون و قباء هارون الذى كان فيه علامات الاسبات و كان فيه طست من

ذهب فيه صاع من من الجنة و كان ينظر عليه يعقوب.^۳

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۱۵.

۳. الدر المتنور، ج ۱، ص ۳۱۷.

تفسیر

«انعمت عليهم» در نگاه روائی

تفسیر «انعمت عليهم» در نگاه روایی

کتاب معانی الاخبار از صدوق:

حدثنا الحسن بن محمدبن سعيد الهاشمي قال: حدثنا فرات بن ابراهيم الكوفي
قال: حدثني عبيدين كثير قال: حدثني محمدبن مروان قال: حدثنا عبيدين
يعيني بن مهران العطار قال: حدثنا محمدبن الحسين عن أبيه عن جده قال: قال
رسول الله ﷺ في قول الله عز وجل: ﴿صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ قال: شيعة على عائلاً الذين انعمت عليهم بولاية على بن أبي

طالب ﷺ لَمْ يُغَضِّبْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يَضْلُّوا.^۱

فیش برداشتی از این حدیث در رابطه با آیه «صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۲ چنین است: «ولایت علی ﷺ نعمت و شیعیان آن حضرت ب Roxوردار از نعمت خدا».

برای پذیرفتن مضمون این روایت باید به دو چیز توجه کنیم: یکی اینکه آیا مضمون این روایت با توجه به مدلول آیه قابل قبول است یا نه؟ و دیگر اینکه حدیثی که به آن استدلال شده است سند معتبری دارد یا نه؟

اما مطلب اول:

مدلول روایت این است که ولایت علی ﷺ نعمت خداست یعنی یک مصدق از نعمت است که در آئه مورد بحث به آن توجه شده است و این معنی فی حَدْ نفسمه قابل قبول است، زیرا این روایت نمی‌خواهد نعمت مورد توجه آیه را منحصر کند به ولایت علی ﷺ و بنابراین با مدلول آیه سازگار است.

و نیز جزء دوم روایت که می‌گوید: «شیعیان علی ﷺ ب Roxوردار از نعمت خدا هستند» قابل قبول است، زیرا «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را بیان می‌کند، پس هر دو جزء فیش قابل قبول خواهد بود.

اما مطلب دوم:

۱. معانی الاخبار، ص ۳۶، حدیث ۸، چاپ مکتبة الصدوق.

آیا سند حدیث مورد استناد معتبر است یا نه؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است راویان موجود در سند حدیث یک‌یک مورد بررسی واقع شوند. مجموعاً راویان موجود در سند این حدیث هشت نفر هستند که اسامی آنان به قرار ذیل است:

۱. الحسن بن محمدبن سعید الهاشمي.
۲. فرات بن ابراهيم.
۳. عبیدبن کثیر.
۴. محمدبن مروان.
۵. عبیدبن یحیی بن مهران العطار.
۶. محمدبن الحسین بن علی بن الحسین.
۷. عن ابیه.

۸ عن جده قال: قال رسول الله ﷺ .

الف الحسن بن محمدبن سعید الهاشمي. قال المامقاني:

لم اقف فيه الا على قول الصدوق في الباب ۲۶ من العيون: حدثنا الحسن

محمدبن سعید الهاشمي الكوفى (بالковفه) سنة ۳۵۴

ولي در رجال^۱ در فرات بن ابراهيم مى گويد:

۱. ج، ۲، حرف الفاء ، ص ۳.

«وَقَدْ أَكْثَرُ الصَّدُوقِ فِي كِتَابِ الرِّوَايَةِ عَنْهُ بِوَاسْطَةِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَاشَمِيِّ» انتهى.

معلوم می‌شود مرحوم مامقانی بعداً به اکثار روایت صدوق از حسن بن محمد بن سعید الهاشمی برخورد کرده است که وقتی به حرف الفاء رجال رسیده است موارد زیادی را که صدوق از شخص مزبور روایت می‌کند دیده بوده است.^۱

اقول: روی عنہ الصدوق^۲ فی معانی الاخبار من «باب معنی الصراط». و مجموعاً حسن بن محمد بن الهاشمی مجھول است و از نظر وثاقت و عدم وثاقت درباره او چیزی نمی‌توان گفت و فقط نقل مرحوم صدوق از او دلیل وثاقت او نمی‌شود.

ب فرات بن ابراهیم. این شخص در رجال شیخ و فهرست او و در رجال نجاشی و رجال کشی ذکر نشده است، بنابراین مجھول است و اینکه مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«اینکه صدوق و شیخ حَرَ عَامِلِی و فاضل مجلسی از او نقل حدیث کرده‌اند وی را در اعلیٰ درجات حُسْن قرار می‌دهد» قابل قبول نیست و اینکه در فهرست

۱. مامقانی، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. حدیث ۷ او ۸، ص ۲۶.

رجال مامقانی:^۱

«غَنِيٌّ عَنِ التَّوْثِيقِ» نیز قابل قبول نیست، زیرا صرف نقل بزرگان از کسی دلیل وثاقت او نخواهد بود بلکه چون در کتاب تفسیرش از دو نفر دور غگو فراوان حدیث نقل می‌کند دلیل است که فرات در نقل روایات مشرب اعمی داشته و در حد بالایی بی توجه به اینکه منقول عنہ چه کسی است و آن دو نفر یکی جعفر بن محمد بن مالک الفزاری است که از رجال نوادر الحکمة استثناء شده است و دیگری عُبید بن کثیر کوفی است.

ج عُبید بن کثیر. این شخص را کذاب و جعل کننده حدیث خوانده‌اند. نجاشی درباره او می‌گوید:

«طعن اصحابنا عليه و ذكر ما أنه يضع الحديث، له كتاب يعرف به كتاب التخريج في بنى الشيبان و أكثره موضوع مزخرف، وال الصحيح منه قليل، رواه أبو عبدالله بن عياش و له كتاب الفضائل و كتاب المعرفة توفى عبيد في شهر رمضان سنة ٤٩٢».^۲

ابن الغضائري نیز درباره او می‌گوید:

«عَبِيدُ بْنُ كَثِيرٍ كَانَ يَضْعِفُ الْحَدِيثَ مَجَاهِرًا وَ لَا يَحْتَشِمُ الْكَذَبَ الْصَّرَاحَ وَ امْرَهُ

۱. سند حدیث ۸، صفحه ۳۶ معانی الاخبار.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۵، طبع مرکز نشر کتاب.

مشهور».^۱

اقول:

یکی از حدیث‌های جعلی عبیدبن کثیر این است:

«قال فرات: حدثنی عبیدبن کثیر معنعاً امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام
قال: خلقت الارض لسبعة بهم يرزقون و بهم ينصرون و بهم يُمطرون: عبدالله بن
مسعود و ابوذر و عمّاربن یاسر و سلمان الفارسی و المقدادبن الاسود و خذیفه و
انا امامهم السابع... هؤلاء الذين صلوا على فاطمه الرّهاء»^۲

د محمدبن مروان. در رجال مامقانی پنج محمدبن مروان در طبقه شیوخ
 Ubayd ibn Kharbah نقل می‌کند:

یکی محمدبن مروان الجلاّب از اصحاب امام هادی علیهم السلام که ثقه است و
دیگری محمدبن مروان الخطاب از اصحاب امام هادی علیهم السلام که مجھول است و
سومی محمدبن مروان الانباری که مجھول است و چهارمی محمدبن مروان
حنّاط یا خیاط که ثقه است و مامقانی می‌گوید: شیخ طوسی او را در رجال از
اصحاب امام هادی علیهم السلام شمرده است ولی ما او را در رجال شیخ نیافتیم. قاموس
الرجال هم می‌گوید: ما او را نیافتیم، و پنجمی محمد بن مروان بن زیاد الغزالی که

۱. مجمع الرجال فہمائی، ج ۴، ص ۱۱۶.

۲. تفسیر فرات، ص ۱۲۵.

بروی عن الحسن بن محبوب.^۱

محمد بن مروان واقع در سند حدیث مورد بحث چون مردّ بین ثقه و

مجھول است در حکم مجھول محسوب می‌شود.

ه عبید بن یحیی بن مهران العطار، این شخص در رجال مامقانی نیست جامع

الرواة می‌گوید:

او از محمدبن الحسین العلوی روایت می‌کند و او عن ابیه عن جدّه عن

علی علیّا.^۲

و محمدبن الحسین. این شخص محمدبن الحسین بن علی بن الحسین (زین

العابدین) علیّا است یعنی نوّه امام سجاد و سبط آن حضرت که وفاتش در سال

صد و هشتاد و یک در شصت و هفت سالگی بوده است و مامقانی می‌گوید: ما

اطلاعی از وضع و حال او نداریم.^۳

ز عن ابیه» الحسین بن علی بن الحسین فرزند امام سجاد علیّا است که در سال

صد و پنجاه و هفت وفات کرده و در بقیع دفن شده است و او عّم امام صادق علیّا

بوده و شیخ مفید درباره او گفته است:

«کان ورعًا فاضلاً روى حديثاً كثيراً عن ابيه و عمته فاطمه بنت الحسين علیّا و

۱. رجال مامقانی، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳. رجال مامقانی، ج ۳، ص ۱۰۸.

۱۵۶ ■ پژوهش‌های قرآنی

اخیه ابی جعفر علیه السلام .^۱

ح - عن جدّه» علی بن الحسین علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام آخرین راوی این حدیث است که او از رسول

خدا علیه السلام روایت می‌کند.

از روایان این حدیث پنج نفرشان مجھول هستند یعنی حسن بن محمد بن سعید هاشمی، فرات بن ابراهیم، محمد بن مروان، عبید بن یحیی، محمد بن الحسین. و یکی از آنان کذاب و جعل‌کننده حدیث است یعنی عبید بن کثیر که سومین راوی حدیث بعد از صدقه است و راوی هفتم حدیث مزبور یعنی الحسین بن علی بن الحسین به نقل شیخ مفید باورع و فاضل و راوی روایات بسیاری از پدر و عمّه‌اش فاطمه بنت الحسین علیه السلام است و راوی آخر آن حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است که نیازی به توصیف ندارد و چون افراد مجھول و دور غگو در سند حدیث وجود دارند و از طرفی نتیجه، تابع احسن مقدمتین است باید گفت: سند این حدیث بی اعتبار است اگرچه متن آن مقبول و معقول می‌باشد.

۱. مامقانی ج ۱، ص ۳۳۷.

تفسیر «الم» در نگاه روایی

معانی الاخبار:

حدثنا احمد بن زيد بن جعفر الهمданى رضى الله عنه: قال: حدثنا على بن ابراهيم عن ابيه عن يحيى بن ابي عمران عن يونس بن عبد الرحمن عن سعدان عن ابى بصير عن ابى عبدالله عائلا قال: ﴿الْم﴾ هو حرف من حروف اسم الله الاعظى المقطع فى القرآن الذى يؤلفه النبى ﷺ و الامام فادعا به اجيب، ذلک

الْكِتَابُ لَا رَيْبٌ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ قال: بيان لشيعتنا (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ من القرآن يتلون.^۱

تذکر لازم:

این حدیث در تفسیر قمی،^۲ تفسیر عیاشی،^۳ نیر آمده است ولی در هر یک از این دو کتاب طور دیگری است که این اختلاف فاحش در یک حدیث به سه گونه در سه منبع قابل توجه است.

بررسی رجال سند:

در اینجا درباره یحیی بن ابی عمران و سعدان بن مسلم بحث می‌کنیم چون بقیه رجال سند قابل اعتماد هستند و نیازی به بحث درباره آنان نیست.

یحیی بن ابی عمران:

معجم رجال الحديث^۴ می‌گوید:

یحیی بن ابی عمران چون در سند حدیثی که در تفسیر علی بن ابراهیم است واقع شده است ثقه محسوب می‌شود چون مبنای ما توثیق عمومی همه راویان

۱. معانی الاخبار، ص ۲۳، حدیث ۲.

۲. ج ۱، ص ۳۰

۳. ج ۱، ص ۲۵ - ۲۶.

۴. ج ۲۰، ص ۲۶

موجود در حدیث‌های کتاب مزبور است که این توثیق عمومی را علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش کرده است.

ولی این مبنی را ماقبول نداریم چون اولاً مقدمه تفسیر قمی از علی بن ابراهیم نیست و ثانیاً از عبارت موجود در مقدمه توثیق عمومی همه رجال موجود در سندهای اخبار این کتاب فهمیده نمی‌شود.

نظر تنقیح المقال:

مرحوم مامقانی^۱ می‌گوید: به دو دلیل یحیی بن ابی عمران قابل اعتماد است:

دلیل اول:

دلیل اول اینکه در نامه‌ای که امام رضا^{علیه السلام} درباره لعن احمد بن سابق به او و اصحابش نوشته است خطاب به او کرده است و نیز او و اصحابش را در دعا شریک کرده که فرموده است: «عافانا الله و ایانا».^۲

این دلیل، صحیح نیست؛ زیرا خطاب امام به او و اصحابش و نیز شریک کردن آنان را در دعا دلالتی بر وثاقت یحیی بن ابی عمران نمی‌کند.

علاوه بر این، سه نفر از روایان این نقل یعنی نصر بن صباح، اسحاق بن محمد بصری، محمد بن عبدالله بن مهران ضعیف هستند و محمد بن عبدالله بن مهران به

۱. ج ۳ رجال، ص ۲۰۸.

۲. رجال کشی، ص ۵۵۲ شماره ۱۰۴۳.

قول کَشْی غالی است و به قول شیخ طوسی در (لم) و (د) ضعیف و در (دی)
ضعیف و مرمیّ به غلوّ و به قول نجاشی غالی و کذاب و فاسد المذهب و به قول
ابن الغضائیری: ضعیف و غالی و کذاب است و او همان‌کسی است که کتابی در
مناقب ابی الخطاب نوشته است.^۱

و احتمال می‌رود این غالی کذاب طرفدار ابی الخطاب داستان نامه امام
رضاعلیاً به یحیی بن ابی عمران و اصحاب او را در لعن احمد بن سابق جعل کرده
باشد. بنابراین به نقل چنین غالی کذابی نمی‌توان اعتماد کرد.

و عجیب است که مرحوم مامقانی توجه به کذاب بودن روای این نقل نکرده
و به نقل او استناد می‌کند! ضمناً خود ایشان^۲ می‌گوید: این روایت به علت ضعف
سنده حجّت نیست.

دلیل دوم:

دلیل دوم بر اعتبار یحیی بن ابی عمران به قول مرحوم مامقانی این است که
نامه امام جوادعلیاً به ابراهیم بن محمد درباره یحیی بن ابی عمران که در بصائر
الدرجات^۳ آمده است، دلالت می‌کند که یحیی وکیل امام محمد تقی جوادعلیاً
بوده و وکالت امام مرتبه‌ای فوق عدالت است و عبارت نامه امام این است: «قم

۱. مجمع الرجال، ج ۵، ص ۲۴۹-۲۵۰.

۲. ج ۱، ص.

۳. ص ۲۸۲، شماره ۲.

بماکان یقون به او نحو هذا من الامر قال و معنای آن این است که ابراهیم بن محمد قیام کند به همان کاری که یحیی بن ابی عمران می‌کرده است یعنی وکالت امام و انجام کارهایی که وکیل انجام می‌دهد.^۱

ولی این دلیل دوم نیز ناتمام است؛ زیرا اولاً عبارت مزبور صریحاً دلالت بر وکالت یحیی بن ابی عمران از طرف امام جواد نمی‌کند و ثانیاً همان طور که معجم الرّجال الحدیث می‌گوید:

وکالت امام دلیل بر وثاقت وکیل نمی‌شود به طوری که وکیل عادی محسوب شود و بتوان او را شاهد طلاق و امام جماعت قرار داد، بنابراین یحیی بن ابی عمران مجھول است و حدیثی که او نقل می‌کند حجّت نیست و باید دلیل دیگری آن را تأیید کند.^۲

سعدان بن مسلم: معجم رجال الحدیث^۳ می‌گوید: «سعدان بن مسلم در کامل الزّیارات در سند حدیث ۱۳ از باب ۷۹ واقع شده است و نیز در سند حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ واقع شده است. مبنای معجم رجال الحدیث این است که رجال اسناد کامل الزّیارات از طرف ابن قولویه مؤلف کتاب توثیق عمومی شده‌اند و نیز رجال اسناد تفسیر علی بن

۱. رجال مامقانی، ج^۳ ص^{۳۰۸}.

۲. ج^{۲۰}، ص^{۲۶}.

۳. ج^۸ ص^{۱۰۰}.

ابراهیم از طرف مؤلف توثیق عمومی شده‌اند.

اقول: در جای خود گفته‌ایم که این مبنای معجم رجال الحديث در مورد

رجال اسناد دو کتاب مزبور مورد قبول نیست.

نظر تنقیح المقال:

مرحوم مامقانی^۱ می‌گوید: وحید بهبهانی گفته است: چون سعدان بن مسلم

دارای اصل است و چون اصل او را جماعتی از بزرگان محدثین نقل کرده‌اند و

چون او کثیر الرّوایه است و چون اصحاب به اکثر روایات او عمل می‌کنند به این

دلایل باید گفت: او ثقه است، آنگاه مامقانی نظر وحید را تأیید می‌کند.

اقول: دارا بودن اصل، دلیل بر وثاقت نیست؛ زیرا ابوالجارود هم اصل دارد

در حالی که مرحوم مامقانی او را تضعیف می‌کند و می‌گوید: «هو مذموم اشدَ

الذم» و نیز نقل کردن جماعتی از بزرگان محدثین اصل او را و روایات او را دلیل

وثاقت او نمی‌شود؛ زیرا محدثان بزرگ از قبیل احمد بن محمد بن عیسی و

صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن خالد برتری و علی بن حاتم قزوینی و عیاشی

و کشی و محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمة و ابن ابی عمر بغدادی

و کلینی و صدوق و دیگران از روایان ضعیف نقل حدیث می‌کنند و از

۱. جلد ۲ تنقیح المقال، ص ۲۳.

۱۶۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

این جاست که سید بحرالعلوم^۱ می‌فرماید: «ان الاجلاء كثیراً ما يررون عن الصّعاء». و نیز کثیر الرّوایه بودن دلیل بر وثاقت نمی‌شود و گرنه باید ابوهریره و عایشه ثقه باشند. و نیز عمل کردن فقهاء به اکثر روایات سعدان بن مسلم دلیل بر وثاقت او نیست؛ زیرا فقهاء به حدیث ضعیف اگر با ادلهٔ دیگری تأیید شود عمل می‌کنند.

نتیجهٔ بحث:

نتیجهٔ بحث این شد که سعدان بن مسلم از نظر ما مجھول است و حدیثی که او نقل کند حجّت نیست چنان که یحییٰ بن ابی عمران نیز مجھول است. بنابراین حدیث «معانی الاخبار» که می‌گوید:

﴿الْمُ هُوَ حُرْفٌ مِنْ حُرُوفِ اسْمِ اللَّهِ الْاعْظَمِ الَّذِي يُوَلَّهُ النَّبِيُّ وَ الْإِمَامُ فَإِذَا دَعَا بِهِ أُجِيبٌ﴾ قابل اعتماد و استناد نیست.

مضمون این حدیث در منابع عامه:

الدّر المنشور^۲ می‌گوید:

«واخرج ابن جريج^۳ عن ابن مسعود في قوله ﴿الْمُ﴾ قال: «هو اسم الله الاعظم»

۱. الفوائد الرجالية، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲. ج ۱، ص ۲۲.

۳. عبد الملک بن عبدالعزيز بن جريج الأموي مولاهم ابوالوليد و ابوخالد المکّي اصله رومی پروری عن هشام بن عروة... و جعفر الصادق، هو اول من صنف الكتب او در سال ۸۰ متوالد شد و در سال ۱۴۹ یا ۱۵۰ وفات کرد قال الواقدي: حدثنا عبد الرحمن بن ابی الزناد قال: شهدت ابن جريج

و نیز می‌گوید: «خرج ابن المنذر عن عامر انه سئل عن فواتح السّور نحو ﴿الْم و
المر﴾ قال: «هى اسماء الله مقطّعة الهجاء فإذا وصلتها كانت اسمًا من
اسماء الله».^۱

اقول: احتمال دارد اصل مطلب در منابع و السنّة عامّه در رابطه با فواتح سور
بوده است و آنچه در حدیث «معانی الاخبار» آمده است که «الْم هو حرف من
حروف اسم الله الاعظم المقطع في القرآن ...» از همان منبع عامّه توسط افرادی
مثل سعدان بن مسلم گرفته شده و به این صورت در آمده باشد و عبارت: «الذى
يؤلّفه النبي و الامام فإذا دعا به أجيبي» به آن اضافه شده باشد چون عبارتی که
سعدان بن مسلم نقل کرده است خیلی شبیه است به عباراتی که ابن جریح از ابن
مسعود، ابن المنذر از عامر^۲ نقل کرده‌اند.

معانی الاخبار:

خبرنا ابوالحسن محمدبن هارون الرّنجانی. این سند در اکمال الدین

جاء الى هشام بن عروه فقال: يا ابا المنذر الصحيفه التي اعطيتها فلاناً هي من حدیثک؟ قال: نعم،
قال الواقدی: فسمعت ابن جریح بعد ذلك يقول: حدثنا هشام ما لا أحصی... (تهذیب التهذیب
ابن حجر عسقلانی، ج ۶ ص ۴۰۲ تا ۴۰۵).
۱. الدر المنشور، ج ۱، ص ۲۲.

۲. عامر بن شراحيل بن عبد، قيل: عامر بن عبدالله بن شراحيل الشعبي الحميري ابو عمرو الكوفي
من شعب همدان روی عن كثير من الصحابة والتابعين وقال ابن معين: قضى الشعبي لعمرين
عبدالعزيز ولد سنة ۱۹ و مات على اختلاف الاقوال بين ۱۰۳ الى ۱۰۹ و كان فيه دعابة (تهذیب
التهذیب، ج ۵ ص ۶۵ تا ۶۹).

۱۶۶ ■ پژوهش‌های قرآنی

صدقه^۱ تا سفیان ثوری وجود دارد و در آنجا عبدالله بن محمدبن اسماء به جای عبدالله بن اسماء ذکر شده است: فيما كتب إلى عليٍّ يدي عليٍّ بن احمد البغدادي الوراق قال: حدثنا معاذبن المثنى العنبرى قال: حدثنا عبدالله بن اسماء قال: حدثنا جويرية عن سفيان بن السعيد الثوري قال: قلت لجعفر بن محمدبن عليٍّ بن الحسين بن عليٍّ بن ابي طالب^{عليهم السلام} يا ابن رسول الله! ما معنی قول الله عز وجلَّ ﴿الْمُ وَ ﴿الْمُص﴾).^۲ و الحديث طويل.

رجال سند:

۱. محمدبن هارون الرنجانی. این شخص را در کتاب‌های رجال عامه و خاصه نیافتیم.

۲. عليٍّ بن احمد البغدادي. این شخص را نیز نیافتیم.

۳. معاذبن المثنى العنبرى.

۴. عبدالله اسماء. این همان عبدالله بن محمدبن اسماء الضبعی البصری پسر برادر جويریه است و از عم خودش جويریه روایت می‌کند، بخاری و مسلم از او روایت می‌کنند، در سال دویست و سی و یک هجری وفات کرده و شرح حالش در تهذیب التهذیب،^۳ آمده است و او را ستوده‌اند. و بخاری از او بیست

۱. ص ۵۵۲.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۲، حدیث ۱.

۳. ج ۵، ص ۵ به بعد.

و دو حديث و مسلم هفده حديث از او نقل کرده‌اند.^۱

۵. جویریة. این شخص جُویریة بن اسماء بن عُبید الصّبّعی البصّری است که از مالک بن انس که از اقران او است نقل حديث می‌کند و پسر برادرش عبدالله بن محمد بن اسماء از او روایت می‌کند. او را توثیق کرده‌اند و وفات او را در سال هفده هجری نوشته‌اند.^۲

۶. سفیان بن سعید ثوری. این همان سفیان ثوری عالم متزهّدی است که با امام هادی علیه السلام درباره لباس فاخر امام علیه السلام بحث متزهّدانه داشت، وفات او در سال صدوشصت هجری در بصره بوده است و تاریخ بغداد^۳ سال صدوشصت و یک گفته است و قول دیگر^۴ سال صدوشصت و دو گفته است. شرح حال مفصلی از او در تهذیب التهذیب^۵ آمده است. او را در حَدَّ اغراق ستوده‌اند ولی با این وصف، ابن معین درباره او گفته است: «مُرْسَلَاتِه شَبَهُ الرِّيحِ» و ابن المبارک درباره او گفته است: «حدّث سفیان بحدث فجئته وهو يدلّسه و فلماً رأني استحیي و قال: نرويه عنك».

گفته‌اند سفیان ثوری سی هزار حديث نقل کرده است و قال الولید بن مسلم

۱. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۳. ج ۹، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۴. ص ۱۷۲.

۵. ج ۴، ص ۱۱۱ به بعد.

رأيته بمكّه يُستفتى و لما يخطّ وجهه بعده.^۱

درباره سفیان ثوری گفته‌اند: «لولا الشورى لمات الورع» اوزاعی گفته است:

«لو قيل لى: اختر لهذه الْأَمْمَةِ، ما اخترت الاَّ سفيان الثُّورِيَّ» و نيز اوزاعی می‌گوید:

«كنتُ أقول فيمن ضحك في الصلة قولاً لا ادرى كيف هو؟ فلما لقيت سفيان

الثورى فسألته فقال لى: يعيد الوضوء و يعيد الصلة فأخذت به». ^۲

وقال يحيى بن سعيد: «سفيان فوق مالك في كلّ شئ يعني في الحديث وفي

الفقه وفي الرّهاد» وقال شعبه و ابن عبينه: «سفيان الثورى امير المؤمنين

في الحديث». ^۳

وضع سُفیان ثوری نزد شیعه:

سفیان ثوری نزد علمای شیعه قابل اعتماد نیست، مرحوم مامقانی^۴ روایاتی

در ذمّ او از کافی و رجال کشی می‌آورد و در پایان می‌گوید:

«و قد نقلنا الخبر الاخير بطوله ليتبين عندك امران: احدهما ان سفيان الثورى

كذاب خبيث مدليس معاند يهودي قد آثر دنياه علي آخرته علي علم منه بذلك

بنص الصادق علیه السلام». ^۵

۱. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۱۵.

۲. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۶۲.

۳. ج ۹، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۴. جلد ۲ تحقیق المقال ۳۷ و ۳۸.

بنابراین ما بحث زائدی در بی اعتباری نقل‌های سفیان ثوری نداریم و حدیث او را ضعیف می‌دانیم.

گفته‌ها یا بافته‌های سفیان ثوری:

سفیان ثوری در حدیثی که قبلًا سند آن را آوردیم مطالبی را در تفسیر فواتح سور به امام صادق عائیل نسبت می‌دهد که باور کردن آنها خیلی ساده لوحی لازم دارد و خلاصه آن مطالب از این قرار است:

۱. همه فواتح سور را که مجموعاً ۱۴ عدد است آورده است بدین صورت:
 ﴿الْم﴾، ﴿الْمَص﴾، ﴿الْر﴾، ﴿الْمَر﴾، ﴿كَهْيَعْص﴾، ﴿طَه﴾، ﴿طَس﴾، ﴿طَسْم﴾،
 ﴿يَس﴾، ﴿ص﴾، ﴿حَم﴾، ﴿حَمْعُسْق﴾، ﴿ق﴾، ﴿ن﴾ اینها همه فواتحی است که در قرآن^۱ است تا اینجا اشکالی در بین نیست.

۲. سفیان ثوری برای «الْم» که در بقره است معنایی غیر آنچه برای «الْم» آل عمران گفته آورده است در حالی که در چهار سوره دیگر «الْم» هست که معنای جداگانه‌ای برای آنها نیاورده و نیز برای هر یکی از فواتح تکراری دیگر

۱. مخفی نماند که؟! الْم؟ در اول شش سوره آمده است یعنی بقره و آل عمران و عنکبوت و روم و لقمان و سجده و؟! ال؟ در پنج سوره آمده است یعنی یونس و هود و ابراهیم و حجر و؟! حم؟ در شش سوره آمده است یعنی مؤمن و فصلت و زخرف و دخان و جاثیه و احقاف. و؟! طسم؟ در دو سوره آمده است یعنی شعراء و قصص.
 بنابراین فواتح در اول نوزده سوره آمده و تعداد فواتح تکراری چهار عدد است:؟! الْم؟ و؟! ال؟ و؟! حم؟ و؟! طسم؟ و فواتح غیر تکراری در ده سوره آمده است و مجموعاً بیست و نه سوره در قرآن دارای فواتح است.

تفسیر جدایاورده بلکه برای همه آنها یک تفسیر آورده است، اگر هر یک از فواتح تکراری معنای خاصی دارد باید برای هر یک از آنها معنای خاص آن را بیاورد و اگر هر یک از فواتح تکراری معنای خاصی ندارد باید برای «الْمَ» در بقره و «الْمَ» در آل عمران یک تفسیر بیاورد نه دو تفسیر در حالی که «الْمَ» در بقره را «اَنَّ اللَّهَ الْمَلِكُ» تفسیر کرده است و «الْمَ» در آل عمران را «اَنَّ اللَّهَ الْمَجِيدُ». این دوگانگی که در گفته‌های سفیان هست که در مورد بعضی از فواتح تکراری معنای خاصی برای هر یک آورده و در بقیه فواتح تکراری چنین نکرده است، نقطه ضعفی برای گفته‌های او محسوب می‌شود.

۲. برای «ص» معنای رمزی ذکر نکرده بلکه گفته است: «ص» چشم‌های که از زیر عرش بیرون می‌آید که رسول خدا ﷺ در شب معراج از آن چشم‌های وضوء گرفت و جبرئیل روزی یک بار در آن چشم‌های فرو می‌رود و بیرون می‌آید و بال‌های خود را می‌تکاند و خدا به عدد قطرات آبی که از بال‌های جبرئیل می‌ریزد فرشته خلق می‌کند تا قیامت تسییع و تقدیس و تکبیر و تحمید خدا اکنند. و نیز برای «ق» تفسیر رمزی نیاورده بلکه گفته است «ق» کوهی است که محیط به زمین است و رنگ سبز آسمان از آن کوه است.

و نیز برای «ن» تفسیر رمزی نیاورده بلکه گفته است «ن» نهری است در بهشت که خدا به آن گفت: جامد شو و آن نهر جامد شد و به صورت مداد در آمد

آنگاه خدا به قلم گفت: بنویس و قلم در لوح محفوظ نوشت آنچه را که در گذشته واقع شده و آنچه را که در آینده تاروز قیامت واقع خواهد شد و سه سطر بعد می‌گوید: «ن» فرشته‌ای است که مطالب را به قلم می‌رساند و قلم به لوح می‌رساند و لوح به اسرافیل و اسرافیل به میکایل و میکایل به جبرئیل و جبرئیل به پیامبران می‌رساند و هر یک از قلم و لوح نیز فرشته‌اند.

خردمدان بیندیشند که مقصود سفیان ثوری از این گفته‌ها چیست؟ «ص» چشم‌های است که از زیر عرش بیرون می‌آید یعنی چه؟ و رسول خدا ﷺ از آن چشم‌هه وضعه گرفت چه مفهومی دارد؟ آیا آن حضرت در شب معراج احتیاج به تجدید وضعه پیدا کرده بود؟ و جبرئیل هر روز یک بار در آن چشم‌ه شنا می‌کند یعنی چه؟ و «ق» کوهی است محیط به زمین یعنی چه؟ و رنگ سبز آسمان از آن کوهی است چه معنایی دارد؟ و «ن» نهری است در بهشت یعنی چه؟ و آن نهر جامد شد و به صورت مداد در آمد چه معنی دارد؟ و دوباره سرسطر بعد «ن» را به معنای فرشته تفسیر کردن چگونه توجیه می‌شود؟ چرا یک بار «ن» را به نهری در بهشت تفسیر می‌کند و بلا فاصله «ن» را به معنای فرشته می‌داند؟! پاسخ اینها را باید سفیان ثوری دروغ پرداز بدسابقه بدهد که هرگز نمی‌تواند بدهد؛ زیرا باقتن این ترهات هیچ‌گونه تفسیر و توجیه منطقی ندارد و با افکار مالیخولیابی بیشتر همخوانی دارد.

مصيبت بدتر:

مصيبت بدتر اينکه او می‌گويد: امام صادق علیه السلام به من گفت: اگر تو را لائق و نمى‌دانستم اين مطالب را برايت نمی‌گفتم! بدین گونه هم خودش را فردی لائق و مورد علاقه امام صادق علیه السلام و شايسته رموز علمي معرفى مى‌كند و هم برای ترويج مهملات خود آنها را به يك امام محبوب و بزرگ نسبت مى‌دهد و بر آن تأكيد مى‌گذارد.

بدتر از همه اينکه خيالبافی‌ها را به قرآن پيوند مى‌دهد و به عنوان تفسير قرآن از زبان امام صادق علیه السلام نقل مى‌كند و مثلاً می‌گويد: «ق» کوهی است که بر زمين احاطه دارد و رنگ سبز آسمان از آن کوه است و مهملات دیگری که قبلًا اشاره شد.

در تفسير قرطبي در تفسير «ق» می‌گويد:

«قال ابن زيد و عكرمة و ضحاك: هُوَ جبلٌ محيطٌ بالارضِ مِنْ زَمْرَدٍ. حضراء احضرت السّماء منها...». ^۱

ممکن است سفيان ثوري قول اين مفسران را به دروغ به امام صادق علیه السلام نسبت داده باشد که آن حضرت فرموده است: «ق» کوهی است ^۲ محيط بر زمين

۱. ج ۱۷، ص ۲.

۲. احتمالاً افسانه کوه قاف از همین گفته سفيان ثوري سرچشمه مى‌گيرد، فرهنگ معین می‌گويد: قاف کوهی است افسانه‌ای که نام آن در قرآن آمده و مفسران آن را کوهی مى‌دانند محيط بر زمين و

که رنگ سبز آسمان از آن است.

خلاصه: افرادی مثل سفیان ثوری با خیال‌بافی و افسانه‌سازی و تفسیر کردن آیات قرآن به گونه ماورائی و نامعقول و نسبت دادن بافت‌های خود را به امام صادق علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام یک فرهنگ غیر اصیل و افسانه‌ای و ماورائی صوفیانه و خیال پردازانه را وارد محیط اسلام و تفسیر قرآن کردند و فکر و وقت گروهی از طلاب علوم را در جو اسلامی در مسیر خیال‌گرایی و تلفیق مطالب نامعقول و بی‌دلیل هدر کردند. فکر و وقتی که باید در پرتو هدایت قرآن کریم در راه کشف رموز علمی و استخراج قوانین طبیعت و پیشبرد فرهنگ حقیقت طلبی و به دست آوردن فرمول‌های علمی در همه رشته‌های مورد نیاز بشر مصرف گردد.

نتیجه بحث:

نتیجه بحث این شد که حدیث سفیان ثوری که می‌گوید: معنای «الم» در اوّل سوره بقره «أَنَّا اللَّهُ الْمَلِكُ» است سندش ضعیف است و با ملاحظه همه متن آن روشن می‌شود که متنی سست و خیال بافانه و غیر قابل قبول دارد و نمی‌توان

گویند از زبرجد سبز است و سبزی آسمان از رنگ او است و آن اصل و اساس همه کوههای زمین است و بعضی گفته‌اند: فاصله این کوه تا آسمان به مقدار قامت آدمی است و برخی دیگر آسمان را بآن منطبق می‌دانند و زمرة‌ای گمان کرده‌اند که در پس آن عوالم و خلایقی اند که تعداد آنها را جز خدای تعالی نمی‌دانند و آفتاب از این کوه طلوع و غروب می‌کنند... (فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۴۳۲).

به آن اعتماد کرد.^۱

ولی توجه به این نکته لازم است که برای پی‌بردن به صحّت و سقم حدیث باید همه متن آن مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد نه جزء کوچکی از آن.

روضه الکافی :

عَلَى بنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلَى بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلَى بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «... وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿قُلْ لَوْ
أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقْضَى الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ﴾^۲ قَالَ: لَوْاتَّيْ امْرَتُ أَن
أَعْلَمَكُمُ الَّذِي أَخْفَيْتُمْ فِي صُدُورِكُمْ مِنْ اسْتَعْجَالِكُمْ بِمَوْتِي لِتَظَلَّمُوا أَهْلَ بَيْتِي مِنْ
بَعْدِي فَكَانَ مِثْلُكُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿كَمَثَلِ الَّذِي أَشْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا
حَوْلَهُ﴾ قَوْلٌ: أَضَاءَتِ الْأَرْضَ بِنُورِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا تَضَيَّئَ الشَّمْسُ وَ قَوْلُهُ
عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ذَاهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ يَعْنِي قَبْضُ
مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ظَهَرَتِ الظُّلْمَةِ فَلَمْ يَبْصُرُوا أَفْضَلَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَ إِنْ
تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُنْصَرُونَ﴾^۳.^۴

۱. متن کامل حدیث مزبور در معانی الاخبار صدوق، ص ۲۲ آمده است و تفسیر البرهان ج ۱، ص ۵۴، حدیث ۸ و نیز نور الثقلین حویزی ج ۱، ص ۲۲ حدیث ۴ جزء کوچکی از حدیث را که مربوط به ﴿ال۰﴾ بوده است ذکر کرده‌اند.

۲. انعام (۶): ۵۸.

۳. اعراف (۷): ۱۹۷.

۴. روضه کافی، ص ۳۷۹، حدیث ۵۷۴.

اقول:

آنچه نقل شد قسمتی از یک حدیث طولانی است که در سند آن افراد ضعیف و متهم به غلوّ و خیانت و دروغگویی وجود دارد.

علی بن العباس الحرازینی که روای دوم این حدیث است درباره او گفته‌اند:

«ضعیف است، متهم به غلوّ است، خبیث است، مذہبیش فاسد است». ^۱

و عمرو بن شمر بن یزید جعفی که راوی چهارم است به اتفاق علمای رجال، ضعیف و غیر قابل اعتماد و بی‌اعتبار است. ^۲

عمرو بن شمر که از جابرین یزید جعفی زیاد نقل حدیث می‌کند در اینجا طبق نقل مذبور این حدیث را از جابر جعفی نقل کرده است. علمای رجال می‌گویند افراد حدیث‌سازی به دروغ حدیث‌هایی را در کتاب‌های جابر جعفی وارد کرده‌اند و بعضی از علمای رجال آن حدیث دروغ را به عمرو بن شمر جعفی نسبت می‌دهند و می‌گویند: او آنها را وارد کتاب‌های جابر کرده و به دروغ نسبت به جابر جعفی داده است. ^۳

چون عَمرو بن شمر جعفی و جابرین یزید جعفی هر دو ساکن کوفه و هر دواز تیره جعفی بوده‌اند و کتاب‌های جابر جعفی در اختیار عَمرو بن شمر قرار داشته

۱. رجال مامقانی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. فهرست نجاشی، ص ۲۲۰.

است او می‌توانسته است حدیث‌هایی جعل کند و نسبت به جابر جعفی بدهد و در کتاب‌های جابر که آنها را رو نویس می‌کند وارد سازد و به دیگران منتقل نماید و نسل‌های بعد آن حدیث‌هارا به عنوان حدیث‌های جابر جعفی بشناسند.
علی بن العباس خُرازینی که در قرن سوم هجری می‌زیسته و صاحب قلم بوده و کتاب‌هایی تألیف کرده و از طرفی متهم به غلو و دروغ‌گویی است، می‌توانسته است حدیث‌هایی بسازد که به هدفش کمک کند و آن حدیث‌ها را در قالب روایات منقول از امام معصوم بریزد و منتشر کند.

جابر جعفی کتاب تفسیر داشته است که رونویس می‌شده و دست به دست می‌گشته و مورد توجه مجدد ثان بوده است، علی بن العباس خُرازینی می‌توانسته است برای تأمین اهداف خود حدیث‌هایی را در رابطه با تفسیر آیات قرآن بسازد و با یک سلسله سند آنها را به جابر جعفی نسبت بدهد و بگوید این مطالب را جابر جعفی در تفسیر قرآن از امام محمد باقر یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است.
حدیثی که قسمتی از آن را نقل کردیم حدیثی طولانی است که احتمالاً آن را علی بن محمد که در اول سند کافی واقع است آن را از بعضی از کتاب‌های علی بن العباس گرفته است.

روح حاکم بر این حدیث به ظاهر، طرفداری از ائمه اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با منافقان و دشمنان اهل بیت است که با مطرح کردن آیاتی از قرآن حدود پائزده

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۷۷

آیه را تفسیر کرده و همه آنها را به مسئله ولایت و دوستی اهل بیت علیهم السلام و خلافت

رسول الله ﷺ مربوط کرده است.

در این حدیث آیات قرآن از مدلول صحیح تحریف شده و طبق خواسته نویسنده با تکلف زیاد تأویل گشته است به گونه‌ای اگر کسی از ادبیات عرب آگاه و با تفسیر قرآن آشنا باشد مطمئن می‌شود که نویسنده هدف خاصی داشته است و با تکلف بسیار و ناموجه، آیات قرآن را برخلاف مدلول واقعی تأویل کرده است مثلًا این آیه شریفه: «قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ لَتُضِيقَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ»^۱ که پاسخی است به کسانی که به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: اگر راست می‌گویی بگو خدا فوراً عذاب بر ما نازل کند. این آیه به آن حضرت می‌گوید: به آنان بگو: اگر نازل کردن عذاب نزد من و در اختیار من بود بین من و شما حکم شده و عذاب بر شما نازل گشته بود، در آیه قبل از این آیه آمده است: «ما عِنْدِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ» یعنی عذابی که شما می‌خواهید فوراً نازل شود نزد من و در قدرت من نیست. قرآن درباره معاندان می‌گوید: «وَ يَسْتَعِجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ»^۲ یعنی آنان می‌گویند: فوراً عذاب بر ما نازل کن، آیه‌ای که در حدیث نامبرده آمده و به آن اشاره کردیم می‌خواهد بگوید: نازل کردن عذاب در اختیار پیغمبر نیست

۱. انعام (۶): ۵۸

۲. عنکبوت (۲۹): ۵۳ - ۵۴

که هر وقت خواست آن را نازل کند. بنابراین، آیه مزبور به معاندانی که از روی تهکّم و استهزاء می‌گفتند: اگر راست می‌گویی فوراً عذاب بر ما نازل کن جواب

می‌دهد که نازل کردن عذاب در دست خداست نه در دست رسول خدا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ}

ولی در حدیث مورد بحث آیه نامبرده از مدلول خودش منحرف شده و در

تفسیر آن با افشایی سست و رکیک از قول پیغمبر^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} گفته‌اند:

«اگر من مأمور می‌شدم آن عداوتی که در سینه‌های خود پنهان کرده‌ایم افشاء کنم و بگویم که شما آرزو دارید من زود بمیرم تا بعد از من به اهل بیتم ظلم کنید و آنان را از خلافت محروم سازید آنگاه مثل شما آن طور بود که خدا گفته است:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوَلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ يُسْرُرِهِمْ وَ

﴿تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُضِرُّونَ﴾ .^۱

يعنى: «در آن صورت خدا پیغمبر اکرم^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} را قبض روح می‌کرد و نور وجود او از بین می‌رفت و ظلمت ظاهری می‌شد و آنان فضل اهل بیتش را نمی‌دیدند». این است تفسیر انحرافی که برای آیه مزبور کرده‌اند.

درست دقّت کنید در این تفسیر انحرافی عبارت «ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» به آرزوی مرگ زودرس رسول خدا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} تفسیر شده و عبارت «لَقُضَى الْأَمْرُ يَئِنِّي وَيَئِنَّكُمْ» به معنای انجام یافتن آن آرزو یعنی قبض روح پیغمبر اکرم^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ} تطبیق

.۱. بقره (۲): ۱۷

گشته است، و ضمناً آیه **﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾** که تمثیل است درباره منافقان با رحلت آن حضرت تطبیق شده است که خواننده از این تفسیر و تأویل و تطبیق به حیرت فرمی رود.

در این حدیث روضه کافی حدود پانزده آیه از قرآن به همین منوال تفسیر

شده و در حقیقت تحریف گشته است و هدف سازنده این حدیث به ظاهر،

طرفداری از اهل بیت رسول **خدا^{الله عَزَّوجَلَّ}** و محکوم کردن کسانی است که برای

سلب زعامت و زمامداری از اهل بیت کوشش کردند.

به ظن قوی سازنده این حدیث که دیده است به اهل بیت رسالت ظلم شده و

حکومت اسلامی که باید به دست آنان باشد به دست نااهلان افتاده است از این

ظلم فاحش به خشم آمده و قلم به دست گرفته و خواسته است از مظلوم

طرفداری و ظالم را محکوم کند.

١. بشاره المصطفی:

سنده حدیث میشم.^۱

۱. محمد بن علی بن عبد الصمد التميمي.

۲. علی بن عبد الصمد.

۳. عبد الصمد.

۱. بشاره المصطفی، ص ۱۴۸.

۱۸۰ ■ پژوهش‌های قرآنی

۴. ابوالحسین بن ابی الطیّب بن سعید.
 ۵. احمد بن ابی القاسم الهاشمی.
 ۶. عیسیٰ.
 ۷. فرج بن فروة، فرج بن ابی فروة، فرج بن قرّة، فُرخ بن ابی قرّه کنیه او ابوروح است.^۱
 - ۸ مسعدة بن صدقة الرّبّاعی.^۲
 ۹. صالح بن میثم.
 ۱۰. میثم عن علی عائیل^۳
- حدیثی با سند فوق در کتاب بشارة المصطفیٰ^۳ آمده است و بحار^۴ آن را ذکر کرده است از این حدیث یک فیش با عبارت: «ملائكة فاقد تحمل علم به اسماء» برداشته شده و عبارتی از حدیث به عنوان مدرک این فیش ذکر شده است بدین صورت:
- قال علی عائیل لمیثم:
- «اوکل علم يحتمله عالم؟ ان الله قال لملائكته: انی جاعل... فهل رأیت

۱. معجم رجال الحديث، ۱۸/۱۳۶.

۲. همان، ۱۸/۱۳۵.

۳. ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۴. ج ۲، ص ۲۱۰.

الملائكة احتملوا العلم؟».

بررسی سند حدیث:

درباره صاحب بشاره المصطفی در فهرست شیخ منتجب الدین آمده است:
«الشیخ الامام عماد الدین محمدبن ابی القاسم الطبری الاملى فقیه قراء علی
الشیخ ابی علی، الشیخ الطووسی و قراء علیه الشیخ الامام قطب الدین الرواندی و
روی لنا عنه الشیخ الامام سید الدین محمود الحمصی الرازی علامہ زمانه،
ورع ثقة له تصانیف منها... حضرت مجلس درس سنه سینین...»^۱

۱. محمدبن علی بن عبدالصمد تمیمی:

در کتب رجال شخصی به این نام نیافتیم.

۲. علی بن عبدالصمد:

در فهرست شیخ منتجب الدین^۲ درباره او چنین آمده است:

«الشیخ علی بن عبدالصمد التمیمی السبزواری فقیه دین ثقة قراء علی الشیخ

ابی جعفر رحمة الله». ^۳

۳. عبدالصمد:

۱. بحار ج ۱۰۵، ص ۲۷۰.

۲. شیخ منتجب الدین اسمش علی بن عبیدالله است که نسب او با پنج واسطه به صدوق اول متنهی می شود و پدرانش همه محدث بوده‌اند و هو یروی عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن ابیه الصدوقی الاول علی بن بابویه (رجال مامقانی، ج ۲، ص ۲۹۷).

۳. بحار ج ۱۰۵، ص ۲۴۲.

این عبدالصمد که در طبقه شیخ طوسی یا طبقه قبل است نامش در کتب رجال نیست.

۴. ابوالحسین بن ابی الطیب بن سعید:

در کتب رجال از ابوالحسین مزبور نام و نشانی نیافتیم ولی اگر این شخص نامش ابوالحسن باشد احتمالاً ابوالحسن بن ابی القاسم بن ابی الطیب الرازی است که در رجال مامقانی^۱ در قسمت کنیه‌ها ذکر شده است و علام^۲ ه حلی در شرح حال ابوالطیب رازی از قول شیخ طوسی نقل می‌کند که گفته است: «رأیت ابنه بالقاسم وكان فقيهاً و سبطه اباالحسن وكان من أهل العلم» ولی قاموس^۳ می‌گوید: «ظاهراً چشم علامه در فهرست شیخ از آنچه شیخ در «ابو منصور» «ابو الطیب» نوشته است دچار اشتباه شده است و چیزی که در باره ابو القاسم پسر ابو منصور و ابوالحسن پسر او شیخ نوشته بوده است علامه در ترجمة ابو الطیب رازی آورده است و در این صورت برفرض ابوالحسین تصحیف شده ابوالحسن باشد باز هم این شخص یعنی راوی چهارم مجھول خواهد بود و ابوالحسین بن ابی الطیب را نمی‌شناسیم.

۵. احمد بن ابی القاسم الهاشمي:

۱. ج ۳، ص ۱۰.

۲. قسم اول، ص ۱۸۸

۳. ج ۱۰، ص ۴۲

در کتب رجال نام این شخص را نیافتیم.

٦. عیسی:

در طبقه این عیسی که طبقه کلینی است دو نفر عیسی وجود دارد که یکی پسر جعفر کذاب بوده و معاصر کلینی است، شیخ طوسی در رجال خود در بخش «من لم يرو عن الائمة علیهم السلام» می‌گوید: «عیسی بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام» المعروف با بن الرضا سمع منه التلعکبری سنه خمس و عشرين و ثلاثمه و له منه اجراء».^۱

این عیسی در طبقه عیسای موجود در سند حدیث مزبور است.

دوم عیسی بن مهرانالمعروف بالمستعطف است که در فهرست شیخ طوسی^۲ و فهرست نجاشی^۳ نام او و کتاب‌هایش آمده است و نجاشی با سه واسطه کتاب‌های او را روایت می‌کند یعنی ابن الخبری عن ابن همام عن احمد بن محمد بن النوفلی عن عیسی بکتبه.

هر یک از این دو عیسی می‌توانند همان عیسای واقع در سند حدیث مزبور باشند ولی هر دو مجھول هستند و این‌که عیسی بن جعفر به تلعکبری اجازه

۱. رجال شیخ، ص ۴۸، حرف العین ۲۳.

۲. صفحه ۱۴۲.

۳. صفحه ۲۲۸.

۱۸۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

روایت داده است او را از مجهول بودن بیرون نمی‌برد.

۷. فرج بن فروة:

نام این شخص را در کتب رجال عامه و خاصه نیافریم و بنابراین او مجهول است.

۸. مسعدة بن صدقه:

این شخص که از عامه است روایات زیادی در کتب حدیث دارد. ذهبی می‌نویسد:

«مسعدة بن صدقه عن مالک و عنه سعید بن عمرو قال الدارقطنی:

متروک^۱.»

در فهرست شیخ طوسی و فهرست نجاشی ذکر مسعدة بن صدقه آمده است و از کتاب‌هایی که برای او ذکر شده است کتاب خطب امیر المؤمنین علیهم السلام است.

شیخ طوسی در رجال در بخش اصحاب امام محمد باقر علیهم السلام می‌گوید: «مسعدة بن صدقه عامی» و در اصحاب امام صادق علیهم السلام می‌گوید: «مسعدة بن صدقة العبسی البصری ابو محمد».

معجم رجال الحدیث^۲ می‌گوید:

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۹۷.

۲. ج ۱۸، ص ۱۳۹.

۱۸۵ ■ پژوهش‌های قرآنی

قرائی دلالت دارد که مسعدة بن صدقة عامی بُتری غیر از مسعدة بن صدقه‌ای

است که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند^۱ و عامی بُتری از اصحاب امام باقر علیه السلام

است و دیگری از اصحاب امام صادق علیه السلام و ثقة است.

همین مطلب در رجال مامقانی^۲ از علمای رجال نقل شده و خود مرحوم

مامقانی او را توثیق می‌کند.

تذکر:

خطبہ اشباح کہ خطبۃ ۹۱ از نهج البلاغہ صحی صالح است از مسعدة بن

صدقه از امام صادق علیه السلام نقل شده است و قسمتی از این خطبہ در توحید صدوق^۳

با سند ذکر شده است که شماره حدیثش سیزده می‌باشد.

۹. صالح بن میثم:

در رجال شیخ طوسی در اصحاب امام پنجم می‌گوید: «صالح بن میثم

الکوفی» و در اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: «صالح بن میثم الاسدی مولاهم

کوفی تابعی». ^۴

۱. از جمله قرائن این است که سعدبن عبدالله اشعری از هارونبن مسلم و او از مسعدة بن صدقه روایت می‌کند و وفات سعدبن عبدالله حدود سال سیصد بوده است و بعد می‌نماید که سعد با یک واسطه از اصحاب امام باقر علیه السلام روایت کند پس باید گفت: مسعده‌ای که از اصحاب امام پنجم است غیر از مسعده‌ای است که از اصحاب امام ششم بوده است.

۲. ج ۳، ص ۲۱۲.

۳. ص ۴۸ به بعد.

۴. ص ۱۲۸.

معجم رجال الحديث، می‌گوید:

«چون صالح بن میثم از رجال اسناد کامل الزیارات و تفسیر قمی است ثقة می‌باشد که البته این روی مبنای صاحب معجم است که ما آن را قبول نداریم». ^۱

و نیز در معجم، می‌گوید:

«وَفِيْ قَرِيبِ مِنْ آخِرِ تَرْجِمَتِهِ تَصْرِيفٌ بِأَنَّ صَالِحًاً أَبْنَ مَيْثَمٍ التَّمَارِ ثَقَةٌ رُوْيَ عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». ^۲

و ما در رجال کشی آن را نیافریم.

خلاصه علامه^۳ صالح بن میثم را با ذکر حدیثی که او در مدح خودش نقل کرده آورده است و رجال مامقانی،^۴ از تعلیقه شهید ثانی نقل کرده است که شهید گفته است: سند این حدیث ضعیف است علاوه بر این خود صالح بن میثم مدح خویش را از امام پنجم نقل می‌کند. و مامقانی می‌گوید: چون صفوان بن یحیی در سند حدیث است سند معتبر است. حدیث مذبور چنین است:

«روى على بن احمد العقيقي عن أبيه عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب بن صالح قال له أبو جعفر عليه السلام أنت أحبك و

۱. ج ۹، ص ۸۵

۲. ج ۹، ص ۸۴

۳. ص ۸۸ قسم اول.

۴. ج ۲، ص ۹۴

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۸۷

احب اباک حبّاً شدیداً». ^۱

معجم رجال الحديث، می‌گوید: علی بن احمد ضعیف و ابوه مجھول. ^۲

۱. خلاصه علامه، ص ۸۸

۲. ج ۹، ص ۸۵

تفسیر ۱۰ آیه از سوره انسان

فضیلتی بزرگ برای اهل‌بیت اطهار)

تفسیر ۱۰ آیه از سوره انسان

فضیلی بزرگ برای اهل‌بیت اطهار)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَىٰ إِلْهَيْنِ اِلْهَيْنِ حِينُ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُورًا﴾، ﴿إِنَّا خَلَقْنَا إِلَّا إِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجِ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيرًا﴾، ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾، ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا﴾

«آیا روزگاری بر انسان گذشت که او موجود قابل ذکری نبود؟ (آری)،

بی‌شک ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم که او را آزمایش کنیم پس شناو و بینایش کردیم. حتماً ما به وی راه نمودیم چه سپاسگزار باشد و چه کفران پیشه.

ما برای ناسپاسان زنجیرها و غل‌ها و آتشی برافروخته آماده کردیم».

سؤالی که در این آیه شریفه شده است از قبیل سؤالی است که در آیه: ﴿هَلْ

■ ۱۹۰ ■ پژوهش‌های قرآنی

أَدْلُكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ^۱ وَ آيَه: «قُلْ هَلْ نُبَيِّكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»^۲ وَ آيَه: «هَلْ أُتَبَيِّكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ»^۳ وارد شده است.

و جواب این گونه سؤالات خیلی ساده و روشن است، شنونده با کلمه «آری» جواب گوینده را می دهد. این گونه سؤالات اساساً به غیر از «آری» جوابی ندارد. بنابراین می توان گفت: کلمه «نعم» پس از سؤالی که در آیه شریفه شده در تقدیر است. و شاید کسانی که گفته اند: در این آیه «هل» به معنای «قد» آمده است مقصودشان همین مطلب باشد که چون جواب این پرسش مثبت است مثل این است که «هل» به معنای «قد» استعمال شده باشد، پس استفهام در این آیه برای تقریر و تثیت مطلب است، و «قد» هم برای تحقیق و تقریر است.

مبدأ پیدایش:

پس از آنکه در مقابل این سؤال که «آیا روزگاری گذشته است که بشر موجود نبود؟» کلمه «آری» گفته می شود، طبعاً ذهن انسان متوجه این نکته می شود که پس این انسان از کجا به وجود آمده است؟ آنگاه به جستجوی موادی که در پیدایش انسان دخالت داشته می رود. در آغاز کار نطفه پدر و مادر جلب توجه می کند، چون با عمل آمیزش، نطفه زن و مرد در محل مخصوصی قرار

۱. صفحه (۶۱): ۱۰.

۲. کهف (۱۸): ۱۰۳.

۳. شعراء (۲۶): ۲۲۱.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۹۱

می‌گیرند و با آمیزش اسپرم مارک و اوول زن مبدع بیدایش طفل به وجود می‌آید.

آیه ۲ توضیح همین مطلب را می‌دهد که می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ

نُطْفَةٍ...﴾.

یک احتمال:

غذایی که انسان می‌خورد و نطفه از آنها به وجود می‌آید یا نباتی است یا

حیوانی، و اصول عناصری که مواد نباتی از آنها به وجود می‌آید عبارتند از:

۱. کسیژن، ۲. هیدروژن، ۳. کربن، ۴. ازت، ۵. گوگرد، ۶. فسفر، ۷. کلسیم، ۸. آهن و

غیره.

با ترکیب و امتزاج این عناصر است که غذای انسان و پس از آن نطفه انسان به

وجود می‌آید. این احتمال هست که کسی بگوید: «نطفه امشاج» یعنی نطفه‌ای که

از این عناصر به وجود آمده است، چون با امتزاج اینها متکون می‌شود، پس نطفه

امشاج به معنای این است که عناصر ممزوج شده و نطفه به وجود آمده است. و

محصول آیه این می‌شود که انسان را از نطفه‌ای آفریدیم که عناصر آن امشاج و

ممزوج است، به اصطلاح صفت به حال متعلق موصوف است. این وجه را

طنطاوی^۱ ذکر کرده است.

انواع هدایت:

۱. تفسیر الجواهر، ج ۲۴، ص ۳۱۱.

هدایت بر سه قسم است:

۱. یک قسم هدایت تکوینی است که در گیاه و نبات و حیوان و انسان هرسه وجود دارد و آن عبارت از این است که موجودات زنده به علت نیروهایی که دست تکوین و آفرینش در آنها نهاده است تغذیه و رشد می‌کنند و تولید مثل می‌نمایند، و در راهی که آفرینش برای آنها مقرر کرده است سیر می‌کنند، بلکه هدایت تکوینی در همه موجودات هست چنان‌که فرموده است: ﴿قَالَ رَبُّنَا اللَّهُ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾.^۱

۲. قسم دوم هدایت عقل است که این در موجودات زنده مختص به انسان است. البته این هم نوعی از هدایت تکوینی است، زیرا پیدایش عقل در انسان به مقتضای آفرینش اوست ولی چون هدایت عقل اختصاص به انسان دارد آن را یک قسم جداگانه شمردیم.

۳. قسم سوم هدایت تشریعی است یعنی بعثت انبیاء که به کمک هدایت عقل آمده‌اند. و گویا آیه دوم از سوره هل اتی که می‌گوید: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ هدایت عقل را توضیح می‌دهد، زیرا اگر مقصود قوه شنوایی و بینایی ظاهری باشد این در حیوانات هم وجود دارد و از امتیازات انسان محسوب نمی‌شود. پس ظاهرًا «سمع و بصر» در این آیه شریفه عبارت از قوه عقل است که ملاک تکلیف

۱. طه (۲۰): ۵۰

است.

و آیه سوم که می‌گوید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاكُمْ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا﴾ هدایت تشریعی یعنی بعثت انبیاء را گوشزد می‌کند و منظورش از هدایت، وظائف و تکالیف الهیه است.

پس نتیجه چنین می‌شود که آیه‌دوم و سوم از سوره هل اتی هدایت عقل و شرع را ذکر کرده، و اگر مقصود از کلمه (نتیله) ابتلای به تکلیف باشد، مقصود از ﴿فَجَعَلْنَاكُمْ سَبِيلًا بَصِيرًا﴾ این است که چون ما می‌خواستیم بشر را مکلف به تکالیفی بکنیم او را عاقل و خردمند کردیم تا برای تکلیف شایستگی پیدا کند. آنگاه آیه سوم می‌گوید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاكُمْ السَّبِيلَ﴾ یعنی پس از آنکه انسان را سمیع و بصیر قرار داریم و نیروی عقل به وی اعطا کردیم و او قابل تکلیف شد به وسیله بعثت انبیاء وظائف و تکالیفی برای وی مقرر نمودیم و در حقیقت این تکالیف و وظائف تشریعی، هادی بشر است، زیرا او را به راه سعادت می‌برد و از راه بدیختی برکنار می‌دارد.

اطلاقات ابتلاء:

کلمه ابتلاء و مشتقات آن در اخبار و آیات در مورد تکالیف الهیه استعمال شده (چنان‌که در مورد بروز حوادث خوب و بد و تلغ و شیرین نیز استعمال شده

۱۹۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

است، «وَيَلَوْنَا هُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ». ^۱

مثلاً در «نهج البلاغه» درباره تشریع احکام حجّ پس از بیان مطالبی بسیار

عالی و ملکوتی می‌فرماید:

«ابلاء عظیماً و امتحاناً شدیداً و اختیاراً مبیناً و تمحیصاً بليغاً جعله الله سبباً

لرحمته و وصلة الى جنته». ^۲

و در چند سطر بعد می‌فرماید:

«وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يُضْعِفَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعَظَامَ بَيْنَ جَنَّاتٍ وَ

أَنْهَارٍ.... لَكَانَ قَدْ صَغْرٌ قَدْ الرِّزْقُ عَلَى حَسْبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ».

و در قرآن کریم در مورد تحریم صید در حال احرام می‌فرماید:

﴿أَيَبْنُلُونَكُمُ اللَّهُ يُشَيِّعُ مِنَ الصَّيْدِ تَنَاهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ

بِالْغَيْبِ﴾. ^۳

شاید بتوان گفت: استعمال ابتلاء و مشتقات آن در قرآن کریم فقط به معنای

آزمایش و امتحان به آن معنی که استاد، شاگرد را آزمایش و امتحان می‌کند

نیست، بلکه به معنای ریاضت دادن و در معرض تحمل مشقت‌ها و سختی‌ها در

آوردن است. البته نتیجه تحمل مشقت‌ها تکامل انسان است چه تحمل

.۱. اعراف (۷): ۱۶۸.

.۲. خطبه قاصده.

.۳. مائدہ (۵): ۹۴.

مشقت‌های حوادث باشد و چه مشقت‌های تکالیف و وظایف الهیه، نتیجه هر دو ارتیاض و تمرین و ورزیدگی و خلاصه صعود در مدارج کمال انسانی است.

مفهوم از ابتلاء:

ممکن است مقصود از کلمه **﴿نَبْتَلِيهُ﴾** فقط ابتلای به تکلیف باشد چنان‌که قبلًا اشاره شد و ممکن است مطلق ابتلاء باشد چه ابتلا به حوادث تلخ و شیرین و چه ابتلای به تکلیف، و جمله **﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾** با هر دو معنی مناسب است و تناسب آن با جعل تکلیف روش است و احتیاج به توضیح ندارد. و تناسب آن با مطلق ابتلاء هم توضیحش این است که چون استفاده از ابتلاءات اعم از حوادث و تکالیف منوط به عقل و فعالیت نیروی خرد و تفکر است و انسان باید راه تکامل را با قدم عقل و فکر و اختیار پیماید از این رو قوه عقل و تشخیص خیر و شر باید در انسان باشد تا بتواند از ابتلاءات برای تکامل خویش استفاده کند. پس مثل این است که آیه دوم از این سوره می‌خواهد بفرماید: چون ما بشر را برای تحصیل کمال آفریدیم و تحصیل کمال در انسان منوط به ابتلاء است و استفاده صحیح از ابتلاءات (چه حوادث و چه تکالیف) منوط به نیروی عقل است از این رو ما او را سمیع و بصیر یعنی خردمند و عاقل قرار دادیم **﴿نَبْتَلِيهُ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾**.

حاصل گفتار:

حاصل سخن این است که ابتلاء انسان به تکاليف و حوادث سبب می‌شود که آنچه در استعداد انسان است به فعلیت برسد و معلوم است که آنچه از قوه به فعل می‌آید پس از کمون به ظهور می‌رسد و گویا مقصود از **﴿يَعِيزُ اللَّهُ الْحَيَّيْتَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾**^۱ همین معنی باشد یعنی ابتلاءات سبب می‌شود که آنچه در استعداد انسان هاست با اراده و عقل و اختیار انسان به فعلیت برسد و وقتی که آنچه در قوه بود به فعل آمد طبعاً خیث از طیب جدا می‌شود. و گویا مقصود از جمله **﴿لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ يَا لَغَيْبِ﴾**^۲ همین مطلب است یعنی می‌خواهد بفرماید: اینکه ما صید را در حال احرام تحریم کرده‌ایم سبب می‌شود که مُحرم به اختیار خود صید را ترک کند یا نکند و ترک صید و عدم ترک آن هر دو آنچه را که در استعداد بشر است به ظهور می‌رسانند یعنی به فعلیت می‌آورند و وقتی که به فعلیت رسید معلوم می‌شود یعنی علم خداوند در عالم ظهور به آن تعلق می‌گیرد.

سؤال:

ممکن است کسی بپرسد: حوادث تلخ و همچنین تکاليف الهیه چون باعث ارتیاض نفس است سبب به فعلیت رسیدن استعدادهاست. ولی خوشیها و نعمت‌ها چگونه سبب آزمایش می‌شود که در آیه شرifeه قرآن آمده است: **﴿وَ**

۱. انفال (۸): ۳۷

۲. مائدہ (۵): ۹۴

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۹۷

بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ^۱.

ممکن است جواب این سؤال را بدین‌گونه بدھیم که: خوشی‌ها و نعمت‌ها هم سبب می‌شود که مردم با عقل و اختیار خود آنچه را در استعداد دارند به فعلیت برسانند؛ مثلاً مردم آلوده و منحرف به هنگام وسعت و رفاهیت زندگی از حدّ خود تجاوز می‌کنند و گرفتار بطر و غرور و اعمال غیر انسانی می‌شوند، و در مقابل افراد مستقیم و آگاه از همین ثروت و رفاهیت حسن استفاده می‌کنند و نه تنها بطر و غرور از آنان ظاهر نمی‌شود بلکه ثروت و مقام خود را در راه خیر و سعادت اجتماع مصرف می‌نمایند.

مجازات کافران:

چون آیه سوم، نعمت بعثت انبیاء را گوشزد کرد مقتضی است عکس العمل مردم را در برابر این نعمت و همچنین سزا و پاداش آنان را روشن سازد. طبیعی است که در برابر نعمت هدایت عمومی یعنی بعثت انبیاء، مردم دو دسته هستند یک دسته سپاس این نعمت را می‌گزارند و یک دسته کافران می‌ورزنند و ناسپاسی می‌کنند. قبلاً سزای ناسپاسان را در آیه چهار به طور سربسته و اجمالی بیان کرد و فرمود: ما برای کافران ناسپاس زنجیرها و غل‌ها و آتشی برافروخته آمده‌کردیم، آنگاه از آیه ۵ تا ۲۲ به تفصیل درباره پاداش

.۱. اعراف (۷): ۱۶۸.

سپاسگزاران و نیکان که از نعمت وجود انبیاء به طور کامل استفاده کرده‌اند،

سخن می‌گوید:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَسْرَبُونَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِزاجُهَا كَافُورًا﴾؛ «بسیگمان نیکان از

بیمانه‌ای می‌نوشند که آمیزه آن کافور است».

﴿عَيْنَا يَسْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُ وَهَا تَعْجِيرًا﴾؛ «از چشمها که بندگان خدا از

آن می‌نوشند (و هرجا بخواهند) آن را جاری می‌سازند».

﴿يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾؛ «آنان به نذر خود و فا

می‌کنند و از روزی که شر آن عالمگیر است می‌ترسن».

﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبَّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾؛ «و طعام را درحالی که

خود آن را دوست دارند به تهیdest و یتیم و اسیر می‌دهند».

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا﴾؛ «و زبان حال آنان

این است که: ما شمارا تنها برای خوشنودی خدا طعام می‌دهیم و انتظار هیچ

پاداش و سپاسی از شما نداریم».

﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾؛ «ما از پرودگارمان از روزی تیره و

سخت می‌ترسیم»

شأن نزول:

مشهور بین عامه و خاصه این است که از ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَسْرَبُونَ﴾ آیه پنجم تا

پژوهش‌های قرآنی ■ ۱۹۹

آیه ﴿وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾ در مورد اطعم و ایثار علی ﷺ و خانواده‌اش به مسکین و یتیم و اسیر نازل شده است، ولی در بیان کیفیت اطعم و خصوصیات قصه‌ای که در مورد نزول این آیات بوده است اختلاف عجیب دیده می‌شود. و تا آنچاکه ما دیده‌ایم داستان اطعم اهل بیت سه نوع نقل شده است که با هم مختلف و غیر قابل جمع است و هر سه نوع را ذیلاً نقل می‌کنیم و یکی از آن سه نقل را ترجیح می‌دهیم:

۱. فی روایة عطاء عن ابن عباس: «انّ علی بن ابی طالب ﷺ آجر نفسه لیسقی نخلًا بشیءٍ من شعیر لیلةً حتّی اصبح فلماً اصبح و قبض الشعیر طحن ثلثه فجعلوا منه شيئاً لیاکلوه يقال له الحریرة فلما تمّ اتضاجه اتی مسکین فاخر جوا اليه الطعام ثم عمل الثلث الثاني فلما تمّ اتضاجه اتی یتیم فسائل فاطعموه ثم عمل الثلث الثالث فلما تمّ اتضاجه اتی اسیر من المشرکین فسائل فاطعموه و طروا یومهم ذلك».

ذکره الواحدی فی تفسیره.^۱

«در روایت عطاء از ابن عباس آمده است که: علی بن ابی طالب ﷺ، شبی خود را تا سحر برای آبیاری درختان خرما در مقابل دریافت مقداری از جو اجیر نمود، و صبحگاه جوی را که دریافت کرده بود به سه قسم تقسیم نمود؛ قسمت اول را آرد کردند و با آن حلوا بی ساختند که به آن «حریره» می‌گفتند. به محض

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۴.

اینکه غذا آماده و پخته شد، مسکینی آمد و آن را به او دادند. آنگاه قسمت دوم را آماده و طبخ نمودند، در این هنگام یتیمی آمد و تقاضای غذا نمود، پس آن را به او دادند؛ باز قسمت سوم را طبخ نمودند و چون آماده گردید، اسیری از مشرکان آمد و درخواست غذا نمود پس آن را نیز به او بخشیدند و خود، روزشان را به گرسنگی به سر بردن. واحدی نیز این داستان را در تفسیرش نقل کرده است».

۲. علی بن ابراهیم قال حدثی ابی عن عبدالله بن میمون القداح عن ابی عبد الله عائیل^۱ قال:

كان عند فاطمة شعير، فجعلوه عصيدة، فلما انضجوها و وضعوها بين ايديهم جاء مسكين، فقال المسكين: رحمكم الله اطعمونا مما رزقكم الله فقام على فاعطاه ثلثها، فلم يلبث ان جاء يتيم، فقال اليتيم: رحمكم الله اطعمونا مما رزقكم الله فقام على عائيل^۱ فاعطاه الثلث، ثم جاء اسير، فقال الاسير: رحمكم الله اطعمونا مما رزقكم الله فاعطاه على عائيل^۱ الثالث الباقى و ماذا قوها، فانزل الله سبحانه هذه الآية: ﴿وَ اللَّهُ فَاعْطَاهُ عَلَىٰ عَائِيلٍ الْثَّلِثَ الْبَاقِي وَ مَاذَا قَوَاهُ، فَانْزَلَ اللَّهُ سَبِّحَانَهُ هَذِهِ الْآيَةُ﴾ و **يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبَّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا** الى قوله: **﴿وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾** في امير المؤمنين^۱ وهي جارية في كل مؤمن فعل مثل ذلك لله عزوجل بنشاط فيه».

۱. تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۱۱ نقلاً عن تفسیر علی بن ابراهیم.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۰۱

«علی بن ابراهیم از عبدالله بن میمون از امام صادق علیهم السلام نقل کرده است که: نزد فاطمه علیها السلام مقداری جو بود که از آن حلوایی به نام «عصیده» پختند، چون پخته و آماده شد و آن را سفره در نزد خویش نهادند، مسکینی آمد و گفت: خدای رحمتتان کند. ما را از آنجه روزی تان نموده اطعام کنید، علی علیهم السلام برخاست و یک سوم آن را به او داد، پس از اندکی یتیمی آمد و گفت: خدا رحمتتان کند، ما را از آنجه خدا روزی آنان نموده اطعام کنید، باز علی علیهم السلام یک سوم دیگر آن را به او داد، اندکی نگذشت که اسیری آمد و گفت: خدا رحمتتان کند، پس علی علیهم السلام ثلث باقی را نیز به او بخشید و خود چیزی را از آن نچشیدند. آنگاه خدای سبحان آیه ﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا﴾ را تا آیه ﴿وَ كَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾ را درباره امیر المؤمنین علیهم السلام نازل فرمود. البته مفهوم این آیه برای هر مؤمنی که چنین کاری را کند صادق و جاری است.»

۳. امالی الصدق حدثنا محمدبن ابراهیم بن اسحاق قال: حدثنا ابواحمد عبد العزیز بن یحیی الجلودی البصري، قال: حدثنا محمدبن زکریا، قال: حدثنا شعیب بن واقد قال: حدثنا القاسم بن بهرام عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس. و حدثنا محمدبن ابراهیم بن اسحاق قال: حدثنا ابواحمد عبد العزیز بن یحیی الجلودی قال: حدثنا الحسن بن مهران قال: حدثنا سلمة بن خالد عن الصادق

جعفر بن محمد علیؑ عن ایه فی قوله عزوجل: «یوْفُونَ بِالنَّدْرِ» قال: مرض الحسن و الحسین. همت صبیان صغیران فعادهم را رسول الله و معه رجلان^۱ «و معه ابوبکر و عمر» فقال احدهما: لو نذرت فی ابنيک نذراً ان عافا هما الله، قال: اصوم ثلاثة ايام شکراً لله عزوجل (وكذلك قالت فاطمة ؑ وقال الصبيان: نحن ايضاً نصوم ثلاثة ايام.^۲

وكذلك قالت جاريتهم فضه. فالبسهما الله العافية فاصبحوا صائمين وليس عندهم طعام فانطلق على ؑ الى جار له من اليهود يقال له شمعون يعالج الصوف فقال: هل لك ان تعطيني جزءاً من صوف تغزلها ابنة محمد بثلاثة اصوع من شعير؟ قال: نعم فاعطاه فجاء بالصوف و الشعير و اخبر فاطمه ؑ فقلبت و اطاعت، ثم عمدت فغرلت ثلث الصوف، ثم اخذت صاعاً من الشعير فطحنته و عجنته و خبرت منه خمسة اقراص لكل واحد منهم قرص، و صلّى على ؑ مع النبي المقرب ثم اتى منزله فوضع الخوان و جلسوا خمستهم، فاوّل لقمة كسرها على ؑ اذا مسكين قد وقف بباب ف وقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد ﷺ انا مسكين من مساكين المسلمين، اطعموني مما تأكلون اطعمكم الله على موائد الجنة، فوضع

۱. تذكرة السبط، ص ۳۱۳، طبع نجف.

۲. این قسمت که در پرانتز است در امالی چاپ امین الضرب چاپ سال ۱۳۰۰، نیست و ما آن را از تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۱۲ و نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۷۴ نوشتهیم و گویا این قسمت در این چاپ امالی از قلم کاتب ساقط شده است.

القمة من يده ثم قال:

يابنت خير الناس اجمعين	فاطم ذات المجد و اليقين
جاء الى الباب له حنين	اما ترين البائس المسكين
يشكوا لينا جائعاً حزين ^۱	يشكوا الى الله و يستكين
من يفعل الخير(غداً يدين). ^۲	كلّ امرءٍ بكسبه رهين
حرّمها الله على الضللين	موعده في جنة دهين
هوى به النار الى سجين	و صاحب البخل يقف حزين
يمكث فيه الدهر والستينين ^۳	شرابه الحميّم و الغسلين

فاقبّلت فاطمة عليهما السلام تقول:

امرک سمعاً يا ابن عم وطاعة
ما بي من لؤم ولا وضاعة
اغذّيت باللبّ وبالبراءة
ارجووا اذا اشبعتم ذات جاعة
ان الحق الاخيار و الجماعة
وادخل الجنة في شفاعة
و عمدت الى ما كان من الخوان فدفعته الى المسكين، و باتوا جياعاً، و
اصبحوا صياماً لم يذوقوا الا الماء القرابح، ثم عمدت الى الثالث الثاني من الصوف
فغزلته ثم اخذت صاعاً من الشعير فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسة اقراص،

۱. این مصراع در امالی چاپ سال ۱۳۰۰ نیست و ما آن را از تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۴۱۲، نوشته‌یم.

۲. (يقف سمين) بجای «غداً يدين» در امالی و نورالنقليين آمده است.

۳. این مصراع در امالی و نورالنقليين نیست و ما آن را از تفسیر البرهان نوشته‌یم.

لکل واحد قرص، و صلی علیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ المغرب مع النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثم اتی منزله فللتا
وضع الخوان بين يديه و جلسوا خمستهم فاول لقمة كسرها علیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ اذا يتيم من
يتامی المسلمين قد وقف بالباب فقال: السلام عليکم اهل بیت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَانا
يتیم من يتامی المسلمين، اطعمونی اطعمکم الله علی موائد الجنة، فوضع علیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ
اللقمة من يده ثم قال:

فاطم بنت السيد الكريم	بنت نبیٰ ليس بالزنیم
قد جاءنا الله بما ينفع	من يرحم الیوم فهو رحیم ^۱
موعدہ فی جنة النّعیم	حرّمها الله علی اللّئیم
وصاحب البخل یقف ذمیم ^۲	تهوی به النار الى الجھیم
شاربها الصدید و الحمیم	

فاقبلت فاطمة و هی تقول:

فسوف اعطيه و لا بالی	اوثر الله علی عیالی
امسوا جیاعاً و هم اشیالی	اصغرهمما یقتل فی القتال
بکربلا یقتل باغیال ^۳	للقاتل الوبیل مع وبال
یھوی فی النار الى سفال	کبویله زادت علی الاکبال

۱. معلوم نیست این چه مصراعی است؟

۲. معلوم نیست قافیه این شعر چطور با مصراع اول منطبق می شود؟

۳. معلوم نیست اغیال را یقتل فی القتال چگونه باید جمع کرد؟

ثُمَّ عَمِدْتُ فَاعْطَتْهُ جَمِيعَ مَا عَلَى الْخَوَانِ، وَ بَاتُوا جِيَاعًاً وَ لَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ
الْقَرَاجَ، وَ اصْبَحُوا صِيَامًاً ثُمَّ عَمِدْتُ فَاطِمَةَ فَغَزَلَتِ الْثَلْثَ الْبَاقِي مِنَ الصَّوْفِ وَ
طَحَنَتِ الصَّاعَ الْبَاقِي وَ عَجَنَتِهِ، وَ خَبَزَتِ مِنْهُ خَمْسَةَ أَقْرَاصٍ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قِرْصٌ
وَ صَلَى عَلَيْهِ عَلَيَّ الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ عَلَيَّ الْمَغْرِبَ ثُمَّ اتَّيَ مِنْزَلَهُ فَقَرَبَ إِلَيْهِ الْخَوَانَ وَ جَلَسُوا
خَمْسَتِهِمْ فَأَوْلَ لِقَمَةَ كَسْرَهَا عَلَيْهِ عَلَيَّ إِذَا اسْيَرَ مِنْ اسْرَاءَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ وَقَفَ بِالْبَابِ
فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ تَأْسِرُونَا وَ تَشَدُّدُونَا وَ لَا تَطْعَمُونَا؟!

فَوَضَعَ عَلَيْهِ عَلَيَّ الْلِقَمَةَ مِنْ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ:

فَاطِمَةُ يَا بَنْتَ النَّبِيِّ اَحْمَدَ	بَنْتُ نَبِيِّ سَيِّدِ مَسْوَدَ
قَدْ جَاءَكَ الْاَسِيرُ لِيُسَيِّدَ يَهُتَدِيَ	مَكَبَّلًا فِي غَلَّهُ مَقِيدًا ^۱
يَشْكُوُ إِلَيْنَا الْجُوعَ قَدْ تَقدَّدَ	مِنْ يَطْعَمُ الْيَوْمَ يَجِدُهُ فِي غَدٍ
عَنْدَ الْعَلِيِّ الْمَاجِدِ الْمَمْجَدِ ^۲	مِنْ يَزْرِعُ الْخَيْرَاتَ سُوفَ يَحْصُدُ
عَنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ	مَا يَزْرِعُ الزَّارِعُ سُوفَ يَحْصُدُ

فَاطِمَةُ يَا بَنْتَ النَّبِيِّ اَحْمَدَ^۳

فَاقْبَلَتِ فَاطِمَةُ عَلَيَّ وَ هِيَ تَقُولُ:

-
۱. معلوم نیست چگونه اسیر با قید و غل آمده؟ مگر اسیر را با غل و قید در کوچه‌ها رها می‌کرده‌اند؟!
 ۲. (تذکرة سبط).
 ۳. در امامی (فاعطین لا تجعلیه ینکد) آمده است.

شبلای^۱ و الله هما جیاع^۲
 وما على رأسى من قناع^۳
 يارب لاتترکهما ضياع
 الا عبا نسجتها بصاع^۵
 و عمدوا الى ما كان على الخوان فاعطوه و باتوا جياعاً و أصبحوا مفطرين و
 لم يبق ماما كان غير صا
 ابوهما للخير ذوا صطا
 قد دبرت^۴ كفّى مع الذرا
 عمل الذراعين طويل الباع
 ليس عندهم شيءٌ.

قال شعيب في حديثه أقبل على عليهما: و أقبل على بالحسن و الحسين عليهما نحو
 رسول الله ﷺ و هما يرتعسان كالفراخ من شدة الجوع، فلما بصر بهم
 النبي ﷺ قال: يا بالحسن شدّ ما يسوقني ما ارى؟ بكم، انطلق إلى ابنتي فاطمة
 فانطلقوا و هي في محرابها، قد لعص بطنها بظهرها من شدة الجوع و غارت عينها،
 فلما رأها رسول الله ضمّهما إليه، و قال: واغوثاه بالله انت منذ ثلاث فيما ارى؟!
 فهبط جبرئيل فقال: يا محمد خذ ما هنأ الله لك في اهل بيتك فقال و ما اخذ يا
 جبرئيل؟ قال: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ» حتى بلغ «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ
 جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا».

۱. در تذكرة سبط «شبلای» است.

۲. معلوم نیست جیاع که جمع است با شبلای که تثنیه است چگونه تطبیق می‌شود؟!

۳. چقدر این جمله تهیّع آور است!

۴. در تذكرة سبط «قدمجلت» است.

۵. معنای نسجتها بصاع چیست؟!

قال الحسن بن مهران^۱ فی حدیثه: فوشب النبی ﷺ حتی دخل منزل فاطمة فراء ای ما بهم فجمعهم ثم انکت علیهم بیکی و يقول: انتم منذ ثلاث فیما اری وانا غافل عنکم؟! فهبط جبرئیل بهذه الايات: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَسْرُبُونَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِزاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَسْرُبُ بِهَا عِبادُ اللَّهِ يُسْعَجِرُونَهَا تَسْجِيرًا» قال هی عین فی دارالنبی تفجر الی دور الانبیاء و المؤمنین.

«يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ» يعني علیاً و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام و جاریتهم «وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِّعًا»، «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» قال: والله ما قالوا هذا لهم، ولكن اضمروا فى انفسهم فاخبر الله باضمارهم يقول: لا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً تكافوننا به ولا شکورا تشنون علينا به و لكننا انما نطعمكم لوجه الله و طلب ثوابه قال الله تعالى ذكره «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَصْرَةً وَ سُرُورًا» في القلوب «وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا» جنة ليسكنونها و حريراً يفرشونه و يلبسونه متکئين على الارائك. والاريكة السریر عليه الحجلة «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا».

قال ابن عباس فبینا اهل الجنة في الجنة اذ رأوا مثل الشمس قد اشرقت لها الجنان فيقول اهل الجنة يا رب انک قلت في كتابك: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا»

۱. نقل حسن بن مهران با نقل شعیب بن واقد که قبل ذکر شد در این قسمت اخیر فرق دارد چنان که نقل تذكرة سبط هم در این قسمت فرق دارد (تذكرة سبط، ص ۳۱۵).

فَيَرْسَلُ اللَّهُ جَلَّ اسْمَهُ إِلَيْهِمْ جَبَرِيلٌ فَيَقُولُ: لَيْسَ هَذِهِ بِشَمْسٍ وَلَكِنَّ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ
ضَحْكًا فَاشْرَقَتِ الْجَنَانَ مِنْ نُورٍ ضَحْكَهُمَا وَنَزَلتِ هَلْ أَتَى فِيهِمُ الْوَلَهُ: ﴿وَكَانَ
سَعِيكُمْ مَشْكُورًا﴾.^۱

۳. «در روایتی از امام صادق علیه السلام و آن حضرت نیز از پدرش امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه (یوْفُونَ بِالنَّدْرِ) نقل شده است که فرمود: حسن و حسین علیهم السلام که کودک بودند بیمار شدند. رسول خدا علیه السلام همراه دو مرد به عیادت آنها آمد، یکی از آنها گفت: ای ابوالحسن! اگر برای دو فرزندت نذری می‌کردی خدا آنها را شفا می‌داد. فرمود: سه روز روزه می‌داریم، و کنیزشان فضیه هم چنین نذری کرد. پس خدا جامه عافیت را به اندام آنها پوشانید. آنگاه صبح نیت روزه داشتند در حالی که طعامی نداشتند، علی علیه السلام نزد همسایه یهودی خود شمعون که شغل پشم فروشی داشت رفت و فرمود: می‌توانی مقداری پشم به من بدهی که دختر محمد علیه السلام برایت بریسد و سه صاع جو در عوض آن بدهی؟ گفت: آری، مقداری پشم با جو به آن حضرت داد، او به فاطمه) خبر داد، قبول کرد و اطاعت نمود و یک سوم پشم را رشت و یک صاع جو را بردشت آسیا کرد و خمیر نمود و پنج قرص نان از آن پخت، برای هر تن قرصی علی علیه السلام نماز مغرب را با

۱. امالی صدوق، ص ۱۵۵ و امالی صدوق با ترجمه کمره‌ای، ص ۲۵۶ تا ۲۶۲ و نیز رک: البرهان فی تفسیر القرآن، الجزء الشامن (۸)، ص ۱۷۹ - ۱۸۲، مؤسسه الاعمال للطبعات - بیروت.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۰۹

بیغمبر ﷺ خواند و به منزل آمد و سفره گستردن و هر پنج نفر نشستند تا افطار کنند. علی علیه السلام نخستین لقمه را که برداشت، مسکینی به در خانه ایستاد و گفت: درود بر شما ای اهل بیت محمد ﷺ! من مسکینی از مساکین مسلمانانم، مرا از آنچه می‌خورید اطعم کنید، خدا از طعام بهشت به شما بخوراند. آن حضرت لقمه را از دست نهاد و فرمود:

فاطمه ای صاحب مجد و یقین	ای دخت خیرالناس کل اجمعین
بر در نیینی بینوا یک مسکین	ایستاده می‌نالد زار و غمین
دارد شکایت با خدا آن کمین	هر که کند خیر بگردد سمین
موعد او هست بهشت برین	کرده خدایش به بخیلان حرام
صاحب بخل است مدامی حزین	آتش دوزخ برداش در سجين
نوش حمیم است و همی با غسلین.	

فاطمه رو به علی کرد و گفت:

ای ابن عم امر تو سمع و طاعت
تو را خوراک از خرد و براعت
پیوست بانیکان و با جماعت

۲۱۰ ■ پژوهش‌های قرآنی

مرانه پستی است و نه ملامت

مرا امید است از این مجاعت

روم به فردوس ابا شفاعت

و هرچه در سفره بود برداشت و به مسکین داد و خود گرسنه خوابیدند و جز
آب نچشیدند، سپس ثلث دوم پشم را برداشت و رشت و صاعی از جو برگرفت
و آسیا کرد و خمیر نمود و پخت و پنج قرص نان فراهم کرد، برای هر سری
قرصی. علی علی اللہ تعالیٰ نماز مغرب را با پیغمبر خواند و به متزل آمد و چون سفره
گستردن و پنج تن نشستند و علی علی اللہ تعالیٰ چون نخستین لقمه را برگرفت، یتیم
مسلمانی بر درخانه ایستاد و گفت: درود بر شما خانواده محمد! من یتیم مسلمانم
از آنچه خود می خورید به من بدهید، خدا به شما از خوراک بهشت عطا کند.

علی علی اللہ تعالیٰ لقمه را از دست نهاد و فرمود:

دخت فاطمه سید کریمان

دخت پیمبری نه از لئیمان

باشد بخیل دائم از ذمیمان

می کشدش به آتشی چو سوزان

می نوشداز صدید واژ حمیمان

۲۱۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

فاطمه رو به او کرد و فرمود:

می‌دهمش بی‌باک من عطا را

شب را گرسنه باشد این دوشیل مارا

در کربلا ربوده گردد زارا

دوزخ کشد او را به ته ز نارا

بر می‌گزینم بر همه خدارا

کشته شود کوچک ترین فکارا

بر قاتلش صدواتی و صد خسارا

پندش بود سنگین تراز نصارا

ج

سپس هرچه در سفره بود به آن یتیم داد. آنگاه قسمت سوم پشم را رشت و آخرین صاع جورا آسیاب کرد و خمیر نمود و پنج قرص دیگر برای هر سری قرصی از آن پخت.

علی عَلِيٌّ نماز مغرب را با پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيْهِ وَسَلَّمَ خواند و به منزل آمد و سفره گستردند و علی عَلِيٌّ که نخستین لقمه را برگرفت، اسیری از مشرکان از در خانه آواز داد: ای خاندان محمد! ما را اسیر می‌کنید و در بند می‌نمایید ولی خوراک نمی‌دهید؟!

۲۱۲ ■ پژوهش‌های قرآنی

علی علیل لقمه را از دست نهاد و فرمود:

فاطمه‌ای دخت نبیّ احمد

آمد اسیری بر درت بی مسند

دارد شکایت از مجاعه بی حدّ

نzd خدای واحد موحد

دخت نبی سید مسدّد

در بند ناتوانیش مقید

اطعام امروزت بیابی در غد

زارع درو کندهر آنچه کارد

بده تو مگذار که گردد فاسد

فاطمه فرمود:

زان جو نماندست غیر صاعم

شبلان من گرسنه در کنارم

که باشان در خیر شد پناهم

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۱۳

نه معجز بـ سـ نـه بـ رـ كـ فـ آـ هـ

ج

کـهـ نـانـ کـنـدـ دـوـ دـسـتـ وـ هـمـ ذـرـاعـمـ

وـ اـمـگـذـارـشـانـ خـدـاـیـ کـرـدـگـارـمـ

بـاـ دـسـتـ نـيـرـ وـ مـنـدـ اوـ بـرـاهـمـ

بـجـزـ عـبـاـکـهـ بـافـهـامـ بـهـ صـاعـىـ

ج

هـرـچـهـ درـ سـفـرـهـ بـودـ بـرـگـفـتـنـدـ وـ بـهـ آـنـ اـسـيـرـ دـادـنـدـ وـ هـمـهـ گـرـسـنـهـ خـوـابـيـدـنـدـ وـ

صـبـحـ رـاـ رـوـزـهـ نـبـودـنـدـ وـ چـيـزـ خـورـدـنـىـ هـمـ نـداـشـتـنـدـ.

شـعـيبـ درـ حـدـيـثـ خـوـدـ گـوـيـدـ: عـلـىـ عـلـيـلـاـ، حـسـنـ وـ حـسـيـنـ) رـاـ نـزـدـ رـسـوـلـ

خـدـاـوـهـ گـوـيـدـ آـورـدـ وـ چـونـ جـوـجـهـ اـزـ گـرـسـنـگـيـ مـيـ لـرـزـيـدـنـدـ چـونـ پـيـغمـبـرـ آـنـهاـ رـاـ بـهـ

اـيـنـ حـالـ دـيـدـ فـرـمـوـدـ: اـيـ اـبـالـحـسـنـ! مـراـ بـهـ سـخـتـيـ نـاخـوشـ آـيـدـ آـنـچـهـ درـ مـورـدـ شـماـ

مـيـ بـيـنـمـ. نـزـدـ دـخـترـمـ فـاطـمـهـ روـاـهـ شـوـ. هـمـهـ نـزـدـ فـاطـمـهـ) آـمـدـنـدـ وـ اوـ درـ مـحـرـابـشـ بـودـ

وـ اـزـ گـرـسـنـگـيـ شـكـمـشـ بـهـ پـشـتـشـ چـسـيـدـهـ بـودـ وـ چـشمـهـايـشـ بـهـ گـوـدـيـ رـفـتـهـ بـودـ.

چـونـ رـسـوـلـ خـدـاـوـهـ گـوـيـدـ اوـ رـاـ دـيـدـ درـ آـغـوـشـشـ كـشـيـدـ وـ گـفتـ: بـهـ خـداـ استـغـاثـهـ كـنـمـ

كـهـ شـماـ سـهـ رـوـزـ استـ بـهـ اـيـنـ حـالـ هـسـتـيـدـ. جـبـرـئـيلـ فـرـودـ آـمـدـ وـ گـفتـ: اـيـ مـحـمـدـ!

آنچه را خدا برای خاندان‌آماده کرده است بگیر. فرمود: چه بگیرم؟ فرمود:
 «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينُ مِنَ الدَّهْرِ» تا رسید به اینجا که «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا».

حسن بن مهران در حدیث خود گفته است: پیغمبر ﷺ از جا برجست و به منزل فاطمه رفت و فکاری آنها را دید و آنها را جمع کرد و بر سر آنها خم شد و می‌گریست و فرمود: شما سه روز در این وضع بوده‌اید و من متوجه نبوده‌ام، جبرئیل این آیات را آورد.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَسْرَبُونَ مِنْ كَأسٍ كَانَ مِزاجُهَا كَافُورٌ» «عَيْنًا يَسْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُقَحَّرُونَهَا تَقْجِيرًا».

«به راستی که نیکوکاران از جامی نوشند که ممزوج از کافور است، از چشم‌های که بندگان خدا از آن می‌نوشند و به خوبی آن را به جوش آرند». چشم‌های که بندگان خدا از آن می‌نوشند و فاطمه و حسن و حسین) و کنیز آنها نیز، فرمود: این چشم‌های است در خانه پیغمبر که روان شود تا خانه انبیاء و مؤمنان، و وفاکند به نذر خود یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین) و کنیز آنها نیز، و بترسند از روزی که شر آن فراگیر است یعنی عبوس و زشت چهره است، و بخورانند خوراک را با فرط نیاز بدان، یعنی با اشتهای به آن و آن را ایثار کنند به مسکینی از مساکین مسلمانان و یتیمی از مسلمان‌ها و اسیری از اسرای مشرکان و چون به آنها بخورانند، گویند: همانا اطعام کنیم شما را برای خدا، نخواهیم از شما

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۱۵

پاداش و سپاس را گفت: به خدا سوگند این جمله را برای آنها به زبان نیاوردند ولی در دل گفتند و خدا از آن خبر داد، گویند: عوضی از شما نخواهیم و قدردانی به ذکر شنا توقع نداریم تنها برای خدا شما را اطعم کردیم و ثواب آن را از خدا خواهیم. خدای تعالی فرمود: آنها را از شر این روز برکتار داشت و از خرمی چهره و شادی دل برخوردار کرد برای شکیبایی آنان بهشت را به عوض داد که در آن ساکن شوند و فرش حریر بگسترانند و پیوشنند و بر تخت‌ها تکیه کنند. مقصود از اریکه تختی است که بر آن حجله باشد، نه آفتاب سوزانی در آن بینند و نه سرمای زمهریری.

ابن عباس گوید:

«در این میان که اهل بهشت در آن آرمیدند تابشی از خورشید بیینند، که بهشت را درخشان کند، گویند: پروردگار! تو در قرآن گفتی که در آن آفتاب نبینند، خدای عزّ و جلّ جبرئیل را نزد آنها فرستد و اعلام کند که این درخشانی از خورشید نیست، بلکه علی و فاطمه^{علیهم السلام} خنديدند و بهشت از نور خنده آنها درخشان شد! و سوره ﴿هَلْ أَتَي﴾ تا آیه ﴿سَعِينَكُمْ مَشْكُورًا﴾ درباره آنها نازل

شد». ۱

یک تذکر:

۱. امالی صدوق، با ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ص ۲۵۶ تا ۲۶۲.

این نقلی که تا اینجا از امالی صدوق کردیم دو سند داشت که یکی در آخرش مجاهد عن ابن عباس بود و یکی در آخرش حسن بن مهران عن سلمه بن خالد عن الصادق علیه السلام بود و در تذكرة سبط^۱ برای این قصه سند دیگری ذکر کرده که در آخر آن ابو صالح عن ابن عباس است و^۲ در سند دیگری از جدش نقل می‌کند که آخر آن عبدالله بن کثیر از اصحاب بن نباته است و در تفسیر البرهان^۳ سند دیگری برای این قصه نقل می‌کند که آخر آن ابو کثیر زیری عن ابن عباس است و متن قصه با نقل امالی خیلی فرق دارد.

بررسی سند قصه:

بدیهی است که نقل عطاء از ابن عباس با نقل مجاهد و ابی صالح از ابن عباس و نقل حسن بن مهران متناقض است و نیز نقل علی بن ابراهیم با هر یک از آن دو نقل نامبرده متناقض است و در حقیقت این قصه سه طور نقل شده است که هر یک با دیگری متناقض است و ناچار باید یکی از این سه نقل را بر آن دو نقل دیگر ترجیح داد.

از نظر سند حدیث علی بن ابراهیم بر آن دو نقل دیگر ترجیح دارد، زیرا رجال سند خبر علی بن ابراهیم شیعه و قابل اعتماد هستند ولی عطاء از رجال

۱. همان، ص ۳۱۵.

۲. همان، ص ۳۱۵.

۳. ج ۴، ص ۴۱۴.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۱۷

شیعه نیست، و نیز حسن بن مهران نامش در رجال شیعه نیست و اگر شیعه بود نامش در رجال شیعه می‌بود و اگر حسین بن مهران باشد (و اشتباهاً حسن بن مهران نوشته شده باشد) حسین بن مهران دو نفر هستند که یکی مجهول الحال و دیگری واقعی و ضعیف است.^۱

بررسی متن قضه:

مضمون نقل علی بن ابراهیم مطلبی است کاملاً طبیعی و قابل قبول و هیچ‌گونه اشکال و ایرادی برآن وارد نیست، و ایثار امیر المؤمنین علی‌الله و خانواده‌اش را به بهترین وجهی اثبات می‌کند. (مضمون نقل عطاء از مجاهد هم گرچه طبیعی و قابل قبول است ولی سند آن سالم نیست). ولی مضمون نقل مجاهد از ابن عباس و نقل ابی صالح از ابن عباس و نقل حسن بن مهران که هرسه یکی است مطلب غریب و غیر طبیعی و مشتمل‌کننده‌ای را بازگو می‌کند و از چند جهت مورد اشکال است:

۱. ما در اینکه در آن زمان یهودی در مدینه وجود داشته است تردید داریم، زیرا در مدینه سه طائفه از یهود بودند. که به نام بنی قینقاع و بنی النضیر و بنی قریظه معروف بودند. بنی قینقاع و بنی النضیر به علت عهدشکنی ملزم به جلاء وطن شدند. بنی النضیر هم پس از جنگ احزاب در سال ۵ هجرت پس از عهدشکنی و

۱. رجال مامقانی، ج ۱، ص ۳۴۸.

اعلام جنگ با رسول خدا ﷺ به حکم سعد بن معاذ که خودشان پذیرفته بودند

محکوم به اعدام شدند.

و این قضیه اطعام اهل بیت علیهم السلام حتماً پس از جنگ بنی قریظه و اعدام یهودیان

بوده است؛ زیرا حسین علیهم السلام که در این قصه ذکر شده‌اند و کسالت آن دو و بعداً

روزه اهل بیت و اطعام آنان که سبب نزول این آیات گردیده از جهاتی محل تأمل

است. تولد امام حسین علیهم السلام را شیخ مفید در «ارشاد» سال چهارم هجری در ماه

شعبان نوشته است؛ اگر امام حسین علیهم السلام را هنگام نزول این آیات چهارساله فرض

کنیم، باید گفت: این آیات سال هشتم هجرت یعنی سه سال بعد از جنگ

بنی قریظه نازل شده است. و روی این حساب نزول این آیات پس از فتح خیر و

تسليم فدک بوده، زیرا فتح خیر و تسليم فدکی‌ها در سال هفتم هجرت واقع گننده

است. و چطور ممکن است سال هشتم هجرت یهودی سرشناس ثروتمندی در

مدینه بوده باشد که امیر المؤمنین از او سه صاع جو قرض کرده باشد یا در مقابل

آن جو فاطمه زهراء علیها السلام پشم رشته باشد؟!

۲. در این نقل می‌گوید: آن یهودی همسایه حضرت امیر علیهم السلام بوده است و

می‌دانیم که یهودی‌های مدینه هریک محله جداگانه‌ای داشتند و محله‌های آنان

از مسجد مدینه دور بوده است در حالی که خانه امیر المؤمنین چسیبده به

مسجد النبی بوده و حتی یک در آن در مسجد باز می‌شده است. چطور ممکن

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۱۹

است یک یهودی سرشناس در جنب مسجد النبی ﷺ و در همسایگی

امیرالمؤمنین علیهم السلام منزل داشته باشد؟!

۳. از آنچه گذشت معلوم شد که اطعام طعام اهل بیت پس از جنگ خیر و
تسلیم فدک بوده و می‌دانیم که قسمت زیادی از اموال یهودیان بنی قینقاع و
بنی النضیر و بنی قریظه و یهود خیر و یهود فدک در تصرف پیغمبر خدا ﷺ در
آمد و طبق نقل معتبر فدک را رسول خدا ﷺ در اختیار فاطمه زهرا(ع) گذشت.
روی این حساب قضیه اطعام اهل بیت در وقتی بوده است که امیرالمؤمنین و
فاطمه زهرا علیهم السلام مستغنى بودند و در این صورت چه معنی دارد که آن حضرت
از فلان یهودی سه صاع جو قرض کند؟!

۴. در این نقل می‌گوید: علی و خانواده‌اش علیهم السلام با اینکه شب اول و دوم
مقداری از جوها را در اختیار داشتند یعنی شب اول هنوز دو صاع و شب دوم
یک صاع باقی مانده جو را داشتند، چرا وقتی شب اول نان‌های خود را به مسکین
دادند از بقیه جوها غذا تهیه نکردند؟! اگر علی و فاطمه علیهم السلام به گرسنگی
خودشان اهمیت نمی‌دادند چرا به دو کودک معصوم خود که تازه از مرض
برخاسته بودند و از گرسنگی رنج می‌بردند رحم نکردند که برای آنان از
باقی مانده جو غذا درست نکردند؟! آیا می‌توان باور کرد علی و فاطمه علیهم السلام که
درباره دیگران تا آن حد دلسوز و مهربان بودند درباره دو فرزند عزیزانشان تا این

اندازه بی محبت باشند که وسیله تهیه غذا داشته باشند ولی دو کودک معصوم را

گرسنه بگذارند؟!

۵. اگر فرض کنیم شب سوم برای حفظ حیات خود و فرزندانشان بغیر از نان

هیچ نداشتند و با این وصف همه نان‌ها را به اسیر دادند این مخالف با دستور

قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا مَحْسُورًا﴾^۱ یعنی «گشاده دستی بی‌حدّ

مکن که سرزنش شده و درمانده بر جای بنشینی.»

و امیرالمؤمنین و فاطمه علیهم السلام هرگز مخالف دستور قرآن عمل نمی‌کنند.

۶. اگر هنگام اطعام اهل بیت امام حسین علیه السلام را چهارساله فرض کنیم،

حضرت زینب کمتر از سه‌سال و ام‌کلثوم شیرخواره خواهد بود و در این صورت

روزه گرفتن زن بچه‌شیرده آنهم سه روز متوالی بدون افطار و سحری به ام‌کلثوم

شیرخواره صدمه خواهد زد و در چنین صورتی روزه گرفتن جائز نخواهد بود.

۷. اگر برای حسین بن علی در آن سه روز چیز خوردنی نبود طبعاً برای زینب و

ام‌کلثوم هم نبوده آیا آن دو دختر کوچک در این سه روز چه می‌خورده‌اند؟! و

آیا علی و فاطمه علیهم السلام همان طور که برای حسین بن علی غذا تهیه نمی‌کردند برای

زنین بن هم غذا فراهم نمی‌کردند؟!

۱. اسراء (۱۷): ۲۹.

۸ در ذیل این نقل (روایت ابن شهرآشوب) آمده است که چون

امام حسین علیه السلام خواست از آن غذابه آن زن یهودی بدهد آن غذا برای همیشه به

آسمان رفت و گرنه می‌ماند و تا قیامت اهل بیت پیغمبر ﷺ از آن می‌خوردند.

آیا این گناه بود که حسین بن علی علیه السلام به زن یهودی غذا بدهد که به جرم آن

گناه، اهل بیت پیغمبر ﷺ باید تا ابد از آن غذا محروم بمانند؟! مگر اسیری که

اطعامش کردند کافر حربی نبود، کافر ذمی که حکم‌ش در اسلام خفیف‌تر از کافر

حربی است پس چطور شد که اطعام کافر حربی ممدوح است و اطعام کافر ذمی

گناه؟!

۹. فرض می‌کنیم امام حسین علیه السلام آن طفل معصوم العیاذ بالله گناه کرد که

می‌خواست به زن یهودی غذا بدهد (اگر بگوییم قصد گناه گناه است که نیست)

آیا اهل بیت پیغمبر چه گناهی کرده بودند که باید تا قیامت از این غذا محروم

شوند؟ آیا خدا هم العیاذ بالله می‌خواسته است لجبازی کند؟!

۱۰. آیا می‌توان اشعار رکیک و تهوع آور را به علی و فاطمه علیهم السلام با آن

فصاحت و بلاغت نسبت داد؟ آیا این اشعار با گوینده نهج البلاغه و گوینده خطبه

فاطمیه تناسب دارد؟! قضاوت آن را به عهدہ کسانی می‌گذاریم که در ادبیت

عرب صاحب نظر هستند.

۱۱. چنین به نظر می‌رسد که اهل سنت با جعل این داستان ضمناً می‌خواستند

برای شیخین هم فضلیتی درست کنند، زیرا در نقل تذکرة سبط^۱ آمده است که ابوبکر و عمر هم با پیغمبر خدا به عیادت حسین بن علی^{علیه السلام} آمدند. و در امالی صدوق ص ۱۵۵ به جای ابوبکر و عمر «رَجُلان» دارد و می‌گوید: پیشنهاد نذرکردن علی^{علیه السلام} را یکی از آن دونفر دادند و آن حضرت پذیرفت، در این صورت کمال رأفت و محبت آن دو را نسبت به علی^{علیه السلام} و خانواده‌اش ثابت می‌کند و برای شیخین فضلیتی محسوب می‌گردد.

نتیجه بررسی:

نتیجه بررسی سند و متن این سه نقل مختلف این شد که نقل علی بن ابراهیم هم سندش قابل اعتماد است و هم متن آن مطلبی کاملاً طبیعی و قابل قبول است، نقل عطاء اگرچه متن آن عیی ندارد ولی سندش سالم نیست. و نقل حسن بن مهران و مجاهد از ابن عباس و ابی صالح از ابن عباس که هر سه یکی است، نه سندش سالم است و نه متن آن قابل قبول است.

یک تذکر:

مجمع البیان چون نقل حسن بن مهران و مجاهد از ابن عباس و ابی صالح از ابن عباس را خلاصه کرده است از آن صورت زنده‌ای بیرون آمده و افراد دیگر هم از روی حسن ظن به مجمع البیان، این نقل را پذیرفته و نقل کرده و می‌کنند و

گرنه خوانندگان مجمع‌البيان اگر رجوع به مدارک اصلی آن می‌کردند یا اگر مجمع‌البيان آن را تلخیص نکرده بود، بدون تردید این طور تلقی به قبول نمی‌شد.

تذکر دیگر:

علمای شیعه که این داستان را در کتاب‌های تفسیر خود آورده‌اند منظورشان این بوده است که در مقابل آن جماعت از اهل‌سنّت که می‌گویند: این آیات در شأن اهل‌بیت پیغمبر نازل نشده است از قول خود اهل‌بیت دلیل بیاورند و بگویند: در صورتی که خود اهل‌سنّت نزول این آیات را در شأن اهل‌بیت قبول کرده‌اند دیگر انکار آن معنی ندارد.

و این بدان معنی نیست که علمای شیعه مثل طبرسی و ابوالفتوح رازی همه مطالب این نقل اهل‌سنّت را با آن طول و تفصیل خسته کننده و تهوّع آورش قبول کرده و همه جزئیات آن را موبه‌مو پذیرفته‌اند، و در حقیقت نقل این داستان از اهل‌سنّت به صورتی که در «امالی صدوق» و «مناقب ابن‌شهرآشوب» است از باب الزام خصم است نه از باب پذیرش نقل اهل‌سنّت با همه خصوصیات آن.

چگونه ممکن است مرحوم طبرسی این نقل اهل‌سنّت را بر نقل علی‌بن‌ابراهیم ترجیح بدهد با اینکه روایت علی‌بن‌ابراهیم را نقل کرده و مورد توجه وی بوده است؟!

مفاد حدیث علی بن ابراهیم:

خلاصه مضمون حدیث علی بن ابراهیم این است که علی علیل و خانواده‌اش آن عصیده‌ای (حلوا) را که برای خود پخته بودند و برای خوردن آماده کردند بودند در یک جلسه به طور متواتی قسمتی از آن را به مسکین و قسمتی را به یتیم و قسمتی را به اسیر دادند و با اینکه خود اشتهای آن را داشتند آن را نخوردند و در حقیقت عمل ایشار را انجام دادند.

و دیگر از این حدیث فهمیده نمی‌شود که:

۱. چیز دیگری در خانه داشتند که برای خودشان دوباره غذا تهیه کنند و یا نداشتند و بالاخره غذای دیگری تهیه کرده و خوردند یا نه.
۲. آیا نذر روزه کرده بودند و آن روز روزه بوده و این غذارا برای افطار تهیه کرده بودند یا طبق معمول می‌خواستند غذا بخورند ولی ایشار کردند و غذای خود را به دیگران دادند؟
۳. به فرض اینکه مسئله روزه در بین بوده باشد از این نقل علی بن ابراهیم معلوم نمی‌شود که حسین هم روزه گرفته‌اند یا نه؟

پس حدیث علی بن ابراهیم نسبت به این سه مطلب: ۱. حسین روزه گرفتند یا نه؟ ۲. اساساً نذر روزه و گرفتن آن در بین بوده یا نه؟ ۳. پس از آنکه غذای خود را به غیر داد آیا غذای دیگری خوردند یا نه؟ سکوت کرده، این سه مطلب را نه

نفی می‌کند و نه اثبات.

اقسام ایثار:

ایثار دارای درجات یا اقسام مختلف است که بعضی مذموم و بعضی واجب و بعضی حرام است.

۱. اینکه انسان غذا یا لباس خود را با اینکه خودش در معرض تلف است به دیگری بدهد در حالی که آن دیگری در معرض تلف نیست. معلوم نیست این ایثار از نظر شرع پسندیده باشد، بلکه جواز آن محل تأمّل است، بلکه عدم جواز آن قطعی به نظر می‌رسد زیرا حفظ نفس واجب است و در اینجا تعارضی بین حفظ دو نفس نیست.

۲. هم خود انسان در معرض تلف باشد و هم دیگری و ارزش وجودی دیگری با خود انسان مساوی باشد، در اینجا تعارض بین حفظ دو نفس است، و باید ادله حفظ نفس محترمه و حفظ حیات خود انسان و نسبت بین آن ادله به دقّت ملاحظه شود.

۳. اینکه هردو در معرض تلف باشند و ارزش وجودی دیگری برای اجتماع کمتر از خود شخص باشد، در این صورت معلوم نیست ایثار، جایز باشد؛ زیرا با ایثار غیر، یک فرد با ارزش تری فرد بی ارزش تری شده و اجتماع از خیرات و برکات آن فرد با ارزش تر محروم شده است و در حقیقت حقیقی از

اجتماع تضییع شده است پس در این مورد از نظر جنبه عمومی، اقوی عدم جواز ایثار است.

۴. اینکه هر دو در معرض تلف هستند ولی ارزش وجودی دیگری بیش از خود شخص باشد، مثل اینکه دیگری پیغمبر یا امام یا دانشمند بزرگی باشد، در این صورت در مورد پیغمبر و امام شکی نیست که ایثار واجب است و اگر چه خود شخص تلف می‌شود لازم است خود را فدای پیغمبر و امام کند.

ولی اگر آن دیگری دانشمند بزرگی باشد اگر آن دانشمند مسلمان باشد شکی نیست که ایثار از نظر حکم عقل مستحسن است، زیرا در این صورت فرد کم ارزش‌تری فدای ارزش‌تری شده است، ولی آیا ایثار در این مورد به سرحد و جوب هم می‌رسد و واجب است شخص خود را فدای دانشمند مسلمان کند یا نه؟ بعید نیست از نظر ملاک و حکم عقل ایثار، واجب باشد ولی از نظر ادله لفظیه شرعیه باید آن ادله به دقّت ملاحظه شود.

این چهار صورت مربوط به موردی است که مسئله تلف فرض شود.
ولی اگر فرض کنیم که اساساً تلف در بین نیست و مسئله عسرت و سختی است در این صورت هم چند قسم تصوّر می‌شود:

۱. انسان با دادن غذا یا لباسی به دیگری خودش به سختی می‌افتد و اگر به دیگری ندهد آن دیگری بسختی نمی‌افتد، مثل اینکه شخص توانگری لباس

مورد احتیاج شخص محتاج را از وی مطالبه کند معلوم نیست در این صورت ایثار ممدوح باشد، زیرا شخص محتاج با ایثار کردن، خود را به سختی می‌اندازد بدون اینکه از دیگری رفع سختی کرده باشد.

۲. هردو در معرض عسرت و سختی باشند و ارزش وجودی هر دو یکسان باشد و شخص غذا و لباس خود را به دیگری بدهد که او به سختی نیفت و خودش سختی را تحمل کند. در این صورت ایثار ممدوح است، زیرا ایثارکننده جوانمردی کرده و سختی را از دیگری دفع می‌کند و خودش تحمل می‌نماید.

۳. اینکه هر دو محتاج باشند ولی ارزش وجودی دیگری از شخص ایثارکننده کمتر باشد. در این صورت هم ظاهراً ایثار ممدوح است، زیرا با ایثار دفع سختی از شخص محتاجی شده است اگرچه ارزش وجودی ایثارکننده بیشتر باشد، زیرا با این ایثار او تلف نمی‌شود که مردم از برکات وجودی او محروم شوند و در حقیقت در این مورد حق اجتماع و جنبه عمومی درین نیست.

۴. اینکه ارزش وجودی آن دیگری بیشتر از شخص ایثارکننده باشد مثل پغمبر یا امام یا عالم. در این صورت هم به طریق اولی؟ ایثار ممدوح است، زیرا با ایثار، دفع سختی از یک انسان کامل شده و عمل با ارزشی انجام گشته است.

یک نکته:

همه این اقسام در صورتی بود که ایثار مزاحم با حق ثالثی نباشد، ولی اگر

فرض کنیم که با ایشار کردن، حقیقی شخص دیگری از بین می‌رود. مثل اینکه شخص مقداری قرض دارد که وقتی رسیده و طلبکار مطالبه می‌کند و شخص بدھکار همان مقدار پول موجود دارد در این صورت اگر ایشار کند و این پول موجود را به مسکین بدھد حقیقی طلبکار از بین می‌رود، بدون تردید چنین ایثاری ممدوح نیست بلکه جایز نیست.

حالا اگر فرض کنیم فرزند انسان گرسنه است و مقداری غذا برای دفع گرسنگی او هست در این صورت اگر پدر یا مادر بخواهند آن غذارا به دیگری بدھند که فرزندشان گرسنه بماند این ایثار مزاحم حق فرزند خواهد بود و چون نفقة فرزند واجب است این حق واجبی است که فرزند به عهده پدر دارد جایز نیست واجب را ترک کند و ایثار را که عملی مستحب است انجام دهد، نه تنها دادن غذای فرزند به شخص دیگر در اینجا مستحب نیست بلکه حرام است، چون این ترک واجب و تضییع حق فرزند است و عمل حرام ممکن نیست مستحب شود. و اگر بخواهیم این مطلب را به لسان علمی بیان کنیم باید بگوییم: ادله وجوب ادائی حق فرزند موردی برای ادله ایثار باقی نمی‌گذارد بلکه موضوع ایثار را منتفی می‌کند پس می‌توان گفت: ادله ادائی حق فرزند بر ادله ایثار ورود دارد.

نتیجه بحث:

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۲۹

نتیجه بحث این شد که غیر ممکن است امیر المؤمنین یا فاطمه زهراء) حق حسین را تضییع کنند و آن دو را گرسنه بگذارند و غذای ایشان را به مسکین و یتیم و اسیر بدهنده که به اصطلاح ایشاره کرده باشند، آری، سهم خود را حق دارند به دیگری بدهنند.

در آیه شریفه هم دارد که: «يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةً»^۱ یعنی «و دیگران را بر خویشن مقدم می دارند، هرچند خود دچار تنگدستی باشند». و ندارد: «يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَوْلَادِهِمْ». بنابراین خود این مطلب دلیل است که اینکه می گویند: علی یا زهراء علیهم السلام غذای حسین را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و آن دو را گرسنه گذاشتند قابل تردید و اشکال است بلکه می توان گفت: مخالف روح اسلام است.

۱. حشر (۵۹): ۹.

تأثیر ایمان در عمل

تأثیر ایمان در عمل

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرَ اللَّهُ وَجْلَدُوا فُلُوْبُهُمْ وَإِذَا تُسْلِمُوا عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زادَتْهُمْ إِيمانًا﴾^۱.

پیش از آنکه درباره تأثیر ایمان در عمل سخن بگوییم، لازم است مطلبی را گوشزد کنیم که برای روشن شدن زمینه بحث ضرورت دارد. و آن مطلب این است: در انسان دو چیز وجود دارد: که یکی منبع فکر و تعقل است و دیگری منبع عواطف و احساسات. آن که منبع فکر و تعقل است به نام خرد و آن که منبع عواطف و احساسات است به نام دل خوانده می‌شود.

انسان با نیروی عقل فکر می‌کند و در نتیجه فکر، مجھولات را کشف می‌نماید. پس محصول عقل و خرد، علم و دانش است. هرچه بشر در کشف

۱. انفال (۸): ۲.

مجهولات پیش رفته و می‌رود و هرچه در اختراعات و صناعات تکامل حاصل

کرده است همه از ترشحات نیروی عقل و تفکر است.

ولی در مقابل، انسان دارای عواطف و احساسات هم هست که از منبع دل

سرچشم می‌گیرد، چه عواطف و احساسات مثبت از قبیل محبت، عشق و امید،

و چه عواطف منفی از قبیل غصب، یأس و حسّ تنفس. اگر شما در کنار راه، یک

فرد ناینای پر بال شکسته‌ای را بینید، حسّ ترحم شما تحریک می‌شود و

می‌گویید: دلم به حال او سوخت، ولی نمی‌گویید: عقلم به حال او سوخت!

بزرگ‌ترین نیروی تحرک انسان، عاطفه است؛ و از این رو جنبش‌های تکان

دهنده و انقلاب‌ها و نهضت‌هایی که برای تأمین هدف‌های اجتماعی انجام

گرفته، همه از نیروی عاطفه مثبت یا منفی سرچشم می‌گیرند؛ زیرا این نوع

جنبش‌ها یا به طرفداری از شخصی یا مرام و مسلکی انجام می‌گیرد که در واقع از

محبت و عشق به آن شخص یا آن مرام و مسلک که از عواطف مثبت است مایه

می‌گیرد و برای کوییدن شخصی یا مرامی انجام می‌شود که آن هم از حسّ تنفس و

عصبیت که از عواطف منفی است سرچشم می‌گیرد. اگرچه در زندگی بشر هم

عقل لازم است و هم دل، هم فکر لازم است و هم عاطفه، ولی در بعضی موارد

بیشتر نیروی تفکر لازم است نه عاطفه، و در بعضی جاها بیشتر عاطفه لازم است

نه تفکر.

پروفسور میکرب‌شناس در آزمایشگاه خود بیشتر به نیروی عقل و تفکر احتیاج دارد نه به عواطف و احساسات؛ او می‌خواهد بر اساس فرمول‌های علمی که در اختیار دارد نیروی فکر و اندیشه خود را به کار بیندازد و رازهای نهفته طبیعت را کشف کند و بر اثر آزمایش‌های علمی با نور دانش خود مجھولاتی را معلوم نماید؛ و هرچه بتواند بیشتر آسرار پیچیده کائنات را بفهمد بیشتر در رشته خود کامیاب شده است. ولی سربازی که در میدان جنگ می‌خواهد از دین و وطن و موجودیت خود دفاع کند بیشتر به عواطف و احساسات گرم و پرشور احتیاج دارد نه به تفکر و تعقل؛ او باید با دلی لبریز از عشق به دین و وطن و با قلبی سرشار از احساسات، قدم در صحنه پیکار بگذارد و هر چه احساسات او داغ‌تر و پرهیجان‌تر باشد برای پیکار آماده‌تر و به موفقیت نزدیک‌تر خواهد بود.

عقل روشن و دل بیدار

سعادت کامل آنگاه نصیب انسان می‌شود که هم عقل او به نور علم روشن شود و هم دل او با پذیرش حقایق، زنده و بیدار گردد؛ هم با نیروی خرد مجھولات را کشف کند و حقایق را تشخیص دهد و خوب را از بد و چاه را از راه بازشناسد و هم دل او واقعیات را پذیرد و لبریز از ایمان گردد. بشر آنگاه می‌تواند یک زندگی انسانی داشته باشد که هم عقل روشن‌بین و

واقع بین داشته باشد و هم جان و روان زنده؛ هم ذخائر علمی را بیندوزد و هم سرشار از ایمان باشد، هم با چراغ عقل و علم برکشف مجھولات نایل آید و هم دلش لبریز از عشق به حقیقت باشد. خلاصه، هم با نور دانش، عقل خویش را منور کند و هم قلب و وجداش مملو از عواطف انسانی باشد. اسلام که هدفش تأمین سعادت همه جانبه بشر است، هم او را به تحصیل علم و کشف مجھولات دعوت کرده است و هم به تحصیل ایمان و صفاتی دل و تقوای ضمیر.

هدف اسلام این است که علم و ایمان را به موازات هم پیش ببرد، و اجتماع انسانی را به این دو نیرو مجھّز گرداند و با این دو بال پرواز دهد. اسلام همان طور که درباره تحصیل دانش گفته است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى مُسْلِمٍ»^۱ «کسب دانش بر هر مسلمانی واجب است». درباره ارزش ایمان نیز گفته است: «أَلَا يَذْكُرُ اللَّهِ تَطْمِئْنُ الْقُلُوبُ»^۲ «آگاه باشید! با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد». همان طوری که گفته است: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّهِ» «زگهواره تاگور دانش بجوى» درباره اهمیت ایمان هم گفته است: «عَزِيزُ تَرَينَ مَخْلوقُ دَرْ نَزَدِ خَدَا بَنَدَهْ با ایمان است».^۳

اسلام می‌گوید: بشر باید به دو بال علم و ایمان مجھّز باشد تا بتواند در فضای

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵.

۲. رعد (۱۳): ۲۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۳۵

خوشبختی به پرواز آید و هر کدام از این دو بالش شکسته باشد نمی‌تواند به کمال انسانی برسد. در جهان امروز، دنیای غرب در راه علم و دانش گام‌های بلندی برداشته است ولی از نظر ایمان بسیار فقیر است و در آتش بی‌ایمانی می‌سوزد، و در مقابل، دنیای شرق تا حدودی از ایمان بهره‌مند است و به مکتب انبیاء احترام می‌گذارد، ولی به درد جهل و بی‌سادی و حشت‌انگیزی مبتلاست. جهان غرب پای ایمانش لنگ است، و جهان شرق پای علم و دانش. در خبر است که رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و سلیمانی} فرموده است: «قَصْمَ ظَهْرِيْ رَجُلَانِ عَالَمٌ مُّتَهَبِّكُ وَ جَاهِلٌ مُّتَنَسِّكُ» دوکس پشت مرا شکستند: یکی دانشمند و دیگری نادان با عبادت فالجهل^{یَعْشُ النَّاسُ إِنْسَكِهُ، وَ الْعَالَمُ يُنَفِّرُهُمْ بِتَهَبِّكِهِ}، زیرا نادان با عبادت خود مردم را فریب می‌دهد و دانشمند پرده‌دری با پرده‌دری و بی‌حیایی خود آنان را فراری می‌دهد.^۱

ایمان چیست؟

مقصود از ایمان این نیست که فقط کسی به وجود خدا و بعثت انبیاء و روز جزا اقرار کند، بلکه مقصد این است که دل انسان این حقایق را از روی واقعیت پذیرد و تا ریشهٔ جان و اعماق قلب و ضمیرش نفوذ کند، و بدین وسیله دارای دلی زنده و بیدار و قلبی لبیز از ایمان و عشق به حقیقت گردد، و دلش از شنیدن

۱. منیه المرید، ص ۱۸۱.

نام خدا به لرزه درآید، و در عین حال با یاد خدا و امید به فضل پروردگار،

آرامش و اطمینان پیدا کند. چنان‌که قرآن کریم می‌گوید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُسْلِمُتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^۱

«مردم با ایمان فقط کسانی هستند که وقتی نام خدا برده شود دل‌های آنان از ترس به لزره بیفتند، و هنگامی که آیات خداوند بر آنان خوانده شود ایمانشان افزوده گردد.»

از نظر قرآن آن دانشمندی که روی اصول علمی درباره اصول عقاید بحث کند و با دلیل‌های محکم وجود خدا و بعثت انبیاء و معاد را ثابت کند، ولی این حقایق در جان و روانش نفوذ نکرده باشد، دارای ایمان حقیقی نیست، و به عنوان یک فرد سعادتمند و با ارزش شناخته نمی‌شود.

نقش ایمان در سه محور قابل مطالعه و حائز اهمیت فراوان است.

۱. تأثیر ایمان در زندگی فردی،

۲. تأثیر ایمان در زندگی خانوادگی،

۳. تأثیر ایمان در زندگی اجتماعی.

تأثیر ایمان در این سه محور:

.۱. انفال (۸): ۲.

الف. آرامش دل:

ایمان چون درخت باروری است که همیشه میوه‌های شیرین و لذیذ می‌دهد، و یکی از ثمرات پرارزشی که از آن به دست می‌آید آرامش دل و اطمینان قلب است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد در زندگی احتیاج به یک تکیه گاه معنوی دارد که به هنگام تهاجم ناراحتی‌ها به آن تکیه گاه پناه ببرد تا از مشکلات فکری و عقده‌های روحی خلاص شود.

بشر در زندگی پرهیاهوی دنیا، خود را در میان امواج وحشتناکی می‌بیند که از هر سو او را احاطه کرده و می‌خواهد او را در کام خود فرو برد. ترس از فقر، مرض، سقوط معنوی، از دست دادن آبرو و حیثیت اجتماعی و بسیاری از امور دیگر، انسان را چنان مضطرب می‌کند که خیال می‌کند در میان دریای پرتلاطمی گرفتار شده و هر لحظه تهدید به غرق می‌شود. اینجاست که احتیاج به پایگاهی دارد که در آنجا لنگر بیندازد و آرام گیرد و از وحشت و اضطراب نجات یابد. بهترین پناهگاه معنوی انسان، همانا ایمان است که او را از تهاجم افکار آشفته و ناراحت‌کننده حفظ می‌کند، چنان‌که در قرآن کریم می‌گوید:

﴿فَمَنْ يَكُفِرُ بِالظَّاغُوتِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا أُنْصَمَّ﴾^۱

۱. آها[®].

«پس هر کس به طاغوت [شیطان، بت، ستمگر] کفر ورزد و به خدا ایمان آورد قطعاً به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده که گسستی برای آن نیست».

ب. داروی ضد‌انتحار

خبرهای تکان دهنده‌ای درباره خودکشی‌های سفیهانه در جراید منتشر می‌شود، مثل اینکه فلان دختر چون مادرش او را از آمیزش با پسران منع کرده و از شرکت در پارتی‌هایی که در آنجا دختران و پسران با هم می‌رقصند جلوگیری نموده است، دست به خودکشی زده است! شکّی نیست که انسان بیش از هر چیز به زندگی خود علاقه دارد و قبل از هر چیز می‌خواهد زنده باشد و از تمتعات و مزایای زندگی بهره‌مند شود. ولی در جزو مذکور زندگی و برخورد با موانع و مشکلات، گاهی چنان این جهان با همه زیبایی‌های آن در نظرش زشت و ناراحت‌کننده جلوه می‌کند و از هجوم گمراهی‌ها به طوری به تنگ می‌آید که در حال ناراحتی و عصبانیت شدید دست به انتحار می‌زند.

اقدام به انتحار بیشتر در افرادی دیده می‌شود که از تربیت دینی و ایمانی بی‌بهره هستند، از این رو به هنگام تهاجم مشکلات، آرامش خود را از دست می‌دهند و به این کار جاهلانه اقدام می‌کنند. ولی افرادی که از تربیت ایمانی بی‌بهره‌مندند، دارای دلی پر ظرفیت و روحی آرام و قلبی مطمئن هستند و مانند دریا امواج سهیگین و خروشان را در خود هضم می‌کنند و در مقابل مشکلات

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۳۹

مقاومت می‌نمایند. و علت این مطلب این است که مردم با ایمان رابطه روحی و پیوند معنوی محکمی با پروردگار عالم دارند، و نتیجه طبیعی این پیوند قلبی با خداوند عالم این است که به هنگام تهاجم نگرانی‌ها نه تنها خود را نمی‌بازند و دست و پای خود را گم نمی‌کنند بلکه رابطه معنوی آنان با خداگرم‌تر و لطیف‌تر و اطمینان بخش‌تر می‌شود؛ زیرا به هنگام گرفتاری، بیشتر به یاد خدا هستند و بیشتر به پروردگار عالم پناه می‌برند و دل آنان با یاد خدای هستی بخش آرامش می‌یابد.

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ﴾^۱
 «همانان که ایمان آورده‌اند و قلبشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باشید که قلب‌ها فقط با یاد خدا آرامش می‌یابند».

بنابراین در سخت‌ترین ایام و در وقت هجوم تلخ‌ترین مصائب دست به انتخار نمی‌زنند. پس باید گفت: ایمان بهترین داروی ضد انتخار است.

ج. نشاط روحی

بشر چون ذاتاً طالب کمال است، تمام نیروی فکری و بدنی خویش را در راه ترقی و تکامل به کار می‌گیرد و میل دارد در تمام مراحل زندگی، عالی‌ترین درجه کمال را پیدا کند و از نظر علم، مال، همسر و اولاد، و جاهت ملی و حیثیت

۱. رعد (۱۳): ۲۸.

اجتماعی آنچه دلخواه اوست به دست آورد.

ولی بسیاری از افراد با اینکه با تمام نیرو می‌کوشند و به تمام وسائل چنگ می‌زنند که به هدف خود برسند، با این وصف هرچه بیشتر کوشش می‌کنند، کمتر به مقصد می‌رسند! از طرفی، به هم رده فان خود نگاه می‌کنند که با کوشش کمتر به مال بیشتر و مقام شامخ‌تر رسیده‌اند، و از نظر خانواده و اولاد خوشبخت‌تر شده‌اند! این نوع محرومیت برای افرادی که بر اثر کوشش زیاد به مقصود خود نرسیده‌اند ایجاد عقدۀ روحی می‌کند، و علاوه بر اینکه هیچ‌گاه در زندگی نشاط روحی ندارند، بسا می‌شود که عقدۀ‌ها روی هم متراکم می‌گردد و شخص محروم را به جرم و جنایت می‌کشاند. ولی افراد با ایمان در عین حال که در راه تکامل می‌کوشند، چون سعی و کوشش را وظیفه خود برای ترقی مادی و معنوی می‌دانند اگر از کوشش و زحمت خود به نتیجه دلخواه خویش نرسند نه تنها ناامید نمی‌شوند بلکه هرگز عقدۀ‌ای هم به دل راه نمی‌دهند و تنگناها برای آنان ایجاد عقدۀ روحی نمی‌کند، زیرا می‌دانند که بشر در عین حال که وظیفه دارد در راه ترقی بکوشد اما چنان نیست که همه امکانات در همه شرایط برای او مهیا باشد، و چنان نیست که بتواند همیشه به دلخواه و مطلوب خویش دست یا زد، و نیز چنان نیست که تقدیر امور همواره بر وفق مراد او حاصل آید؛ بلکه ایمان دارد که سر رشته‌کارها به دست پرورده‌گار عالم است و او که به مصالح بندگان خود از

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۴۱

خودشان داناتر است آنچه را که مصلحت آنان باشد تقدیر می‌کند.

آن کس که توانگرت نمی‌گرداند او مصلحت تو از تو بهتر دارد

از این رو بندۀ با ایمان، همیشه دارای نشاط روحی است و از این سرمایه پر

ارزش معنوی، پیوسته بهره‌مند است. درنتیجه اگر مقام و موقعیت هم‌ردهان

خود را شامخ‌تر و پراهمیت‌تر بینند، هرگز ناراحت و نگران نمی‌شود و به آنان

حسادت نمی‌ورزد و هیچ مانعی هم بر سر راه پیشرفت آنان ایجاد نمی‌کند. آری،

«فَإِنَّ الْأَمْرَ يَتْرِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُبِّلَ

لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقصَانٍ فَإِنْ رَأَى أَحَدُكُمْ لَا يَخِيِّهُ غَيْرَهُ فَإِنَّهُ أَوْ مَالٍ أَوْ وَلَدٍ فَلَا

تَكُونَنَّ لَهُ قَتْنَةً».^۱

«امر بندگان از مبدأ مشیت خداوند مقدر می‌شود و آنچه مقدر شده است چه

زیاد و چه کم مانند دانه‌های باران به سوی هر فردی فرود می‌آید، پس اگر یکی

از شما بینند که فرد دیگری از نظر خانواده، ثروت و شخصیت بر وی فزونی

دارد، این امر نباید او را نگران کند و به فتنه بیندازد (که درباره آن شخص مورد

نظر حسد بورزد»).

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳.

۹

تفسیر ﴿فاقتلو انفسکم﴾

تفسیر «فاقتلو انفسکم»^۱.

تفسیران در تفسیر آیه پنجاه و چهار سوره بقره گفته‌اند: خدا امر کرد که بنی اسرائیل خود را بکشند و آنان نیز در اجرای این دستور، هفتاد هزار نفر از خودشان را کشند و این توبه آنان از گوشه پرسنل پرسنل بود.

اما این مطلب به چند دلیل قابل مناقشه است:

دلیل ۱:

در آیه ۵۲ بعد از داستان گوشه پرسنل بلا فاصله آمده است: «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذِلِّكُ لِعْلَكُمْ تَشَكَّرُونَ» که معلوم می‌شود گناه گوشه پرسنل را خدا بخشیده است، بنابراین به نظر می‌رسد در آیه ۵۴ تفصیل همین اجمال آمده و هر دو آیه در مقام امتحان، عفو خدا را از بنی اسرائیل در مورد گوشه پرسنل گوشزد می‌کند و اگر بگوییم: آیه ۵۴ انتقام و مجازات خدا را گوشزد می‌کند و دستور خودکشی گوشه پرسنل یا کشتن یکدیگر را می‌دهد این با آیه پنجاه و دو که

۱. بقره (۲): ۵۴.

۲۴۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

عفو خدا را امتنان^۱ گوشزد می‌کند معارض می‌شود، و به عبارت دیگر: بعد از عفو خدا از گوساله پرستان که در آیه ۵۲ آمده است دیگر گناهی باقی نمی‌ماند تا نیازی به خودکشی برای جبران گناه باشد.

دلیل ۲:

در تورات آمده است که بنی لاوی دستور موسی را در مورد قتل یکدیگر اجرا کردند و سه هزار نفر از خودشان را کشتن.^۲ گمان می‌رود مفسران و موّرخان اسلامی اصل این مطلب را از تورات گرفته و چیزهایی به آن افزوده یا کم کرده‌اند و این مطلب را با آیه ۵۴ بقره تطبیق نموده‌اند، و چون تورات دچار تحریف شده است نمی‌توان به همه آنچه در آن هست اعتماد کرد و از آن اقتباس نمود.

دلیل ۳:

این احتمال جدّاً وجود دارد که امر «فَاقْتُلُوا النَّفْسَكُمْ» امر امتحانی باشد نظری امر ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش، که خدا گوساله پرستان را امتحاناً امر به خودکشی کرده است و آنان تسليم شده و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردن و چون صدق نیشان معلوم شد خدا آنان را بخشد، بنابراین قبل از «فتاب علیکم» عبارت «فَقِبِلَتْم امر الله» در تقدیر است و معنای آیه چنین می‌شود: که خدا امر امتحانی کرد که به جریمه گوساله پرستی، خودتان را بکشید و شما تسليم

۱. المنار، ج ۱، ص ۳۲۰.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۴۵

شدید و خداگناهتان را بخشد و خدا بسیار توبه پذیر و رحیم است.

و نیز این احتمال وجود دارد که **(فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ)** دعوت به ریاضت و نفس

کشی یعنی تهدیب نفس باشد که بنی اسرائیل به آن عمل کردند و مورد عفو خدا

واقع شدند.

دلیل ۴:

در عبارات مفسران درست روشن نیست که خطاب **(فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ)** متوجه

چه گروهی است؟ یک قول این است که موحدان نیز مشمول این خطابند که باید

یکدیگر را بکشند چون نهی از منکر نکردن؛^۱ سُدّی می‌گوید:

«گوشه پرستان و موحدان مأمور شدند با هم بجنگند و چنین کردند تا اینکه

هفتاد هزار نفر از طرفین کشته شد».^۲

و در نقل دیگری آمده است که موحدان که دوازده هزار نفر بودند مأمور

شدند گوشه پرستان را بکشند و هفتاد هزار از آنان کشتند و خدا بقیه را بخشد؛^۳

و نقل دیگری است که آن هفتاد نفر منتخب موسی که در طور با او بودند مأمور

شدند گوشه پرستان را بکشند و هفتاد هزار کشتند.^۴

۱. الجامع لأحكام القرآن، (قرطبي)، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. التبيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳. مجمع البيان، ج ۱، ص ۱۱۳ چاپ اسلامیه.

۴. همان.

این آشفتگی در نقل داستان، گویای این است که مفسران مستند محاکمی نداشته‌اند و سرانجام نیز نتوانسته‌اند مخاطب به خطاب «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» را مشخص کنند.

دلیل ۵:

عبارت «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِإِتْخَادِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» ظاهرش این است که گوواله پرستان به خود ظلم کردند و مأمور شدند خودشان را بکشنند. و خلاف ظاهر است که بگوییم: خطاب «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» به موحدان است و می‌گوید: شما گوواله پرستان را بکشید؛ زیرا «ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ» درباره موحدان صادق نیست، آیه می‌گوید: اتخاذ عجل، ظلم به نفس است و موحدان ظلم به نفس نکرده‌اند تا به کفاره آن خطاب «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» را دریافت کنند. بنابراین همه نقل‌هایی که «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» را شامل موحدان می‌داند مخدوش است.

دلیل ۶:

قاضی عبدالجبار می‌گوید:

عقلًاً جائز نیست که خدا بنی اسرائیل را مأمور کند که خودشان را بکشنند، زیرا امر برای مصلحت مکلف است و برای شخص کشته شده بعد از قتل

مصلحتی تصوّر نمی شود.^۱

این سخن قاضی، منطقی است و مقصود او امر واقعی به خودکشی است نه امر امتحانی، زیرا امر امتحانی معقول است چه امر به کشتن فرزند باشد مثل قصه ابراهیم علیه السلام و چه امر به کشتن خویش باشد چنان‌که ظاهر آیه مورد بحث است که ﴿فَاقْتُلُوا انفُسَكُم﴾.

دلیل ۷:

اگر خطاب «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ» متوجه موحدان باشد که مأمور شده باشند
گواليه پرستان را بکشنند هیچ تکلیفی متوجه گواليه پرستان نشده است در
صورتی که از اول تا آخر آیه، گواليه پرستان مورد خطاب واقع شده‌اند «ظَلَّمُتُمْ
أَنفُسَكُمْ بِإِتْخَادِكُمُ الْعِجْلَ»، «فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ»، «فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ»، «فَتَابَ عَلَيْكُمْ».

بنابر این مصبّ آیه فقط گو ساله پرستانند ولا غیر، در صورتی که امر ﴿فَاقْتُلُوا
نفسکم﴾ امتحانی باشد معنای آیه این می شود که خدا به یهود زمان رسول
خدا ﷺ می فرماید: به یاد آورید زمانی را که موسی به قوم خود که پدران شما
بودند گفت:

ای قوم من! شما یقیناً به خودتان ظلم کردید که آن گوساله را معبود خویش

١. تفسير روح المعانى (اللوسى)، ج ١، ص ٢٣٧.

گرفتید پس به سوی آفریننده خود بازگردید و توبه کنید و توبه به این حاصل می‌شود که شما خودتان را بکشید و پدران شما این امر امتحانی را پذیرفتند و آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام کردند و چون صدق نیشان معلوم شد خدا گناهشان را بخشید، زیرا بسیار توبه پذیر و رحیم است.

ضمناً صاحب المیزان امر **﴿فَاقْتُلُوا انفسكُم﴾** را امتحانی می‌داند ولی تنها درباره کسانی که بعد از آن کشتار و حشتناک از قتل معاف شدند. ولی بهتر بود آن را عمومیت می‌داد.^۱

دلیل ۸:

در روایات آمده است که موسی وقتی آن قتل دسته جمعی بنی اسرائیل را دید که هفتاد هزار نفر کشته شدند به گریه افتاد و گفت: خدایاد! بنی اسرائیل نابود شدند بقیتی بگذار و خدا برای تسلی خاطر موسی امر کرد. کشتار متوقف شود و فرمود: قاتل و مقتول هر دو در بهشت‌اند.^۲

این کشتار عظیم که حتی موسی را به گریه درمی‌آورد با عبارت **﴿إِنَّهُ هُوَ اللَّوَّاْبُ الرَّحِيمُ﴾** که در ذیل آیه است تناسب ندارد بلکه با عبارت «انه هو المنتقم الجبار» تناسب دارد که این کشتار و حشتناک برای انتقام‌گیری و مجازات

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۱ چاپ آخرondی.

۲. کشف الأسرار مبیدی، ج ۱، ص ۱۹۰.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۴۹

گو ساله پرستان انجام شده باشد ولی اگر امر «فَاقْتُلُوا انفُسَكُمْ» امتحانی باشد پس از آنکه گو ساله پرستان از عهده امتحان برآمدند و تسليم فرمان شدند تواییت و رحمت خدا به جوش آمد و آنان را بخشدید و «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» این معنی را منعکس می‌کند که بالحن آیه که لحن امتنان است سازگارتر است.

دلیل ۹:

از قتاده نقل کرده‌اند که «فَاقْتُلُوا انفُسَكُمْ» را «فَاقْيِلُوا انفُسَكُمْ» خوانده است.^۱

در آن زمانی که قرآن اعراب و نقطه‌گذاری نداشت قتاده به اجتهاد خود آیه را «فَاقْيِلُوا» خوانده است یعنی شما خودتان را اقاله کنید و با توبه و انباه خود را از قید گناه آزاد سازید؛ اینکه قتاده کارشناس مشهور علوم قرآنی این قرائت را اختیار کرده دلیل است که در آن زمان بین مفسران قرآن اتفاق نظر وجود نداشته که معنای آیه مزبور این است که شما موظفید خودتان را بکشید؛ بنابراین نباید تصور شود که این تفسیر برای آیه از مسلمات است که شما باید خود را بکشید بلکه این یک رأی تفسیری است در مقابل رأی قتاده که هر محققی می‌تواند هر کدام را قوی‌تر یافت اختیار کند.

دلیل ۱۰:

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱، ص ۱۹۵؛ روح المعانی (آلوسی) ج ۷، ص ۲۳۸.

یک نظر این است که «فَاقْتُلُوا» در آیه به معنای «فَزِّلُوا» است^۱ یعنی نفس خود را ریاضت دهید و رام کنید. تعبیر «نفس‌کشی» در محاورات مردم به معنای «مجاهدت و ریاضت‌دادن نفس» به کار می‌رود. آلوسی می‌گوید: اگر روایات نبود من همین رأی را انتخاب می‌کردم، که باید به آلوسی گفت: در این روایات حتی یک نقل معتبر که به معصوم منسوب باشد وجود ندارد، پس باید به خاطر این منقولات بی اعتبار از یک رأی معقول دست برداشت. طبق این نظر «فَاقْتُلُوا انفسکم» یعنی نفس‌کشی کنید و با ریاضت و مجاهدت و توبه و انا به به درگاه خداوند نفس سرکش را رام سازید و خود را از گناه گوساله پرستی پاک نمایید. و چون این وجه معقول نیز که با تفسیر قتاده هم آهنگ است وجود دارد نمی‌توان گفت: حتماً معنای آیه این است که باید شما خودکشی کنید یا یکدیگر را بکشید. با توجه به مطالب یاد شده بود که در ترجمه آیه پنجاه و چهار بقره در یک وجه امر «فَاقْتُلُوا انفسکم» را امتحانی گرفتیم و در وجه دیگر علی البدل آن را به معنای نفس‌کشی یعنی ریاضت و انا به و در نهایت تهدیب نفس و سیروسلوک گرفتیم. کشتار هفتاد هزار انسان گناه کار که موسی علیه السلام را به گریه درآورد برای ما قابل قبول نبود خصوصاً با توجه به اینکه منبع این منقولات فقط روایات عامه است آن هم از طرق بی اعتبار، و این جانب شک ندارم که اینها از اسرائیلیات

۱. روح المعانی (آلوسی)، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲۵۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

است که حضرات نتوانسته‌اند خود را از آنها خلاص کنند وَكُمْ لَهُ مِنْ نَظَرٍ:

۱۰

۳۰ درس قرآنی برای جوانان

۳۰ درس قرآنی برای جوانان^۱

درس ۱

نشانه‌های شناخت خدا

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي
ذِلِّكَ لَا يَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ﴾.^۲

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ حَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذِلِّكَ لَا يَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.^۳

«از نشانه‌های خداوندی خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین و گوناگونی زبان‌ها و رنگ‌های شماست، بی‌شک در این چیزها نشانه‌های روشنی از قدرت خداوند برای اهل دانش وجود دارد».

و نیز از نشانه‌های خداوندی خدا این است که برق را همراه با ترس و امید به شما می‌نمایاند، و از آسمان، آبی نازل می‌کند پس زمین را بعد از مردگی اش زنده می‌کند، بی‌شک در این برق و باران نشانه‌های چشمگیری از قدرت خداوند برای مردمی که عقل خود را به کار می‌اندازند وجود دارد.

۱. تاریخ نگارش: ۳۰/۱/۱۳۴۹.

۲. روم (۳۰): ۲۲.

۳. روم (۳۰): ۲۴.

۲۵۴ ■ پژوهش‌های قرآنی

توضیح: در میان آدمیان کسانی هستند که خدای جهان را باور ندارند یا باور دارند ولی از اطاعت فرمان او سرپیچی می‌کنند. قرآن کریم در این دو آیه برای بیدار کردن و جدان این گونه مردم نشانه‌هایی را از قدرت خداوند ذکر می‌کند و می‌فرماید:

آفرینش این همه کرات نورانی به نام خورشید و ماه و ستاره در این فضای بی‌کران با این نظم و انضباط، و نیز آفرینش زمین با این گردش منظم و دقیق، دلیل آن است که این سازمان بزرگ هستی با نقشه‌ای حساب شده و با اراده یک آفریننده دانا و توانا به وجود آمده و زیر نظر همان آفریننده دانا و توانا رهبری می‌شود.

و باز می‌فرماید:

شما می‌بینید که گاهی همراه با ابرهای فشرده و طوفان‌های هوایی برق‌هایی می‌جهد که هم ترس آور است و هم امیدبخش، ترس از صاعقه و تگرگ و امید به آمدن باران. و می‌بینید که باران از بالا فرو می‌ریزد و زمین مرده و افسرده به جنبش می‌آید و نیروی زندگی در کالبد آن دمیده می‌شود و این همه گل‌ها و گیاهان رنگارنگ از نیستی به هستی می‌آید. این هنرنمایی که در پیش چشم شماست، دلیل این است که دست یک هنرآفرین چیره دستی در پشت پرده طبیعت این صحنه‌های شگفت‌انگیز را به وجود می‌آورد.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۵۵

عالم همه پرده‌ای است پر نقش و نگار

هر نقش و نگاریش بود نقش نگار

زین پرده پر نقش و نگار ارگذری

بینی به پس پرده رخ نقش نگار^۱

که تواند که دهد میوہ رنگین از چوب

یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار

این همه نقش عجیب بردر و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار^۲

۱. مهدوی ... [بقیه اسم خوانده نشد].

۲. سعدی.

درس ۲

در نومیدی بسی امید است

فرعون مصر، پادشاه ستمگری بود که از هیچ گونه ظلمی درباره دودمان حضرت یعقوب علیه السلام خودداری نمی‌کرد، تا آنجاکه پسران نوزاد این دودمان را سر می‌برید. اتفاقاً مادر موسی پسری به دنیا آورد که همان حضرت موسی علیه السلام بود. این نوزاد در آغاز کار از چشم مأموران مخفی بود ولی مادرش بی‌اندازه ناراحت بود که مباداً مأموران آگاه شوند. خداوند به این مادر پریشان الهام کرد که هر وقت احساس خطر کردی، کودک خود را در صندوقی بگذار و به دریا بینداز، و بدان که فرزندت را سالم به تو بر می‌گردانیم و سرانجام، وی را به پیغمبری بر می‌گریزیم. مادر موسی هنگامی که احساس خطر کرد فرزند خود را به آب انداخت، و صندوق حامل کودک به دست نزدیکان فرعون افتاد، و به پیشنهاد زن فرعون از کشتن کودک گذشتند و تصمیم گرفتند از وی نگهداری کنند، ولی کودک پستان هیچ زنی را نگرفت. خواهر موسی که به دستور مادرش دنبال صندوق آمد و وضع کودک را زیر نظر گرفته بود، گفت: من زنی را می‌شناسم که با کمال مهربانی این کودک را می‌پذیرد و او را شیر می‌دهد. فرعون پیشنهاد خواهر موسی علیه السلام را پذیرفت و کودک به دامن مادرش برگشت. بدین‌گونه وعده‌ای که خدا به مادر موسی داده بود به وقوع پیوست، و سرانجام

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۵۷

موسى علیه السلام به پیغمبری مبعوث شد و فرعون پادشاه ستمگر هم به اراده خدا با ارتشن مجھزش در دریای احمر غرق گردید.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أُمُّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْسِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَيْنَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنْ بِإِنَّ رَادُوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُوَسَّلِينَ﴾.^۱

«به مادر موسی وحی کردیم که فرزند خود را شیر بده، پس آنگاه که ترسیدی دشمن از وجود کودک آگاه شود او را در دریا بینداز و ترس و اندوه به خود راه مده، زیرا که ما کودک را به تو بر می‌گردانیم و او را به پیغمبری بر می‌گزینیم».^۲

۱. قصص (۲۸): ۷.

۲. إذا: هنگامی که، ۲. في: در، ۳. يَمِّ: دریا، ۴. إِلَيْكِ: به سوی تو، ۵. إِلَيْ: به سوی، ۶. أُمُّ: مادر.

درس ۳

منطق زورگویان

حضرت موسی علیه السلام چون معجزه‌اش این بود که عصایش اژدها می‌شد فرعونیان جادوگرش خواندند و جادوگران را به مبارزه با اوی دعوت کردند، در آن انجمن عمومی که جادوگران سحر خود را نمایاندند موسی علیه السلام عصای خود را انداخت و اژدها شد و همه سحرهای آنان را بلعید، ساحران چون متخصص در جادوگری بودند دانستند که این کار موسی علیه السلام جادوگری نیست پس به حضرتش ایمان آوردن.

فرعون که سلطنت خود را در خطر دید روش ابلهانه‌ای در پیش گرفت و به آنان گفت: چرا شما بی اجازه من به موسی علیه السلام گرویدید؟! من یک دست و یک پای شمارا به عکس یگدیگر می‌برم و آنگاه همه را به دار می‌زنم. آنان گفتند: ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم، و این بزرگترین عیب توست که عالی‌ترین صفت انسانی ما را که در مقابل حقیقت تسليم شده‌ایم عیب ما می‌شماری، بار الها! به ما صبر و استقامت بده و با حالت تسليم جان ما برگیر. «قالَ فِرْعَوْنُ أَمْتَنْمٌ يٰهٰيَ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرٌ تُمُواهٌ فِي الْمَدِينَةِ إِتْخَرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا يُقْطَعُنَّ أَيْدِيْكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافِ ثُمَّ لَا صَلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ» قالوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُتَّقِلُّمُونَ وَمَا تَنْقُمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۵۹

لَمَّا جَاءَتْنَا رَبِّنَا أَفْغَنَ عَلَيْنَا صَرْبًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ^۱.

«فرعون گفت: چرا بی اجازه من به موسی گرویدیم، این حیله‌ای است که شما و موسی از پیش اندیشیده‌اید تا مردم شهر را بیرون کنید (و پیروان موسی آن را تصریف کنند) خواهید دید که یک دست و یک پای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم، آنگاه همه را به دار می‌آویزم، آنان گفتند: ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم، تو عیوبی در ما سراغ نداری جز اینکه چون خداوند نشانه‌های حقیقت را به ما نشان داد بدان گرویدیم، خدایا به ما شکیایی بده و با حالت ایمان

جان ما را بگیر». ^۲

۱. اعراف (۷): ۱۲۳ - ۱۲۶.

۲. قبل: پیش، ۲. هذا: این، ۳. مَكْرُ: نیرنگ، ۴. مَدِيَة: شهر، ۵. ثُمَّ: پس از آن، سپس، ۶. آمَّا: گرویدیم.

درس ۴

نیروی ایمان

جادوگرانی که به حضرت موسی گرویدند ایمانشان چنان استوار شد که در برابر قدرت اهریمنی فرعون خود را نباختند، و با اینکه آنان را تهدید به قتل کرد با کمال شهامت و صراحةً به وی گفتند:

قسم به آن خدایی که ما را آفریده است هرگز برای خوشنودی تو دست از ایمان خود برنمی‌داریم، تو هرچه می‌خواهی بکن، نهایت قدرت تو این است که ما را بکشی ولی دیگر پس از مرگ بر ما مسلط نیستی.

امروز به جور، هرچه می‌خواهی کن فردا به تو نیز، هرچه خواهند کشند! ما به پروردگار خود ایمان آورده‌ایم و از لطف او انتظار داریم که گناهان ما را ببخشد، بهترین یار مهربان که یاری و مهربانیش جاوید خواهد بود خداوند عالم است.

از این رو ما از تو برباییم و به خدای مهربان پیوستیم و اینکه آماده مرگ هستیم. (این است نیروی ایمان، آفرین به این ایمان!)

﴿فَالْوَالَّنِ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِي مَا أَنْتَ قاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا حَطَابَانَا وَمَا أَكْرَهْنَا عَلَيْهِ مِنَ

السّخِرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴿ . ۱

«گفتند: به خدا سوگند که ما تو را بر معجزه‌هایی که برای مان روشن گشته ترجیح نمی‌دهیم، هرچه می‌کنی بکن، حکم تو تنها در این دنیا نافذ است ما به پروردگار خود گرویدیم تا گناهانمان را و نیز این جادوگری را که تو بر آن واداشتی ببخشد، و خدا و لطف وی بهتر و پاینده‌تر از تو و خوشنودی توست». ۲

۱. طه (۲۰ - ۷۳):

۲. فَطَرَ: به وجود آورده، ۲. أَنْتَ: تو، ۳. حَيَاةً: زندگی، ۴. دُنْيَا: نزدیک‌تر، ۵. حَطَايا: گناهان.

درس ۵

خون‌خواری فرعون و واکنش موسی

مشاوران فرعون به وی گفتند: موسی و پیروانش را نباید آزاد گذاشت چون آنان مردم را گمراه و فاسد می‌کنند و همچنین از پرستش تو و بتان تو رو گردان هستند.

فرعون گفت: تصمیم من این است که همان سیاست سابق را درباره موسی و قوم وی (دو دمان یعقوب) دنبال کنیم، و همچنان نوزادان پسر را از این دو دمان بکشیم تا نتوانند قدرتی به وجود آورند و ما در هر حال بر آنان مسلط هستیم و از این جهت نگرانی نداریم.

موسی در برابر این سیاست غیر انسانی فرعون به پیروان خود توصیه کرد که همواره از خداوند بزرگ کمک بخواهند و در برابر مشکلات شکیبا باشند و بدانند که زمین مال خداست و به هر کس بخواهد می‌دهد و سرانجام، مردم پرهیزگار پیروز خواهند شد.

﴿وَقَالَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ قَوْمٍ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُعْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرُكَ وَآلَهَتَكَ قَالَ سَيُقْتَلُ أَبْنَاءُهُمْ وَنَسَّاتُهُمْ وَإِنَّ فَوَّقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾
قالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ

الْمُتَّقِينَ).^۱

«اشراف قوم فرعون به وی گفتند: نباید موسى عائیلٰ و پیروانش را آزاد گذاری که فساد کنند و از پرستش تو و بتهای تو رو بگردانند، گفت: پسران آنان را خواهیم کشت و دخترانشان را زنده خواهیم گذاشت و ما بر آنان مسلط هستیم. موسى عائیلٰ به قوم خود گفت: از خدا کمک بخواهید و شکیبا باشد که زمین از آن خدادست، به هر کس بخواهد می‌دهد و عاقبت پرهیزکاران پیروز خواهند شد». ^۲

۱. اعراف (۷): ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲. آناء: پسران، ۲. نساء: زنان، ۳. يشأ: می‌خواهد، ۴. عباد: بندگان، ۵. عاقبة: رانجام، ۶. مُتَّقِين: پرهیزکاران.

درس ۶

پیشوای اسلام در تورات و انجلیل

خدا در کتاب‌های اصلی و دست نخورده تورات و انجلیل، نشانه‌های پیغمبر اسلام ﷺ را بیان کرده است تا پس از آنکه پیشوای اسلام را به پیغمبری برانگیزد پیروان تورات و انجلیل بدون شک و تردید به وی ایمان یاورند، در آیه سوره اعراف^۱ این مطلب را چنین توضیح داده است:

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام برای امّت خود دعا کرد و سعادت دنیا و آخرت را برای آنان خواستار شد، خداوند به وی وحی کرد که: من رحمت خود را برای آن مردم با ایمان و پرهیزکار ارزانی می‌دارم که در آینده از پیغمبر درس نخوانده‌ای (پیغمبر اسلام) که در تورات و انجلیل نام و نشان وی را می‌یابند پیروی می‌کنند، او آنان را به نیکی دعوت می‌کند و از بدی‌ها باز می‌دارد، و دین وی آسان و بی‌مشقت است، و تنها کسانی که به وی می‌گردوند و یاریش می‌کنند و به کتابش عمل می‌نمایند سعادتمند خواهند شد.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأَمِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَيْنِيهِمُ الْحَبَائِثَ وَيَضْعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ

.۱ آیه ۱۵۶.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۶۵

عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

«خداوند می‌فرماید: مردمی از رحمت من بهره‌مند می‌شوند که از پیغمبر درس نخوانده‌ای که صفات او را در تورات و انجیل می‌یابند پیروی می‌کنند، او آنان را به کارهای خوب دعوت می‌کند و از کارهای بد باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را برای آنان حلال می‌کند و از چیزهای پلید جلوگیری می‌نماید. تکلیف‌های سخت و قید و بند‌هایی را که بر آنها بود از آنان بر می‌دارد. پس کسانی که به وی ایمان می‌آورند و شرّ دشمنان را از او می‌گردانند و در پیش‌برد برنامه‌اش او را یاری می‌کنند و از کتاب وی پیروی می‌نمایند، تنها همانان سعادت‌مند خواهند شد». ^۲

۱. اعراف (۷): ۱۵۷.

۲. نَبِيٌّ: پیغمبر، ۲. أَمِيَّ: درس نخوانده، ۳. مَكْتُوبٌ: نوشته شده، ۴. مَعْرُوفٌ: کار خوب، ۵. مُنْكَرٌ: کار بد.

درس ۷

دعوت جهانی و ابدی پیغمبر اسلام

بسیاری از پیغمبران بودند که مأموریت آنان هم از نظر زمان محدود بود و هم از نظر مکان یعنی فقط برای مردم معینی تازمان معینی، ولی پیامبر اسلام ﷺ نه از نظر زمان محدود بود و نه از نظر زمان، یعنی آن حضرت برای همه جهانیان و همه زمان‌ها تاروز قیامت مبعوث بود چنان‌که در آیه‌های زیر می‌خوانیم:

﴿فُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَمِينِ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.^۱

﴿وَمَا أَرَوْسُلْنَاكَ إِلَّا كَافَةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.^۲
 ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾.^۳

«خدابه پیشوای اسلام دستور داده است: بگو: ای مردم! من از طرف خداوند به سوی همه شما فرستاده شده‌ام، آن خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین به دست اوست، معبدی جز او نیست، زنده‌ها را جان می‌دهد و می‌میراند، پس

۱. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. سپا (۳۴): ۲۸.

۳. احزاب (۳۳): ۴۰.

شما به خدا و رسول او، پیغمبر درس نخوانده‌ای که به خدا ایمان دارد بگروید و

از وی پیروی کنید تا راه سعادت را بیابید». ^۱

«ای پیغمبر: ما تو را جز برای همه مردم نفرستاده‌ایم تا آنان را به رحمت ما

مزد بدهی و از عذاب ما بترسانی، ولی بیشتر این مردم نمی‌دانند». ^۲

«محمد ﷺ پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و آخرین

پیغمبران است، و خدا از هر چیزی آگاه است». ^۳

از آیه یک و دو می‌فهمیم که پیشوای اسلام پیغمبر همه جهانیان است.

و از آیه سه می‌فهمیم که پیغمبری آن حضرت ابدی و همیشگی است. ^۴

۱. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. سبأ (۳۴): ۲۸.

۳. احزاب (۳۳): ۴۰.

۴. جوییاً: همگی، ۵. مُلْكُ: حکومت، ۶. یُحِبِّی: جان می‌دهد، ۷. یُمِیِّثُ: می‌میراند، ۸. کَافَةً: همگی،

۹. بَشِيرًاً: مژده‌دهنده.

درس ۸

نتیجه وحدت

در دوران پیش از اسلام که به نام زمان جاهلیت معروف است، مردم جهان و خصوصاً مردم عربستان در حال دشمنی و چند دستگی و پراکنده‌گی به سر می‌بردند و قسمتی از نیروهای آنان مصرف زد و خورد و جنگ و خون ریزی می‌شد.

هنگامی که اسلام بر جزیره‌العرب، سرزمین نادانی‌ها و تاریکی‌ها پرتو افکند و مردم زیر پرچم این دین آسمانی گرد آمدند و حقایق آن را به جان و دل پذیرفتند، آن همه پراکنده‌گی و دشمنی جای خود را به یگانگی و دوستی داد؛ چنان صفا و صمیمتی در میان مسلمانان به وجود آمد که بسیاری از مسلمانان، رنج خود و راحت یاران می‌طلبیدند و قسمتی از خانه و خوراک و پوشاش خود را با اینکه بدان احتیاج داشتند را در اختیار برادران مسلمان خود می‌گذاشتند.

در سایه چنین اتحاد و یک‌پارچگی بود که بر بسیاری از مشکلات پیروز شدند و بر بسیاری از دشمنان غالب گشتد. قرآن کریم از دشمنی‌های زمان جاهلیت یاد می‌کند و در مقابل، از دوستی و اتحاد اسلامی به عنوان یک نعمت بزرگ اجتماعی نام می‌برد، و مسلمانان را دعوت می‌کند که همه با هم یکدل و یکرنگ باشند و زیر سایه اتحاد و دوستی به سوی موفقیت پیش بروند. ناگفته

پیداست که امروز هم مسلمانان اگر بخواهند از ناتوانی و زیونی برکنار بمانند و عظمت خیره کننده سابق را باز یابند چاره‌ای جز این ندارند که در راه وحدت و یک پارچگی خود بکوشند و نیروی عظیم اسلامی را در راه ترقی و سربلندی مسلمانان به کار بزنند.

دولت همه زاتفاق خیزد بیچارگی از نفاق خیزد.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَنْقِرُوا وَإِذْ كُرِّبُوكُمْ إِذْ كُتُمْ أَعْدَاءٍ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِحُتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذِلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهَتَّدُونَ﴾ . ١

«همگی با هم به ریسمان خدا که همان دین اسلام است تمسّک جوید و پراکنده نگردید، و این نعمت وی را به یاد آورید که با هم دشمن بودید و او به وسیله اسلام دل‌هایتان را با هم مهربان ساخت و به موهبت خدا با هم برادر شدید و لب پر تگاه بدیختی بودید، شما را نجات داد. خداوند بدین سان حقایق را روشن می‌سازد تا شما بیشتر و بهتر راه سعادت را بیابید.»^۲

۱۰۳:آل عمران

٢. حَبْلٌ: رِيسْمَانٌ، ٢. أَعْدَاء: دَشْمَنَانٌ، ٣. قُلُوبٌ: دَلَهَا، ٤. إِخْوَانٌ: بَرَادْرَانٌ، ٥. حُفَرَةٌ: گُودَالٌ، ٦. نَارٌ: آتشٌ.

درس ۹

ابراهیم علیه السلام و بت‌پرستان

در روزگار قدیم گروه‌هایی از بشر بعضی چیزها را تا سرحد پرستش مقدّس می‌شمردند و چنین می‌پنداشتند که آنها رابطه مخصوصی با خدای عالم دارند، به طوری که می‌توانند نزد خدا برای مردم شفاعت کنند که حاجت‌های آنان برآورده شود. مثلاً گروهی از مردم خورشید را و بعضی ستاره‌ها را و برخی مجسمه‌هایی را به صورت‌های مختلف درست می‌کردند و پرستش می‌نمودند.

در همین زمان ماکه روزگار پیشرفت علم و دانش است، در هندوستان مردمانی هستند که نوعی از گاو را مقدس می‌دانند و ستایش می‌کنند. و این مردم بت‌پرست و گاو پرست در مرام خود به قدری خشک و متعصب هستند که اگر کسی با روشن آنان مخالفت کند و از پرستش معبد‌های آنان نکوهش نماید اگر بتوانند او را به سخت‌ترین مجازات‌ها می‌رسانند.

در روزگاری که ابراهیم خلیل علیه السلام آن پرچم دار توحید به پیغمبری مبوع شد بت‌پرستی با شدیدترین وجهی رواج داشت و حتی نزدیکان حضرت ابراهیم علیه السلام بت‌پرست بودند. این پیغمبر بزرگ به امر پروردگار دعوت خویش را شروع کرد و مبارزه با بت‌پرستی را آغاز نمود. او با بت‌پرستان به طرز جالب و

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۷۱

عقل‌بُسْنَدِي مناظره می‌کرد و با دلیل‌های روشن برای آنان ثابت می‌کرد که این جمادهایی که به نام بت ساخته‌اید نه به شما نفعی می‌رسانند و نه زیانی، و بدین جهت لایق پرستش نیستند. ولی بت پرستان در جواب وی می‌گفتند: بت پرستی از سنت‌های قومی و ملی ماست! راستی چه منطق ابلهانه‌ای که کسی در مقابل دلیل و منطق به سنت‌های قومی و ملی تمسک بجوید!

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلِ وَكَنَّا بِهِ عَالَمِينَ﴾ إِذْ قَالَ لَأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ
 الْتَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴿ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ
 أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴿ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْعَفُكُمْ شَيْئًا وَلَا
 يَضُرُّكُمْ﴾ أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ .^۱

«ما پیش از این، عقل روشن و درک صحیح به ابراهیم دادیم و از حال وی آگاه بودیم. (آنگاه که به پدر و قوم خود گفت: این مجسمه‌ها چیست که به پرستش آنها پای بند شده‌اید؟) گفتند: این یک سنت ملی است که از پدران ما مانده است. (گفت: خیلی روشن است که هم شما و هم پدرانتان در گمراهی فورفته‌اید.) آیا چیزهایی را می‌پرستید که نه نفعی به شما می‌رسانند و نه زیانی؟!) چقدر این روش شما زشت و ابلهانه است؟! آیا عقل خود را به کار

۱. انبياء (۲۱):

نمی‌اندازید تا رشتی کار خود را بفهمید؟!».^۱

۱. آب: پدر، ۲. ما: چیست، ۳. هذله: اینها، ۴. تماثیل: مجسمه‌ها، ۵. ضلال: گمراهی، ۶. مُبِين: آشکار

درس ۱۰

جلوگیری از غلو و زیاد روی

بعضی از افراد بشر در مقابل شخصیت‌های بزرگ چنان مجدوب و خود باخته می‌شوند که درباره آنان غلو و زیاده روی می‌کنند یعنی آنان را از حدی که هستند بالاتر می‌برند.

مثلاً مسیحیان درباره حضرت عیسیٰ علیه السلام غلو کردند و گفتند: او چون پدر نداشت پسر خداست. در میان مسلمانان نیز افرادی بودند که در مقابل عظمت مقام پیغمبر اسلام صلوات اللہ علیہ و سلّم خود باخته می‌شدند و درباره آن حضرت غلو می‌کردند.

۱. یک نمونه آن این بود که رسول خدا صلوات اللہ علیہ و سلّم پسری داشت به نام ابراهیم که از یک زن مصری به نام «ماریه» به وجود آمده بود، این پسر در کودکی از دنیا رفت، اتفاقاً همان روزی که این کودک از دنیا رفت خورشید گرفت، گروهی از مسلمانان نادان گفتند: چون ابراهیم فرزند پیغمبر صلوات اللہ علیہ و سلّم از دنیا رفت مرگ او در آسمان اثر کرده و خورشید گرفته است. این خبر که به رسول خدا صلوات اللہ علیہ و سلّم رسید ناراحت شد و برای برطرف کردن این فکر باطل مردم را جمع کرد و برای آنان سخنرانی فرمود و این نکته را توضیح داد که: خورشید برای مرگ هیچ‌کس نور خود را از دست نمی‌دهد و شما هرگز چنین خیالی را به خود راه ندهید. بدین

وسیله پیشوای اسلام آنان را از این فکر باطل باز داشت.

۲. نمونه دوم این بود که گروهی خیال می‌کردند که باید علم پیغمبر خدا^{علیه السلام} نامحدود باشد و هر چه خدا می‌داند او هم بداند، و از این رو از حضرتش پرسیدند که قیامت چه وقت است؟ در این باره آیه نازل شد که وقت قیامت را جز خدا کسی نمی‌داند و این برای رسول اکرم^{صلی الله علیه و سلیمان} نقص نیست که وقت قیامت را نداند، زیرا هرچه را خدا به وی یاد داده است می‌داند و هر چه را یاد نداده نمی‌داند.

در آیه زیر برای جلوگیری از غلوّ مردم نادان، خداوند می‌فرمایند: ای پیغمبر! به مردم بگو: من بشری هستم مانند شما و هر بشری علم و دانش محدود است، فقط فرق من با شما این است که از طرف خداوند به من وحی می‌رسد و به شما نمی‌رسد.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَاٰ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوْحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِإِعْبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.^۱

«بگو: من فقط بشری هستم مانند شما ولی به من وحی می‌شود که معبد شما جز خدای یگانه نیست، پس هر کس که امید دارد از رحمت پروردگار بهره‌مند شود باید کار شایسته و خوب بکند و هیچ کس را در عبادت و پرستش پروردگار

۱. کهف (۱۸): ۱۱۰.

خویش شریک نسازد».

توضیح: پرستش کردن غیر خدا که آن را «شرک» می‌گویند دو قسم است:

۱. اینکه کسی مثلاً خورشید یا ماه یا بت را پرستد.
۲. اینکه کسی عبادت را به قصد خودنمایی انجام دهد و مثلاً نماز بخواند که دیگران ببینند و از او ستایش کنند، این کار را «ریاء» می‌گویند، یعنی خود نمایی، و این علاوه بر اینکه گناه است عبادت را نیز باطل می‌کند.^۱

۱. إِنَّمَا: فقط، ۲. يُوحى: وحى مى شود، ۳. إِلَهٌ: معبود، ۴. واحِدٌ: يگانه، ۵. يَرْجُو: امید داشته باشد، ۶. صالح: شایسته.

درس ۱۱

بیداری هنگام مرگ

بسیاری از افراد انسان به قدری در زندگی مادی غرق می‌شوند و در گناه و آلودگی غوطه‌ور می‌گردند که هیچ‌گاه به این فکر نمی‌افتد که این زندگی دنیا دیر یا زود سپری می‌شود، و انسان بخواهد یا نخواهد باید از روی زمین به زیر زمین برود و در خاک مدفون گردد.

و معلوم است که اگر انسان آنقدر مغور شود که به فکر مرگ نیفتد دست به ظلم و تجاوز خواهد زد و برای کام گرفتن از زندگی دنیا از هیچ‌گناه و انحرافی خودداری نخواهد کرد، بلکه هر چه بیشتر از هوای نفس پیروی می‌کند و در گناه و آلودگی فرو می‌رود تا آنگاه که مرگ او در رسدو به حکم جبر خلقت از این جهان به جهان دیگر برود، آن وقت است که پرده غفلت و غرور کنار می‌رود و حقایق پشت پرده آشکار می‌گردند و انسان غافل و مغورو بیدار می‌شود و می‌فهمد که در چه خواب گرانی به سر می‌برده و چقدر زیان کرده است که سرمایه عمر را از دست داده و در مقابل آن چیزی به دست نیاورده است.

و چه زیانی از این بالاتر است که انسان همه سرمایه‌اش را به دست خود نابود کند و وقتی به هوش آید که دیگر وقت گذشته باشد و دیگر نتواند زیان خود را جبران نماید.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۷۷

قرآن کریم در آیه زیر برای بیدار کردن انسان‌های غافل و مغورو این حقیقت را گوشتزد می‌کند که افراد گناه کار هنگام مرگ، تازه از خواب غفلت بیدار می‌شوند و از خدا می‌خواهند که آنان را به دنیا برگرداند تا گناهان خود را جبران کنند و کارهای شایسته انجام دهند و از بدبختی نجات یابند، ولی این درخواست آنان پذیرفته نخواهد شد.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّيْ إِذْ جِئْنُنَا لَعِلَّيْ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبَعَثُونَ﴾.^۱

«انسان‌های مغورو هم چنان در گناه فرو رفته‌اند» تا آنگاه که مرگ یکی از آنان می‌رسد می‌گوید: خدایا مرا به زندگی دنیا برگردان تا کارهای نیکی که نکردم انجام دهم و خوشبختی خود را فراهم کنم. ولی این سخنی است که او می‌گوید و هرگز تقاضای او درباره برگشت به دنیا پذیرفته نخواهد شد، و آنان که می‌میرند در جهان بین دنیا و قیامت به سر خواهند برد تا آنگاه که دوباره زنده شوند و به سزای کارهای خوب یا بد خود برسند».^۲

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۰۰.

۲. جاء: آمد، ۳. أَحَدَ: یکی، ۴. مَوْتٌ: مرگ، ۵. كَلِمَةٌ: سخن، ۶. قَائِلٌ: گوینده.

درس ۱۲

جهان بعد از مرگ

درباره اینکه انسان، پس از مرگ در جهان دیگری خواهد زیست یا نه دو

فکر وجود دارد:

۱. یکی اینکه انسان هم مثل گیاه، چند روزی زندگی می‌کند و سپس می‌میرد و نابود می‌گردد و دیگر در هیچ جهانی از او خبری نیست.

۲. دیگر اینکه انسان، موجودی است جاودانی که هیچ‌گاه نابود نخواهد شد و فقط جای خود را عوض می‌کند، و سپس به جهان بزرخ می‌رود، و پس از بزرخ در قیامت زنده می‌شود و در جهانی ابدی و همیشگی به پاداش کارهای خود می‌رسد و برای همیشه با خوشبختی و یا بدبختی زندگی خواهد کرد.

همهٔ پیغمبران می‌گویند: انسان یک موجود جاویدان است و با مرگ نابود نخواهد شد و در قیامت زنده می‌شود و به پاداش کارهای خود می‌رسد.

اگر انسان به وجدان خود رجوع کند می‌فهمد که آنچه پیغمبران خدا می‌گویند حقیقت است.

آیا می‌توان گفت: خداوند حکیم، بشر را فقط برای این آفریده است که مقداری خوراکی‌ها را بخورد و به قادرات تبدیل کند، و مقداری از پارچه‌های را پوشد و کهنه کند، و مقداری آب بنوشد و به ادرار مبدل سازد، و مقداری از هوا

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۷۹

راتنفس کند و به گاز کرین آلوده سازد و بیرون بدهد و سپس بمیرد و برای همیشه
نابود گردد؟! آیا اگر چنین باشد خلقت بشر، بازیچه و بیهوده نخواهد بود؟!
قرآن کریم در آیه زیر، این حقیقت را گوشت می‌کند که: آیا خیال می‌کنید
شما را بیهوده آفریده‌ایم؟!

و جدان هرانسانی جواب می‌دهد: نه، خداوند بشر را به بازیچه نیافریده است
که فقط در این جهان، چند روزی زندگی کند و نابود گردد، خداوند حکیم برتر
از آن است که چنین کار بیهوده‌ای را بکند.

﴿أَفَحَسِبُّهُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَيْنَا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجِعُونَ؟ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمُلِكُ
الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾.^۱

«آیا گمان کرده‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگردانده
نمی‌شوید؟! پس برتراست خدا، آن فرمانروای به حق [از اینکه کار بیهوده کند]
هیچ معبدی جز او نیست». ^۲

۱. مؤمنون (۲۳): ۱۱۵ - ۱۱۶.

۲. خلقنا: آفریدیم، عَبَيْنَا: بیهوده، إِلَيْنَا: به سوی ما، مَلِكٌ: صاحب اختیار، حَقٌّ: ثابت پایدار.

درس ۱۳

دل سالم، وسیلهٔ خوشبختی نهايى

همان طور که بدن انسان گاهی سالم است و گاهی بیمار، دل و قلب انسان نیز گاهی سالم است و گاهی بیمار، البته منظور از دل، روح و روان انسان است. بیماری یا سلامت دل را مثل بیماری و سلامت بدن باید از علامت‌های آن شناخت صفات زشت و پلید مثل تکبر، حسد، حرص، خودپسندی، و مانند اینها علامت بیماری دل است، و صفات پسندیده مثل تواضع، قناعت طبع، خیرخواهی، ضعیف نوازی و مانند اینها علامت سلامت دل است.

همان طور که اگر بدن انسان بیمار شود باید آن را معالجه کرد، اگر روح و دل انسان هم بیمار شود باید آن را معالجه کرد.

بشر وظیفه دارد در این زمان کوتاهی که زنده است به طور دقیق به اوضاع روانی خود توجه کند و اگر مثلاً به بیماری خودخواهی مبتلاست کوشش کند که به تدریج این بیماری را از خود دور کند و به وسیلهٔ ریاضت نفس، صفت خودپسندی را در خود بکشد.

انسان یک روزی را در پیش دارد به نام روز قیامت که اگر بخواهد یا نخواهد باید در آن روز زنده شود، و در صف سعادتمدان قرار گیرد، یا به گروه تیره‌بختان بپیوندد.

۲۸۱ ■ پژوهش‌های قرآنی

آیا در آن روز چه چیزی وسیله سعادت و خوشبختی انسان است؟

آدمی امروزه چه نوع پیش‌بینی برای خود بکند تا در آن روز خوشبخت

شود؟

آیا مال و مقام و فرزند ممکن است در آن روز وسیله خوشبختی انسان شود؟

این یک مطلب غیبی و مربوط به جهان رستاخیز است و اوضاع عالم

rstاخیز را جز خدا و پیغمبران خداکسی نمی‌داند.

ابراهیم خلیل علیه السلام پیغمبر بزرگ خدا در ضمن دعای خود این مطلب را

روشن ساخته است، او در دعای خود از خداوند عالم چنین درخواست کرده

است:

پروردگارا! مرا در روز قیامت، خوار و بی‌مقدار نکن، در آن روز که مال و

فرزند برای انسان نتیجه ندارد، و خوشبخت فقط کسی است که روح و دل وی از

بیماریهای روانی سالم باشد.

﴿وَ لَا تُحْزِنْيَ يَوْمَ يُبَيَّعُونَ﴾، ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ

سلیمٰ﴾.^۱

«خدایا در روزی که مردگان زنده می‌شوند مرا خوار مگردان) در آن روز که

مال و فرزند سودی ندارد.) و تنها کسانی که دل و روح سالم دارند سعادتمند

۱. شعراء (۲۶):

خواهد بود.»^۱

۱. يَوْمٌ: روز، ۲. يُبَعِّثُونَ: برانگیخته می‌شوند، ۳. لَا يَنْفَعُ: سودی ندارد، ۴. بَنُونَ: پسران، ۵. سَلِيمٌ: بی عیب.

درس ۱۴

بدبختی یا خوشبختی ابدی

می‌دانیم که مردم در این جهان دو دسته‌اند، یک دسته بدون احساس هیچ‌گونه مسئولیتی در زندگی مادی دنیا فرو رفته و به جز امیالی از لذت‌های حیوانی و زودگذر فکر دیگری ندارند، اینان در فکر این نیستند که فلان کارگناه است یا نه، مطابق رضای خدا است یا نه و به حقوق دیگران ضربه می‌زنند یا نه، روح و قلب شخص را آلوده و سیاه می‌کنند یا نه؟

و در مقابل، دسته دیگری هستند که هر کاری انجام می‌دهند، اول فکر می‌کنند که آیا این کار، مخالف رضای خدا و مخالف وجود خود، مخالف قانون الهی و مزاحم با حقوق دیگران هست یا نه؟ واگر مخالف رضای خدا و قانون الهی باشد از انجام آن خودداری می‌کنند. این مردم در قرآن کریم به نام «متّقین» خوانده شده‌اند یعنی مردمی که از تبهکاری پرهیز می‌کنند و فقط به انجام کارهایی می‌پردازند که به سود خود و مردم و البته موافق رضای خدادست.

این دو دسته از مردم یعنی ناپرهیزکاران و پرهیزکاران در این جهان مخلوط هستند، ولی در جهان قیامت که آخرین مرحله زندگی بشر است از هم جدا می‌شوند، و مردم ناپرهیزکار در زندان ابدی (جهنم) گرفتار می‌شوند و پرهیزکاران در مهمان خانه الهی (بهشت‌برین) بهترین پاداش را دریافت خواهند

کرد. در آیات زیر شرح حال این دو دسته از مردم در جهان رستاخیز داده شده

است:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَّارا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ
خَرَّتْهَا أَلْمٌ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَنْلُونَ عَلَيْكُمْ آياتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقاءَ يَوْمَكُمْ
هذا، قَالُوا بَلِي وَلَكِنْ حَفَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ) قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
خالِدِينَ فِيهَا فَيُسَيِّسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَّارا
حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَرَّتْهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبِيتُمْ فَادْخُلُوهَا
خالِدِينَ﴾ .^۱

«در قیامت مردم ناپرهیزکار و کافر دسته دسته به سوی زندان ابد(جهنم)
رانده می‌شوند، پس آنگاه که به زندان می‌رسند مأموران زندان به آنان می‌گویند:
مگر پیغمبرانی از خود شما نیامند که آیات خدا را برشما بخوانند و از گرفتاری
این روز شما را بترسانند؟! جواب می‌دهند: چرا، ولی ما کافران، مستحق عذاب
شدیم) بدانها می‌گویند: از درهای زندان جهنم وارد شوید و همیشه در آن
bermanید، که جایگاه شما متکبران خودخواه بسیار بد است) و مردم پرهیزکار دسته
دسته با احترام فراوان به سوی مهمانخانه ابدی بهشت هدایت می‌شوند که از
پیش درهای آن گشوده شده است، آنگاه که به بهشت می‌رسند گماشتگان به

^۱. زمر (۳۹).

۲۸۵ ■ پژوهش‌های قرآنی

آنان می‌گویند: سلام و درود بر شما که مردمی خوب و پاکیزه بودید، بفرمایید

داخل بهشت شوید و برای همیشه در آن بمانید». ^۱

۱. سیق: رانده شد، ۲. زُمر: دسته دسته، ۳. فُتَحْ: گشوده شد، ۴. أَبْوَابُ: درها، ۵. رُسْلٌ: پیغمبران، عِمِّنْكُمْ: از شما.

درس ۱۵

مقام مجاهدان

مردم مسلمان از نظر فداکاری و گذشت مانند هم نیستند، گروهی از مسلمانان فقط آن قسمت از احکام اسلام را می‌پذیرند و به کار می‌بندند که احتیاج به گذشت چندانی نداشته باشد، مثل نماز و روزه، و هنگامی که سخن از انفاق مال برای احتیاجات اجتماع به میان می‌آید تا آنجاکه بتوانند شانه تهی می‌کنند و از دادن مال خودداری می‌نمایند. و نیز وقتی که گفتگو از جنگ و جانبازی در راه اسلام می‌شود و وقت رفتن به میدان جهاد فرا می‌رسد به این گوشه و آن گوشه پناه می‌برند و از رفتن به میدان رزم خودداری می‌کنند. این دسته از مسلمانان به نام «قاعده‌ون» خوانده شده‌اند.

و گروه دیگری از مسلمانان هستند که وقتی می‌بینند در فلان مورد، اجتماع اسلامی مثلاً احتیاج به بهداری یا مدرسه یا کتابخانه دارد تا آنجاکه بتوانند از خرج کردن مال در راه رفاه مردم که همان راه خدادست خودداری نمی‌کنند، و نیز هنگامی که کشور اسلامی باید با دشمن خود پیکار کند داوطلبانه برای رفتن به میدان جنگ آماده می‌شوند و مشتاقانه در راه حفظ کشور اسلامی و سربلندی اسلام و مسلمانان مجاهده می‌نمایند. این دسته از مسلمانان در قرآن کریم به نام «مجاهدان» خوانده شده‌اند. در آیه زیر خداوند مجاهدان را با بیانی تشویق آمیز

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۸۷

و رغبت انگیز سوده و مقامی بس بلند و ارجمند برای آنان ثابت نموده است.

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الْضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَلَّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ
دَرَجَةً وَكُلًاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَلَّ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا
عَظِيمًا﴾.^۱

«آن مسلمانانی که بدون عذر صحیح در خانه خود می‌نشینند و از فداکاری خودداری می‌نمایند، با آنان که با مال و جان خود در راه خدا و مصلحت اجتماع فداکاری می‌کنند هرگز مساوی نیستند. خداوند کسانی را که با مال و جان خود در راه خدا فداکاری می‌کنند برکسانی که از فداکاری خودداری می‌نمایند یک درجه بالاتر قرار داده و هریک از این دو گروه را وعده خیر داده ولی برای مجاهدان پاداش خیلی بزرگتری مقرر داشته است».^۲

۱. نساء (۴): ۹۵.

۲. لا يَسْتَوِي: مساوی نیست، ۳. قاعِدُونَ: نشستگان، ۴. مجاهِدُونَ: کوشش کنندگان، ۵. فَضَلَّ: برتر داشت، ۶. كُلًاً: هریک، ۷. أَجْرٌ: پاداش.

درس ۱۶

علی علیلَه، زمامدار اسلام

همه می‌دانند که هر جمعیتی احتیاج به سرپرست و صاحب اختیار دارد، یک خانواده بی سرپرست نمی‌تواند زندگی کند، یک بنگاه معاملاتی که دارای چند عضو باشد بی سرپرست کارش منظم نمی‌شود، مردم یک ده یا یک شهر یا یک کشور ممکن نیست بی سرپرست بتوانند با وضع رضایت بخشی به زندگی اجتماعی خود ادامه دهنند.

کشور اسلامی نیز که به دست پیشوای بزرگ اسلام به وجود آمد، ممکن نبود بدون سرپرست، وضع منظمی داشته باشد. در درجه اول سرپرست کشور اسلامی و زمامدار مسلمانان پیغمبر اسلام ﷺ بود. ولی معلوم است که پس از رحلت آن حضرت نیز مملکت اسلامی احتیاج به سرپرست دارد. از این روگاه و بیگاه رسول اکرم ﷺ درباره زمامدار آینده اسلام سخن می‌گفت و گوش مردم را با این حقیقت آشنا می‌کرد. و در فرصت‌های مناسب آن شخصی را که لایق جانشینی پیغمبر ﷺ و زمامدار آینده اسلام بود به مردم معرفی می‌کرد. و آن کس که از نظر پیشوای اسلام بعد از آن حضرت لایق سرپرستی و زمامداری جهان اسلام بود جز علی بن ابی طالب علیلَه کسی نبود.

البته حاکم بر مردم در درجه اول خداست که خالق مردم است، و در درجه

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۸۹

دوم هر کس که خدا او را برای زمامداری تعیین کند. خداوند پیغمبر اسلام را زمامدار و حاکم بر مردم قرار داده، و بعد از آن حضرت، علی علیه السلام را به زمامداری مردم تعیین نموده است.

روزی سائلی در مسجد مدینه از مردم مسلمان چیزی طلب کرد، حضرت علی علیه السلام که در نماز در حال رکوع بود متوجه سائل شد و به انگشتی که در دست داشت اشاره کرد، آن سائل آمد و انگشت را از دست آن حضرت درآورد و رفت.

آیه زیر در این مورد نازل شد که برحسب آن، حضرت امیر علیه السلام بعد از پیغمبرا کرم ﷺ ولی و سرپرست مسلمانان است.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُكْفِرُونَ﴾^۱.

«سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول خداست و کسانی که ایمان آورده و اقامه نماز می‌کنند و در حال رکوع، در راه خدا صدقه می‌دهند».^۲

۱. مائدہ (۵): ۵۵.

۲. ولی: صاحب اختیار، ۳. یقیمون: پایمی دارند، ۴. یؤمِنون: می‌پردازند، عطا می‌کنند، ۵. هُم: آنان، راکِعون: رکوع کنندگان.

درس ۱۷

جانشین بعد از پیامبر ﷺ

پیغمبر اکرم ﷺ در سال دهم هجرت به مردم مسلمان در سراسر جزیره‌العرب اطلاع داد که قصد دارد به سفر حجّ برود و لازم است مردم دیگر نیز در مراسم حجّ شرکت کنند. مردم مسلمان طبق دستور آن حضرت به قصد زیارت خانهٔ خدا به همراهی رسول خدا ﷺ به مکّه آمدند و به پیروی او مراسم حجّ را انجام دادند و در رکاب پیغمبر ﷺ از مکّه برگشتند. قبل از جانب خداوند دستور آمده بود که رسول اکرم ﷺ حضرت امیر علی‌آل‌الله‌عاصم را به جانشینی خود معین کند، ولی پیشوای اسلام، هم متظر فرصت مناسب بود، و هم از مردم اندیشه می‌کرد که مبادا بعضی از این قضیه خشمگین شوند و اقدامات تندی بکنند. هنگامی که رسول خدا ﷺ در برگشتن به مدینه به سرزمین غدیر خم رسید آیه‌ای نازل گشت و به آن حضرت دستور داده شد که امر خدا را دربارهٔ ولایت عهدی علی علی‌آل‌الله‌عاصم اجرا کند و از مردم نهارسد که خداوند نگهدار اوست. از این رو رسول خدا دستور داد مردم در همان سرزمین توقف کنند و از جهاز شتران سکوی بلندی بسازند و چنین کردن، پیغمبر اکرم ﷺ بر بالای آن سکو رفت و به علی علی‌آل‌الله‌عاصم دستور داد بر بالای سکو برود و در کنار آن حضرت قرار گیرد. آنگاه پیشوای اسلام در حضور انبوه جمعیت که تا صدهزار تخمین زده شده

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۹۱

است سخنرانی پرمعنایی کرد و در ضمن آن از مرگ خود خبر داد، سپس فرمود: می‌دانید که خداوند مرا زمامدار شما قرار داده است، و بی‌درنگ دست علی^{علیہ السلام} را گرفت و گفت: هر کس من زمامدار او هستم این علی زمامدار اوست.

بدین‌گونه پیشوای اسلام به دستور خدا حضرت امیر^{علیہ السلام} را به ولایت عهدي خود تعیین فرمود.

این واقعه در روز هیجدهم ذی‌الحجّه بوده است و از این جهت شیعیان امیر المؤمنین^{علیہ السلام} این روز را یک عید مذهبی می‌دانند و برای بزرگداشت آن همه ساله مجالس باشکوهی برپا می‌کنند، و در ایران این روز یعنی روز عید غدیر تعطیل رسمی اعلام شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتَ رِسَالَةُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.^۱

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگاریت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر نرسانی رسالت خدا را انجام نداده‌ای و خدا تو را از شر مردم حفظ می‌کند، بی‌شک خدا کافران را به مقصد نمی‌رساند». ^۲

۱. مائده (۵): ۶۷.

۲. رسول: فرستاده، ببلغ: برسان، اُنزِل: نازل شده، یعصیم: حفظ می‌کند، هناس: مردم.

درس ۱۸

ارزش علم و ایمان و اخلاق

قرآن‌کریم توجه مخصوصی به علم و ایمان و اخلاق دارد و همواره مردم را به فراگرفتن علم و تحصیل ایمان و پرورش اخلاق دعوت می‌کند، محتاج به توضیح نیست که هر قدر مردمی از نظر اخلاق انسانی ترقی کنند بهره بیشتری از سعادت یافته‌اند.

یکی از جاهایی که قرآن مجید مردم را به اخلاق پاک اجتماعی دعوت می‌کند این است که هرگاه در مجلسی جمعیت، زیاد است و برای شخص تازه وارد جا پیدا نمی‌شود افراد حاضر در مجلس باید به احترام تازه وارد برای او جا باز کنند و رعایت شخصیت انسانی او را بنمایند تا ناچار نشود برگرد که در این صورت هم شخصیت او ضربه می‌خورد و هم از حاجت خود باز می‌ماند. همین جاداً دن به شخص تازه وارد دلیل این است که افرادی که برایش جا باز کرده‌اند از علم و ایمان بهره‌مند هستند، یعنی علم و ایمان آنان سبب شده است که به تازه وارد احترام کنند و معلوم است مردمی که از علم و ایمان بهره‌مند هستند از مردم نادان و بی‌ایمان خیلی برتر و عزیزترند و در همه مراحل زندگی کامیاب‌تر و خوشبخت‌تر و در نزد خدا آبرومندتر و گرامی‌تر خواهند بود.

معلوم می‌شود که به دست آوردن اخلاق پاک انسانی درگرو تحصیل علم و

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۹۳

ایمان است، البته نه هر علمی بلکه علمی که در پرورش روح و تربیت فکر و صفا بخشیدن به جان انسان نقش مؤثری داشته باشد، و ایمانی که ضمیر بشر را از آلودگی‌ها پاک کند و دل او را با جهان معنویت پیوند دهد، که انسان منهای معنویت مساوی است با حیوان.

اهمیت اخلاق پاک انسانی و ارزش علم و ایمان در آیه شرife زیر مورد توجه واقع شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأْتَسْحُوا يَفْسَحُ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾.^۱

«ای مردم با ایمان! وقتی به شما می‌گویند: در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید، تا خدای به شما گشايش دهد، و هنگامی که می‌گویند: برخیزید، برخیزید، تا خدا افرادی را از شما که دارای علم و ایمان هستند به درجاتی از دیگران بالا برد و خداوند به آنچه می‌کنید خبر دارد».^۲

۱. مجادله (۵۸): ۱۱.

۲. قیل: گفته شود، ۲. لَكُمْ: برای شما، ۳. تَفَسَّحُوا: جا باز کنید، ۴. أَنْشُرُوا: برخیزید، ۵. يَرْفَعَ: بالا می‌برد، ۶. خَبِيرٌ: دانا، آگاه.

درس ۱۹

مالیات بیست درصد در اسلام

هر کشوری احتیاج به یک بودجه عمومی دارد که سازمان حکومت، آن را به مصرف احتیاجات اجتماعی می‌رساند، یعنی فرهنگ و بهداشت و امنیت داخلی و خارجی و سایر احتیاجات عمومی مردم را به وسیله آن بودجه تأمین می‌کند.

هزینه‌های ارتش و دستگاه‌های انتظامی و سازمان دادگستری و درست کردن راه‌ها و بیمارستان‌ها و مبارزه با جهل و بیسوادی از همین بودجه عمومی پرداخت می‌گردد. این بودجه عمومی از راه مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم به خزانه مملکت می‌رسد.

یکی از مالیات‌هایی که در اسلام برای غنی ساختن خزانه کشور اسلامی مقرر گشته مالیات بیست درصدی از سودهای خالص است که غنیمت‌های جنگی هم از همین سودهای خالص به شمار می‌رود.

این مالیات بیست درصد در اسلام به اسم «خمس» نامیده شده است. لازم به توضیح است که این بودجه بیست درصدی از سود خالص تجارت و زراعت و صنعت و معادن و جواهر دریایی و بعضی چیزهای دیگر دریافت می‌شود و این مالیاتی که به خزانه کشور اسلامی می‌رسد مال شخصی فرد معینی نیست، نه

پژوهش‌های قرآنی ■ ۲۹۵

رئیس دولت و نه هیچ یک از اعضاء و کارمندان حکومت و نه هیچ فرد دیگری
مالک این بودجه می‌شود بلکه فقط اختیار مصرف کردن آن در راه مصالح
اجتماعی به دستگاه حکومت اسلامی داده شده که باید با ملاحظه مصلحت
مسلمانان در راه احتیاجات خرج شود.

در آیه زیر، این مالیات بیست درصد را به شش سهم تقسیم کرده که طبق نظر
بعضی از علمای دینی، اختیار هر شش سهم با سازمان حکومت اسلامی است، و
مسئولیت به مصرف رساندن آن به عهده حاکم جامع الشرائط عادلی است که در
رأس کشور اسلامی قرار دارد.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ خُمُسَهُ وَلِرَسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَ
الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمِنِتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ
الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَّقْيَى الْجَمِيعَنِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۱

«بدانید که آنچه منفعت به دست می‌آورید یک پنجم آن (بیست درصد)
برای خدا و پیغمبر ﷺ و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان
است، اگر به خدا و آنچه در روز جنگ بدر، روز جدا شدن حق از باطل و
برخورد دو گروه بر بنده خود (پیغمبر) ﷺ نازل کردیم، اگر به این همه ایمان

۱. انفال (۸): ۴۱.

دارید به قانون مالیات بیست درصد عمل کنید، و خدا بر همه چیز توانست». ^۱

۱. اَعْلَمُوا: بدانید، ۲. مَا عَنِّيْتُمْ: آنچه غنیمت یافتید، هرچه منقعت یافتید، ۳. شَيْءٌ: چیز، ۴. حُسْنَ: یک پنجم، ۵. قَدِيرٌ: توانا.

درس ۲۰

زکات، بخشی دیگر از بودجه عمومی

اسلام برای غنی ساختن خزانه دولت اسلامی مقررات مختلفی دارد که بخشی از آنها مقررات زکات است، زکات که نام دیگر آن «صدقه» است، مالیاتی است که از بعضی عمدۀ ترین ثروت‌های مردم گرفته می‌شود. بدین قرار: ۱. گندم، ۲. جو، ۳. خرما، ۴. کشمش، ۵. گاو، ۶. گوسفند، ۷. شتر، ۸. طلا و سکه‌دار، ۹. نقره سکه‌دار (که دو تای اخیر پول رایج بازار هستند).

اینها ثروت‌هایی است که با شرائط مخصوصی که در فقه اسلام روشن شده، مالیات زکات به آنها تعلق می‌گیرد، و مأموران دارایی وظیفه دارند با ملایمت و خوش‌رفتاری زکات آنها را از مسلمانان بگیرند و به خزانه دولت اسلامی واریز نمایند.

مالیات زکات در این راه‌ها مصرف می‌شود:

۱. تأمین زندگی مردم تهیه‌ستی که خرج سالیانه خود را به‌طور کامل ندارند.
۲. تأمین زندگی مستمندانی که اصلاً ثروت ندارند. ۳. حقوق مأموران دارایی. ۴. کمک به کافرانی که اگر پول به آنان بدهند به اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند. ۵. خریدن و آزاد کردن برده‌گان. ۶. پرداخت قرض بدھکاران. ۷. ساختن بیمارستان‌ها و راه‌ها و کمک به آسیب دیدگان، و خلاصه

۲۹۸ ■ پژوهش‌های قرآنی

هر کاری که به نفع اجتماع اسلامی باشد. ۸ هزینه سفر و اماندگان در سفر. زکات که به خزانه دولت اسلامی واریز می‌شود با رعایت عدالت در این راه‌ها مصرف می‌گردد، و مأموران دولت اسلامی حق ندارند به هیچ عنوانی از این بودجه عمومی چیزی به خود اختصاص بدهند و از آن ثروت بیندوزند. و اینک آیه زکات:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ وَ فِي
الِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فِرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ﴾ .^۱

«زکات فقط برای فقیران و مستمندان و کارگزاران آن، و برای جلب محبت کافران و آزاد کردن برده‌گان، و پرداخت قرض بدھکاران، و برای مصالح اجتماع اسلامی و هزینه سفر و اماندگان در سفر است، این به عنوان فریضه‌ای است از جانب خدا، و خدا دانا و حکیم است».^۲

۱. توبه (۹): ۶۰.

۲. صَدَقَاتُ: زکات‌ها، ۲. فُقَرَاءُ: تهمیدستان، ۳. عَامِلِينَ: کارکنان، کارگزاران ۴. قُلُوبُ: دل‌ها، ۵. غَارِمِينَ: بدھکاران، ۶. سَبِيلِ: راه.

درس ۲۱

دونکته روانی

اسلام نه تنها در عبادت جنبه معنوی و روحانی احکام را در نظر گرفته است بلکه در قوانین مدنی و اجتماعی نیز همواره به جنبه‌های روحی و تربیتی، توجه مخصوص نموده است. در قانون زکات که سابقاً بدان اشاره شد دونکته روانی و تربیتی را مورد توجه قرار داده و در قرآن کریم به آن اشاره نموده است:

۱. نکته اول، پرداخت زکات که با قصد قربت انجام می‌شود یک نوع ریاضت نفس است و سبب تکامل روح و تهذیب نفس انسانی می‌گردد. زیرا چون مال، مورد علاقه انسان است هنگامی که شخص این علاقه راقطع می‌کند و به قصد اطاعت امر خداوند مال را در راه رضای پروردگار به خزانه کشور اسلامی می‌پردازد یک همبستگی و محبت مادی را از خود دور می‌کند و به جای آن به روح و جان انسانی خود نور و صفا می‌بخشد. و این خود یک نوع پاکی و رشد معنوی و بهره‌روحی است که به وسیله دادن زکات نصیب شخص مسلمان می‌شود، البته به شرط این‌که این کار را به قصد اطاعت امر الهی انجام دهد.

۲. نکته دوم اینکه به رسول اکرم ﷺ دستور داده شده است هنگامی که زکات را از مردم می‌گیرد درباره آنان دعای خیر بکند و بدین وسیله به روح

زکات دهنده آرامش بخشد.

و محتاج به توضیح نیست که اگر دهنده مالیات هنگام دادن مالیات احساس آرامش کند و لذت ببرد دیگر برای پرداخت آن احتیاج به قوّه اجرایی و اجبار نیست. و چقدر فرق است بین اینکه مالیات دهنده، هنگام پرداخت مالیات احساس ناراحتی کند و از ترس زندان و جریمه آن را پردازد یا اینکه با کمال میل و رغبت و با احساس آرامش آن را به خزانه کشور اسلامی واریز نماید.

در آیه زیر به این دو نکته روانی که نام بردیم اشاره شده و فکر مسلمانان را به این حقیقت متوجه کرده است که با دادن زکات هم انسان به روح خود صفا و نورانیت می‌دهد و هم به وسیله دعای خیر پیشوای اسلام یا جانشین وی آرامش خاطر پیدا می‌کند.

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُنَزِّئُهُمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكِّنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱.

«ای پیامبر! از ثروت‌های مسلمانان زکات بگیر، که بدین وسیله به روح آنان پاکی و صفا می‌بخشی و درباره آنان دعای خیر بکن که این دعای توبه آنها آرامش خاطر می‌دهد و خدا شنوای بیناست».^۲

۱. توبه (۹): ۱۰۳.

۲. خُذْ: بگیر، ۲. أَمْوَالٍ: دارایی‌ها، ۳. تُطَهِّرُ: پاک می‌کنی، ۴. صَلِّ: دعا کن، ۵. سَكِّنٌ: وسیله آرامش.

درس ۲۲

انفاق برای جهاد

همان‌طور که هر فردی برای احتیاجات شخصی خود هزینه‌هایی لازم دارد که نفع آن به خود آن شخص برمی‌گردد. هر اجتماعی نیز برای احتیاجات عمومی، هزینه‌هایی لازم دارد که نفع آن به همه مردم برمی‌گردد. یکی از هزینه‌های لازم اجتماعی هزینه‌ای است که برای جنگ با دشمن و عقب راندن نیروهای متجاوز خرج می‌شود. اگر دشمن به کشوری حمله کند در صورتی آن کشور می‌تواند بماند که با تمام نیرو در مقابل دشمن بایستد و آنقدر در مبارزه پایداری کند تا دشمن را از خود براند و یا او را نابود کند.

محاج به توضیح نیست که هزینه جنگ با دشمن باید از طرف مردم پرداخت شود، زیرا خزانه دولت با انفاق مردم غنی می‌شود. و انفاق در راه جنگ با دشمن، انفاق در راه خداست. راه خدا یعنی راه خیر و سعادت اجتماع. اگر مردم در این راه انفاق نکنند در واقع حکومت اسلامی را از کوییدن دشمن ناتوان کرده و زمینه تسلط دشمن را فراهم ساخته و خود را به هلاکت و نابودی اندخته‌اند. و این خود، حکم عقل است که هر جا خطر هلاکت است باید از آن پرهیز کرد.

قرآن‌کریم بعد از آنکه مردم را دعوت به جنگ و جهاد می‌کند و جنگ و

پیکار برای برانداختن فتنه دشمن را لازم می‌شمارد به مسلمانان دستور می‌دهد
که در راه خدا انفاق کنند و خود را به هلاکت نیندازند، و معلوم است که شاه فرد
انفاق در راه خدا همان پرداختن هزینه جنگ با دشمن است، زیرا فقط از این راه
است که می‌توان اجتماع اسلامی را از گزند دشمنان متجاوز حفظ کرد.
اینک دستور انفاق در راه خدا و پرهیز از خطر هلاکت را در آیه زیر
می‌خوانیم:

﴿وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِآيْدِيهِكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ﴾. ^۱

«در راه خدا انفاق کنید، و با ترک آن خود را به هلاکت می‌فکرید و نیکی کنید،
بی‌گمان خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد». ^۲

۱. بقره (۲): ۱۹۵.

۲. آنفُقُوا: خرج کنید، ۲. سَبِيلِ اللَّهِ: راه خدا، ۳. لَا تُلْقُوا: نیندازید، ۴. تَهْلِكَةٌ: هلاکت، نابودی،
۵. أَحْسِنُوا: نیکی کنید، ۶. يُحِبُّ: دوست می‌دارد.

درس ۲۳

حجّ یا کنگرهٔ جهانی اسلام

خداآوند از زمان حضرت آدم علیه السلام خانهٔ کعبه را عزیز و محترم و محلّ عبادت قرار داده بود و بعداً حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به دستور خدا این خانه را با کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام از نو ساخت و مردم را دعوت کرد که برای انجام مراسم حجّ از دورترین نقطه به سوی این خانه روی آورند و از فوائد مادی و معنوی حجّ بهره‌مند گردند.

آنگاه بعد از آنکه پیشوای اسلام به پیغمبری برانگیخته شد از طرف خداوند دستور یافت که مانند زمان حضرت ابراهیم علیه السلام، کعبه را مرکز اعمال حجّ قرار دهد.

زیارت خانهٔ خدا و انجام مراسم حجّ در اسلام یکی از بزرگ‌ترین و پارازش‌ترین مراسم دینی است؛ زیرا مسلمانان علاوه بر بهره‌های معنوی که از حجّ می‌برند از نزدیک با یکدیگر آشنا می‌شوند، و مسائل جهانی اسلام را باهم در میان می‌گذارند، و از مشکلات یکدیگر آگاه می‌گردند، و با همبستگی صمیمانه‌ای در رفع مشکلات اسلام می‌کوشند، و با همکاری برادرانه در پیشبرد هدف‌های بزرگ اسلامی تلاش می‌نمایند، و هر سال بیش از سال پیش برای عظمت و قدرت اسلام و مسلمانان برنامه‌های مترقبانه‌ای طرح و اجرا می‌کنند.

بنابراین انجام مراسم حجّ با آن صورت پرشکوهی که در اسلام مقرر شده در حقیقت تشکیل کنگره سالانه اسلامی در یک سطح جهانی است، و اگر مسلمانان این فرضه بزرگ دینی را همان‌طور که اسلام می‌خواهد در هر سال انجام دهند در آن صورت جامعه اسلامی از بزرگ‌ترین قدرت‌های روی زمین خواهد شد و هرگز اسیر قدرت‌های دیگر نخواهد گشت بلکه همگام با سیر تمدن پیش خواهد رفت و همیشه نقش رهبری را ایفاء خواهد کرد.

در آیه زیر دستوری را که خداوند برای اجرای مراسم حجّ به حضرت ابراهیم داده است می‌خوانیم، و همین دستور در اسلام نیز هست.

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجَّ يَأْتُوكَ رِجَالًاٰ وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجَّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ﴾.^۱

«ای ابراهیم! در بین مردم اعلام کن که آنان برای انجام مراسم حجّ پیاده و سواره از دورترین راه به سوی تو و خانه کعبه بیایند. تا هم شاهد منافع خویش باشند و هم برای کسب معنویت در روزهای معینی نام خدا را ببرند و به یاد او باشند».^۲

۱. حجّ (۲۲): ۲۷ - ۲۸.

۲. آذن: اعلام کن، ۲. رجالاً: پیاده‌ها، ۳. ضامِر: لاغر، ۴. فَجَّ: راه، ۵. عَمِيقٍ: دور.

درس ۲۴

تهمت دیوانگی به پیامبر ﷺ

چون دعوت پیشوای اسلام که بر محور توحید دور می‌زد و مخالف عادت‌های جاهلانه و غرور و خودبینی بت پرستان بود، به مبارزه با آن برخاستند و در این مبارزه از وسائل مختلفی استفاده کردند. یکی از آن وسائل، تهمت زدن به رسول اکرم ﷺ بود، می‌خواستند به وسیله تهمت آبروی آن حضرت را بیرند و شخصیت وی را در هم بشکنند تا مردم دعوت وی را نپذیرند و از این رو گاهی می‌گفتند: قرآن محمد ﷺ افسانه‌هایی است که دیگران صبح و شام برای وی دیکته می‌کنند و او برای مردم بازگو می‌نماید، و گاهی می‌گفتند او دیوانه است، و تهمت‌های دیگر.

محاج به توضیح نیست که این تهمت‌ها در روح حساس پیغمبر اکرم ﷺ تا چه اندازه اثر می‌کرد و آن حضرت را چقدر ناراحت می‌نمود، ولی او وظیفه داشت در مقابل این مشکلات استقامت کند و با همه تلحی‌ها و ناراحتی‌ها بسازد و در راه هدف خویش پیش برود.

خداآوند به پیغمبرش دستور می‌دهد که به مخالفان بگو: من یک نصیحت مشفقاره‌ای به شما می‌کنم و آن این است که: خود را از هرگونه غرض و تصب خالی‌کنید و برای خدا، فکر و عقل خود را به کار اندازید و یک قیام و جنبش

فکری به وجود آورید و در محیطی که فقط فکر و عقل شما حکم فرما باشد، حساب کنید که محمد ﷺ پیش از دعوتش چهل سال در میان شما زندگی کرده بود و در این مدت از نظر صحت فکر و کمال عقل مورد قبول همه مردم بود، پس چرا هنگامی که دعوت خود را آغاز کرد شما او را دیوانه خواندید؟! این نیست مگر برای اینکه دعوت وی با عادت‌ها و افکاری که با آن خوگرفته‌اید سازگار نیست. اگر شما خودخواهی و تعصّب را از خود دور کنید خواهید دانست که کمترین کمبودی در عقل او نیست.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مُתْنِي وَفُرَادِي ثُمَّ تَنَفَّكُرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ يَئِنَّ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^۱.

«ای پیامبر! به آنان بگو: من فقط با یک جمله پند می‌دهم و آن اینکه دو و یک یک برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید تا بدانید که همدش شما هیچ‌گونه جنونی ندارد. او فقط اخطارکننده‌ای برای شماست که شما را از عذاب سختی که در انتظار بدکاران است برهمنزد می‌دارد». ^۲

۱. سپا (۳۴): ۴۶.

۲. واحدَة: یکی، ۲. مُتْنِي: دو دو، ۳. فُرَادِي: یک یک، ۴. صاحِب: رفیق، ۵. جِنَّة: دیوانگی.

درس ۲۵

طرفداری از حق و عدالت

از جمله غریزه‌های طبیعی در انسان حبّ و بعض است، انسان به خویش و هر چه مربوط به خودش باشد محبت دارد، و درباره کسی که بر خلاف میل او کاری بکند بعض و ناخوشنودی دارد. بیشتر مردم تحت تأثیر این دو غریزه یعنی حبّ و بعض‌اند، تا آنجاکه اگر حقّ و عدالت با حبّ و بعض آنان برخورد پیدا کند طرفدار حقّ و عدالت نیستند.

مثلاً اگر عیبی در آنان باشد یا مرتکب جرمی بشوند چون خود را دوست می‌دارند، راضی نمی‌شوند آن عیب بازگو شود، یا کیفر آن جرم را بینند. و نیز اگر بعض و دشمنی کسی را در دل داشته باشند درباره آن شخص از حدود عدالت خارج می‌شوند، و اگر کمالی در روی باشد آن را انکار می‌کنند، و نیز حتّی عیب و نقصی که در روی نیست به وی می‌بندند، و اگر دارای حقّی باشد حقّ او را ضایع می‌کنند.

ولی در مقابل افرادی هستند که آنقدر در تهذیب اخلاق و تسلط بر نفس پیش رفته‌اند که اگر عیبی در آنان باشد یا مرتکب خلافی شوند راضی می‌شوند که آن عیب بازگو شود تا به کیفر خلاف خود برسند. و نیز اگر از کسی ناخوشنودی دارند و آن‌کس هنر و کمالی یا حقّی داشته

باشد راضی می‌شوند که آن هنر و کمال بازگو شود و آن حقّس به وی برسد، و خلاصه درباره دشمن خود هم راضی نمی‌شوند از حدود عدالت خارج گردند. قرآن کریم در آیه زیر مردم را به این خوی عالی انسان دعوت می‌کند که همیشه طرفدار حق و عدالت باشند اگرچه درباره دشمنان باشد، هرگز دشمنی با دیگران سبب نشود که درباره آنان ظلم شود و عدالت اجرا نگردد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُنُوْا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِيْنَكُمْ شَنَآنٌ قَوْمٌ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَفْرَبُ لِلشَّفَوْىِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ حَيِّرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾.^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای رضای خدا قیام به حق کنید و از روی عدالت‌گواهی دهید و دشمنی با دیگران سبب نشود که شما درباره آنان از مرز عدالت تجاوز کنید، بلکه درباره دشمنان نیز به عدالت رفتار نمایید که این به تقوا و پارسایی نزدیک‌تر است و همیشه پرهیزکار باشید که خدا از آنچه می‌کنید باخبر است». ^۲

۱. مائده (۵): ۸.

۲. قَوَّامِينَ: قیام کنندگان، شُهَدَاءَ: گواهان، بِالْقِسْطِ: عدالت، شَنَآنٌ: دشمنی، أَفْرَبُ: نزدیک‌تر.

درس ۲۶

نیکی به پدر و مادر

همه می‌دانند پدر و مادر که مایه اصلی وجود فرزندان هستند در راه به ثمر رساندن فرزندان خود چقدر رنج می‌برند و همه آن رنج‌ها را به خاطر عشق و علاقه‌ای که به فرزندان خود دارند بر خویش هموار می‌سازند. آنان این رنج‌ها را می‌برند و در انتظار بزرگ شدن و به کمال رسیدن فرزندان خود هستند. ولی فرزندان چون در آغاز کار تجربه پدر و مادر شدن را ندارند احساس آن دو را نسبت به خود درک نمی‌کنند و نمی‌توانند از دل پدر و مادر با خبر باشند و ارزش زحمات آن دو را به طور کامل دریابند، از این رو ممکن است گاهی درباره پدر و مادر بی‌مهری کنند و حقی خدمت آن دو را ادا نکنند. به همین جهت فرزندان احتیاج به تذکر و یاد آوری دارند و لازم است به آنان هشدار داده شود که درباره پدر و مادر خویش بی‌مهری نکنند، بخصوص به هنگام پیری و ناتوانی که آنان احتیاج به کمک بیشتری دارند. قرآن کریم رعایت احترام پدر و مادر را در ردیف یگانه پرستی قرار داده و اوّل امر به یکتاپرستی می‌کند و دوم امر به احسان کردن به پدر و مادر، و این نکته را به طور جداگانه گوشزد می‌کند که اگر یکی از آنان یا هر دو پیر شدند، فرزندان باید به طور کامل از آن دو پذیرایی کنند و هیچ‌گاه اظهار خستگی ننمایند، آنان را

به خود و انگذارند و با رعایت ادب با آن دو سخن بگویند، با کمال فروتنی با آنان رفتار نمایند و به یاد زحماتی که برای بزرگ کردن فرزندان خود کشیده‌اند درباره آنان دعای خیر بکنند.

﴿وَ قَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْأُولِيَّينِ إِحْسَانًا إِمَّا يَئْلُغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقْلِلْ لَهُمَا أُفِّ وَ لَا تَتْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الدُّلُّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنَا صَغِيرًا^۱.

«پورددگار تو فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید، اگر یکی از آنان یا هر دو به پیری رسیدند از پنیرایی آنان اظهار خستگی نکن و آن دو را از خود نزان و با ایشان نیکو سخن بگو.» و با کمال فروتنی و دلسوزی با آنان رفتار کن و درباره آن دو بدین‌گونه دعا کن که: خدا یا همان طور که پدر و مادر من مرا تربیت و بزرگ کردند تو رحمت خود را بر ایشان ارزانی بدار.^۲

۱. إِسْرَاءٌ (۱۷): ۲۳ - ۲۴.

۲. قَضَى: حکم کرد، رَبُّ: پورددگار، والِيَّينِ: پدر و مادر، إِحْسَان: نیکی کردن، كِبَر: پیری.

درس ۲۷

عقيدة باطل پدر و مادر

اسلام نه تنها احترام کردن به پدر و مادر مسلمان را لازم شمرده است بلکه اگر پدر و مادر یا یکی از آن دو کافر هم باشند باز سفارش کرده است که با آنان مهربانی و نیکی شود، زیرا اگر چه در این صورت عقيدة پدر و مادر یا یکی از آن دو فاسد است ولی حق پدری و مادری همچنان ثابت و برقرار می‌باشد. علاوه بر حق پدری و مادری که حق دارند از خوش‌رفتاری و حسن معاشرت فرزندان خود بهره‌مند شوند، در عقيدة خود هم مثل هر انسان دیگری آزاد هستند، چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۱ در پذیرفتن عقيدة دینی هیچ اکراهی نیست. و جهاد هم در اسلام برای تحصیل عقیده نیست بلکه برای آزاد کردن محیط‌هایی است که قدرت‌ها مانع آزادی فکر و عقیده هستند.

ولی نکته‌ای که در اینجا باید به طور کامل مورد توجه قرار گیرد این است که اگر چه با پدر و مادر کافر باید خوش‌رفتاری کرد، ولی معنای خوش‌رفتاری با پدر و مادری که عقيدة فاسد دارند این نیست که فرزندان آنان عقيدة فاسد آن دو را هم پذیرند و از روش باطل آنان نیز پیروی نمایند.

بعضی از مردم در خوش‌رفتاری با دیگران آنقدر تند روی می‌کنند که برای

^۱. بقره (۲): ۲۵۶.

اینکه خاطر دوستان را نرنجانند حتی از عقیده و رفتار باطل آنان نیز پیروی می‌کنند، و این روش بی‌شک مخالف منطق عقل است.

از این رو قرآن کریم در آیه زیر در عین حال که خوش‌رفتاری با پدر و مادر را لازم می‌شمرد دستور می‌دهد که هرگز نباید فرزندان از عقیده و روش پدر و مادر بتپرست پیروی کنند اگر چه پدر و مادر برای تحمیل عقیده و روش باطل خود بر فرزندان مجاهده و کوشش نمایند.

﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ وَ اتَّبَعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ .^۱

«اگر پدر و مادرت کوشش کردند که روش بتپرستی را برو تو تحمیل کنند از آنان نپذیر، ولی در زندگی دنیا با ایشان خوش‌رفتاری کن و از راه کسانی که توبه کردند و به سوی من بازگشتند پیروی نما و سرانجام بازگشت شما به سوی من خواهد بود پس شما را به آنچه کرده‌اید خبر خواهم داد». ^۲

۱. لقمان (۱۳): ۱۵.

۲. جاهدا: کوشش کردن، ۲. تُشْرِكَ: شرک بورزی، ۳. صاحب: مصاحب کن، ۴. معروف: کار نیک، ۵. اتَّبَعْ: پیروی کن، عمرَجَعْ: بازگشتن.

درس ۲۸

بهترین راه مبارزه با دشمن

هر انسانی هرچند خوب باشد حتی اگر پیغمبر یا امام باشد ممکن نیست
دشمن پیدا نکند، زیرا اگر پیغمبر باشد مردم را دعوت به یگانه پرستی می‌کند و
مشرکان لجوج با وی دشمنی می‌کنند، و اگر در اجتماع مقامی پیدا کند بعضی از
کسانی که آن مقام را ندارند چون در خود احساس حقارت می‌کنند با
وی مخالفت می‌نمایند، و اگر ثروت پیدا کند بعضی از کسانی که ثروت پیدا
نکرده‌اند با وی حسدورزی و دشمنی می‌کنند در حالی که او گناهی ندارد بلکه
حسودان بداندیش گناه می‌کنند که با وی دشمنی می‌نمایند.

حالا آیا راه اینکه انسان از گزند این دشمنان محفوظ بماند چیست؟
آیا بهتر است که با آنان به مبارزه برخیزد و وقت و نیروی خود را در راه
کوییدن دشمنان مصرف کند؟

شاید افراد سطحی این طور تصور کنند. ولی این طور نیست بلکه راه بهتر این
است که انسان کوشش کند در برابر بدی دشمنان نیکی و خیرخواهی نماید. این
برنامه برای مبارزه با دشمن ثمربخش ترین برنامه است، زیرا شخصی که تصمیم
می‌گیرد به دشمنان خود نیکی و خوش رفتاری کند از این کار دو نتیجه به دست
می‌آورد:

۱. روح و فکر خود را از کینه و دشمنی و خود محوری آسوده می‌کند و در خود احساس راحتی می‌نماید.

۲. با نیکی کردن به دشمن رفته در دل او نفوذ می‌کند و روح وی را به سوی خود متمایل می‌سازد، چون دل انسان را که از آهن و فولاد نساخته‌اند، دشمن هر چه سخت دل باشد ممکن است سرانجام با نیکی دیدن در رفتار خود تجدید نظر کند، بلکه ممکن است دوست صمیمی گردد. بدیهی است این روش تا حدود زیادی ریاضت نفس و مجاهده و تمرین در شکیابی و برداری لازم دارد.

قرآن کریم در آیه زیر برای دوست کردن دشمن همین برنامه را پیشنهاد می‌کند:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي يَبْيَكَ وَبَيْتَهُ عَدَاوَةً كَانَهُ وَلِيٌ حَمِيمٌ﴾ ﴿مَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍ عَظِيمٌ﴾^۱

«نیکی و بدی یکسان نیستند، تو با نیکی کردن با بدن، بدی آنان را از بین بر که این بهتر است، آنگاه خواهی دید همان‌کس که میان تو و او دشمنی بوده مانند دوستی گرم و مهربان گشته است.* و این را جز به آنان که صبر می‌کند، و جز به

۱. فصلت (۴۱): ۳۴ - ۳۵

پژوهش‌های قرآنی ■ ۳۱۵

آنان که بهره‌ای بزرگ دارند فرا نیاموزند». ^۱

۱. لائنسیو: مساوی نیست، ۲.الحسنة: خوبی، ۳.السینة: بدی ۴.ادفع: دورکن، ۵.احسن: بهتر.

درس ۲۹

حدّ وسط در انفاق

در هر چیزی افراط و تفریط و حد وسط تصوّر می‌شود، افراط یعنی بیش از اندازه، و تفریط یعنی کمتر از اندازه لازم. و حد وسط یعنی به اندازه لازم خوردن، خوابیدن، گفتن، فکر کردن، دوست داشتن، و خلاصه همه کارهای انسان افراط و تفریط و حدّ وسط دارد.

انفاق یعنی خرج کردن مال نیز همین طور است. خرج کردن مال برای زندگی شخصی یا زندگی خانوادگی یا مهمانداری ممکن است بیش از حد لازم یا کمتر از حد لازم یا به اندازه لازم باشد، مثلاً اگر هزینهٔ خوراک یک خانواده به طور متوسط روزی بیست تومان باشد، اگر سی تومان خرج شود افراط است و اگر ده تومان خرج شود تفریط است و این هر دو ناپسند است؛ زیرا گرسی تومان خرج شود مقداری غذا باقی می‌ماند و فاسد می‌شود، و اگر ده تومان خرج شود غذا به اندازه کافی به افراد خانواده نمی‌رسد و کمبود غذا برای انسان زیان‌های فراوانی دارد. پس روش پسندیده همان خرج کردن بیست تومان است که حدّ وسط و اعتدال نامیده می‌شود.

قرآن‌کریم در همهٔ چیزها دعوت به حدّ وسط و روش اعتدال کرده و از جمله دربارهٔ انفاق همین روش را توصیه نموده است.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۳۱۷

قرآن در آنجاکه روش مردم شایسته و بندگان نیک خدا را شرح می‌دهد،

می‌فرماید:

بندگان شایسته خدا در خرج کردن نه افراط و زیاده روی می‌کنند و نه کمتر از
مقدار لازم خرج می‌کنند، بلکه همان روش اعتدال و حدودسط را پیشنهاد خود
می‌سازند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَعْتَرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾.^۱

«بندگان شایسته خدا کسانی هستند که وقتی خرج می‌کنند نه اسراف و
زیاده روی می‌کنند و نه تنگ نظری و سختگیری نشان می‌دهند، بلکه راهی بین
این دو که همان راه اعتدال است انتخاب می‌نمایند».^۲

۱. فرقان (۲۵): ۶۷.

۲. ذا أَنْفَقُوا: وقتی که خرج کنند، ۲. أَمْ يُسْرِفُوا: زیاد روی نمی‌کنند، ۳. أَمْ يَعْتَرُوا: تنگ نمی‌گیرند، ۴. بَيْنَ: میان، ۵. قَوَام: حدودسط.

درس ۳۰

بخشنده نسبت موجودی کیسه

انسان ممکن است آنقدر بخیل باشد که راضی نشود هیچ چیزی به هیچ انسان محتاجی یا راه خیری بدهد و ممکن است آنقدر در بذل و بخشش زیاده روی کند که همه موجودی خود را بدهد و برای خود چیزی باقی نگذارد. و معلوم است که این هر دو ناپسند است و روش پسندیده آن است که نسبت به موجودی خود حد وسط را ملاحظه کند و چیزی به دیگران ببخشد و چیزی هم برای خود بگذارد.

اگر شخصی که مثلاً برادر محتاجی دارد صد تومان موجودی داشته باشد که پنجاه تومان آن می‌تواند زندگی خود را تا هنگام درآمد بعدی اداره کند، این شخص اگر آنقدر بخل بورزد که اصلاً به برادر خود چیزی ندهد مورد نکوهش خواهد بود، و نیز اگر همه صد تومان را به برادر خودش بدهد و خود بیچاره بماند مورد ملامت واقع خواهد شد.

ولی اگر پنجاه تومان به برادرش بدهد و پنجاه تومان برای خود بگذارد حد وسط را انتخاب نموده و این روش پسندیده‌ای است. و این حد وسط نسبت به موجودی انفاق‌کننده است نه نسبت به احتیاج کسی که انفاق را دریافت می‌کند.

پژوهش‌های قرآنی ■ ۳۱۹

مثلاً اگر این پنجاه تومان که به برادرش می‌دهد بیش از یک دهم خرج برادر را تأمین نمی‌کند این انفاق نسبت به احتیاج برادر از حد وسط پایین‌تر است ولی از نظر موجودی انفاق‌کننده ملاحظه حد وسط شده است.

آنچه در درس بیست و نه درباره افراط و تفریط و حد وسط گفته شد نسبت به مقدار احتیاج و محل و مصرف انفاق بود و آنچه در این درس می‌گوییم نسبت به موجودی انفاق‌کننده است.

قرآن‌کریم در آیه زیر سفارش می‌کند که انسان نباید آنقدر بخیل و سختگیر باشد که هیچ‌گونه بخششی نکند و نباید آنقدر در بخشش زیاد روی کند که برای خود چیزی باقی نگذارد. بلکه باید نسبت به موجودی خود در بخشش، حد وسط را انتخاب نماید.

﴿وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنْقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا﴾.^۱

«در انفاق دست بسته می‌باش و گشاده دستی بی حد مکن که سرزنش شده و درمانده بر جای نشینی».^۲

۱. اسراء (۱۷): ۲۹.

۲. لا تجعل: قرار نده، ۲. يدك: دست خود را، ۳. مغلولة: بسته شده، ۴. عنقي: گردن، ۵. لا تبسط: باز نکن، گشاده دستی نکن، ۶. ملوم: ملامت شده.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library